

زنده باد همکاری و اتحاد فراگیر اپوزیسیون مترقی، عدالت طلب و چپ

منشور مطالبات حداقلی تشکل‌های مستقل صنفی و مدنی ایران

«منشور مطالبات حداقلی»
پژواک صدای سوم

طوفانی سهمگین تر در راه است

مصاحبه با یک رفیق زندانی سیاسی سابق
درباره جنبش «زن، زندگی، آزادی»

در دفاع از سوسیالیسم (۸۱)

درود بر ستارگان سیاهک و راه سرخ‌شان

روز جهانی زبان مادری
را گرامی می‌داریم

بیانیه‌ی کانون
نویسندگان ایران

منشاء انقلابات

چکیده بیانیه‌های احزاب و سازمان‌های چپ

انتشار منشور ۱۲ ماده‌ای «مطالبات حداقلی تشکل‌های مستقل صنفی و مدنی ایران» در فضایی که حاکمیت خونریز عوام‌فریبانه مدعی پایان مبارزه مردمی هست و به موازات آن نیز نیروهای ارتجاعی هواخواه سلطنت به پشتیبانی حمایت‌های مالی، تبلیغاتی و رسانه‌ای امپریالیست‌ها در پی سوار شدن بر موج جنبش انقلابی مردم برآمده‌اند، پاسخی بموقع، مناسب و مسئولانه از سوی نیروهایی بود که ریشه در بطن جامعه دارند و با هویت مشخص اجتماعی و سیاسی، سالهاست برای آزادی، عدالت اجتماعی و برابری در کشور مبارزه می‌کنند. این منشور یکی از ثمرات جنبش «زن، زندگی، آزادی» هست که از نظر پوشش مطالبات متنوع نیروهای شرکت کننده در تدوین آن، مطالبات کنونی بخش اعظم مردم ایران و چشم‌انداز عمومی شرایط جایگزین را منعکس می‌کند و سندی با رویکرد برنامه‌ای است.

«منشور مطالبات حداقلی» جهت‌گیری جنبش انقلابی ماههای اخیر کشور - «زن، زندگی، آزادی» - را اعتراضی «علیه زن ستیزی و تبعیض جنسیتی، ناامنی پایان ناپذیر اقتصادی، بردگی نیروی کار، فقر و فلاکت و ستم

ادامه در صفحه ۲

آزادی، عدالت اجتماعی، صلح و سوسیالیسم

از این منشور با مشارکت تشکل‌ها و نهادهای بیشتر، بزودی منتشر گردد؛ بنحوی که در این مرحله از جنبش انقلابی مردم ایران در مبارزه علیه حکومت مستبد دینی و نظام غارتگر سرمایه‌داری حاکم، مطالبات و منافع دیگر گروه‌های اجتماعی تحت ستم را نیز بازتاب دهد و تا حد تبدیل شدن به یک سند پایه همکاری و اتحاد فراگیر اپوزیسیون مرفعی، عدالت‌طلب و چپ‌کشور حول یک برنامه سیاسی جایگزین، ارتقاء یابد.

«منشور مطالبات حداقلی» در راستای ایجاد همگرایی در بین جنبش‌های اجتماعی کارگران، معلمان، بازنشستگان، زنان و دانشجویان که در چهار دهه گذشته مبارزه پیگیرانه‌ای را برای تحقق مطالبات خود پیش برده و هزینه‌های زیادی را نیز متحمل شده‌اند حرکت می‌کند. اعلام حمایت تشکل‌ها و نهادهای صنفی اجتماعی شناخته شده دیگر و بیشتر جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون دمکرات و مرفعی از این سند، نشان از آن دارد که علیرغم برخی نارسایی‌ها و ابهامات موجود در منشور، اقدامی قابل تقدیر و شایسته و یک گام جدی و مسئولانه برای تحقق شرایط ذهنی همگرایی فراگیر اپوزیسیون مرفعی بشمار می‌رود.

«منشور مطالبات حداقلی» در شرایط کنونی صف‌بندی نیروهای اپوزیسیون و تداوم جنبش انقلابی جاری در کشور، پژواک صدای سوم مبارزه در داخل کشور است که خواب رویاپردازان بازتولید ساختار ارتجاعی سلطنت و نیروهای راست مورد حمایت قدرتهای سرمایه‌داری غربی و ارتجاع عربی را از یک سو و اصلاح‌طلبان ورشکسته و شرمگین را از سوی دیگر آشفته کرده است. این اقدام، گامی مهم، شایسته و ارزشمند و یک رفتار سیاسی سنجیده از سوی نمایندگان تشکل‌هایی است که با تشخیص صحیح و بموقع زمان انتشار منشور مطالباتی خود، اقدام مسئولانه‌ای را در راستای اتحاد و همبستگی مبارزاتی میان جنبش‌های اجتماعی و آزادیخواه کشور و با هدف پایان دادن همیشگی «به شکل‌گیری هرگونه قدرت از بالا» و «رهائی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و دیکتاتوری» به عمل آورده‌اند. بنابر این، باید از سوی تمام نیروهایی که دل در گروی آزادی مردم ایران از سیطره استبداد دینی و نظام غارتگر سرمایه‌داری حاکم دارند مورد حمایت و پشتیبانی قرار گیرد تا در یک فرایند مشارکتی و پیوستن فراگیر دیگر تشکل‌های صنفی، مدنی، اجتماعی و سیاسی بویژه کارگران و زحمتکشان شهری و روستایی، تقویت شود و به عنوان سند پایه اتحاد و همکاری اپوزیسیون مرفعی، مبنای جنبش مطالباتی سراسری قرار گیرد.

طبقه‌بندی، ستم ملی و مذهبی، و انقلابی علیه هر شکلی از استبداد مذهبی و غیرمذهبی» و هدف آن را پایان دادن همیشگی «به شکل‌گیری هرگونه قدرت از بالا» و «سر آغاز انقلابی اجتماعی و مدرن و انسانی برای رهائی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و دیکتاتوری» ارزیابی کرده است. این نگاه یک رویکرد آزادیخواهانه، دمکراتیک و عدالت‌طلبانه است که «اتحاد و به هم پیوستگی جنبش‌های اجتماعی و مطالباتی و تمرکز بر مبارزه برای پایان دادن به وضعیت ضدانسانی و ویرانگر موجود» را هدف گرفته است.

طرح مطالباتی همچون: «آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه زندانیان سیاسی...»، «آزادی بی‌قید و شرط عقیده، بیان و اندیشه، مطبوعات، حزب، تشکل‌های محلی و سراسری...»، «لغو فوری صدور و اجرای هر نوع مجازات مرگ و ممنوعیت هر قسم شکنجه...»، «اعلام بلادرنگ برابری کامل حقوق زنان با مردان در تمامی عرصه‌ها، لغو بی‌قید و شرط قوانین و فرم‌های تبعیض‌آمیز علیه تعلقات و گرایش‌های جنسی و جنسیتی...»، «عدم دخالت و حضور مذهب در مقدرات و قوانین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور...»، «تامین ایمنی کار، امنیت شغلی و افزایش فوری حقوق کارگران، معلمان، کارمندان و همه زحمتکشان شاغل و بازنشسته با حضور و دخالت و توافق نماینده‌های منتخب تشکل‌های مستقل و سراسری آنان»، «امحا قوانین و هر گونه نگرش مبتنی بر تبعیض و ستم ملی و مذهبی...»، «بر چیده شدن ارگان‌های سرکوب، محدود کردن اختیارات دولت و دخالت مستقیم و دائمی مردم در اداره امور کشور...»، «مصادره اموال همه اشخاص حقیقی و حقوقی و نهادهای دولتی و شبه دولتی و خصوصی که با غارت مستقیم و یا رانت حکومتی، اموال و ثروت‌های اجتماعی مردم ایران را به یغما برده‌اند...»، «پایان دادن به تخریب‌های زیست‌محیطی، اجرای سیاست‌های بنیادین برای احیای زیرساخت‌های زیست‌محیطی...»، «ممنوعیت کار کودکان و تامین زندگی و آموزش آنان...»، و «عادی سازی روابط خارجی در بالاترین سطوح با همه کشورهای جهان بر مبنای روابطی عادلانه و احترام متقابل، ممنوعیت دستیابی به سلاح اتمی و تلاش برای صلح جهانی» همگی دلیل روشنی بر این ادعاست.

با این حال، همانطور که خود تهیه‌کنندگان منشور نیز بر آن تاکید کرده‌اند این مطالبات، «محورهای کلی مطالبات امضا کنندگان» منشور است و «در تداوم مبارزه و همبستگی خود به صورت ریز و دقیق‌تری به آنها» پرداخته خواهد شد. بنابر این، باید انتظار داشت که نسخه جدید و تکمیلی

چند نکته

در باره ما و کار داخل

۱

به باور ما، جنبش فدایی به لحاظ عمق تاثیرگذاری خود در مبارزات مردم ایران و پایبندی صادقانه به منافع کارگران و زحمتکشان کشور، به بخش جدایی ناپذیر تاریخ سیاسی کشور تبدیل شده است و هیچ عرصه‌ای از حیات اجتماعی و فرهنگی مردم را نمی‌توان یافت که از تاثیر این جنبش به دور مانده باشد. علیرغم تمام ضرباتی که این جنبش از دشمنان آزادی و عدالت در طول بیش از چهار دهه گذشته متحمل شده است، باز هم فدائیان خلق در بطن زندگی و مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم حضور ملموس دارند. متأسفانه، جنبش فدایی با مشکل تشمت و پراکندگی سازمانی روبروست و انرژی قابل توجهی از گردان‌های این جنبش برای مقابله با همدیگر صرف می‌گردد.

۲

چپ بعنوان رادیکال‌ترین نیروی سیاسی کشور همواره نقشی تعیین کننده در تحولات اجتماعی کشور داشته است. با این وجود، چپ تحت تاثیر عوامل عینی و ذهنی مختلف، از تشمت، پراکندگی و فقدان انسجام سازمانی رنج می‌برد و همین امر، از دامنه تاثیرگذاری و کارایی سازمانگرا آن بر روند جنبش سیاسی و اجتماعی رو به رشد در کشور می‌کاهد. برای غلبه بر این آسیب و تقویت نقش و تاثیرگذاری چپ در حیات سیاسی و اجتماعی مردم ایران، آنها ناگزیر از اتحاد بر اساس وجوه مشترک سیاسی و برنامه‌ای در جبهه‌ای واحد هستند. این اتحاد نباید به معنی تلاش تقابل‌گراانه با اتحاد‌های دمکراتیک با نیروهای ملی و دمکرات تفسیر شود. حضور نیروهای چپ در اتحاد‌های دمکراتیک به تعمیق و پررنگ شدن دمکراسی خواهی، عدالت‌طلبی، حقوق بشر، مبارزه با ستم و تبعیض ملی، جنسیتی، نژادی، مذهبی و عقیدتی منجر خواهد شد و باید بعنوان رویکرد موازی «اتحاد چپ» با هدف تاثیرگذاری کارا بر جنبش جاری در کشور مدنظر قرار بگیرد. ما به عنوان جمعی از فدائیان خلق داخل کشور برای تحقق و عملیاتی شدن دو رویکرد «اتحاد چپ» و «اتحاد دمکراتیک» در بین نیروهای چپ و دمکرات کشور تلاش می‌کنیم.

۳

انتشار دوباره نشریه «کار داخل» در راستای تقویت نقش و تاثیرگذاری چپ در حیات سیاسی و اجتماعی مردم ایران و بویژه مبارزات صنفی، سیاسی و طبقاتی کارگران و زحمتکشان کشور می‌باشد. ما از هر گونه اتحاد مبتنی بر وجوه مشترک سیاسی و برنامه‌ای در بین نیروهای چپ و از هر اقدام عملی در جهت وحدت سیاسی و سازمانی جریان‌های فدایی خلق حمایت خواهیم کرد.

۴

نشریه «کار داخل» کارکرد سازمانی و حزبی ندارد و به هیچ وجه به دنبال ایجاد تشکیلات نیز نمی‌باشد. ما بدیل هیچ جریان سیاسی نیستیم و تنها به عنوان گروهی از «فدائیان خلق» تلاش می‌کنیم در چارچوب یک فعالیت رسانه‌ای ضمن حمایت از جنبش چپ و مبارزات آن، کاستی‌ها و انحرافات آن را نیز نقد کنیم. بنابر این، از تمام رفقای فدایی خلق، فعالین چپ، نیروهای آزادیخواه و برابری طلب انتظار داریم که برای پربار شدن و تداوم انتشار آن ما را یاری کنند.

۵

رویکرد اصلی «کار داخل» انعکاس رویدادها و موضوعات مرتبط با جنبش اجتماعی و سیاسی جاری در داخل کشور هست و فعلاً به صورت گاهنامه منشر می‌شود، ولی سعی خواهیم کرد با نظم بخشی به انتشار آن، بطور ماهانه منتشرش کنیم. نوشته‌ها، مقالات، دیدگاهها و رهنمودهای خود را از طریق آدرس ایمیل ما به اشتراک بگذارید. دست‌هایتان را ریفقانه می‌فشاریم و چشم انتظار یاری شما رفقا و دوستان عزیز هستیم.

منشور مطالبات حداقلی

تشکل‌های مستقل صنفی و مدنی ایران

ما تشکل‌ها و نهادهای صنفی و مدنی امضاکننده این منشور با تمرکز بر اتحاد و به هم پیوستگی جنبش‌های اجتماعی و مطالباتی و تمرکز بر مبارزه برای پایان دادن به وضعیت ضدانسانی و ویرانگر موجود، تحقق خواست‌های حداقلی زیر را به مثابه اولین فرامین و نتیجه‌ی اعتراضات بنیادین مردم ایران، یگانه راه پی افکنی ساختمان جامعه‌ای نوین و مدرن و انسانی در کشور می‌دانیم و از همه انسان‌های شریف که دل درگرو آزادی و برابری و رهائی دارند می‌خواهیم از کارخانه تا دانشگاه و مدارس و محلات تا صحنه جهانی پرچم این مطالبات حداقلی را بر بلندای قله رفیع آزادیخواهی بر افراشته دارند.

۱. آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه زندانیان سیاسی، منع جرم‌انگاری فعالیت سیاسی و صنفی و مدنی و محاکمه علنی آمرین و عاملین سرکوب اعتراضات مردمی.

۲. آزادی بی‌قید و شرط عقیده، بیان و اندیشه، مطبوعات، حزب، تشکل‌های محلی و سراسری صنفی و مردمی، اجتماعات، اعتصاب، راهپیمایی، شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های صوتی و تصویری.

۳. لغو فوری صدور و اجرای هر نوع مجازات مرگ، اعدام، قصاص و ممنوعیت هر قسم شکنجه روحی و جسمی.

۴. اعلام بلادرنگ برابری کامل حقوق زنان با مردان در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی، امحا و لغو بی‌قید و شرط قوانین و فرم‌های تبعیض آمیز علیه تعلقات و گرایش‌های جنسی و جنسیتی، به رسمیت شناختن جامعه‌ی رنگین‌کمانی «ال‌جی‌بی‌تی کیو‌ای‌ای‌پلاس»، جرم‌زدایی از همه تعلقات و گرایش‌های جنسیتی و پایبندی بدون قید و شرط به تمامی حقوق زنان بر بدن و سرنوشت خود و جلوگیری از اعمال کنترل مردسالارانه.

۵. مذهب امر خصوصی افراد است و نباید در مقدرات و قوانین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور دخالت و حضور داشته باشد.

۶. تامین ایمنی کار، امنیت شغلی و افزایش فوری حقوق کارگران، معلمان، کارمندان و همه زحمتکشان شاغل و بازنشسته با حضور و دخالت و توافق نماینده‌های منتخب تشکل‌های مستقل و سراسری آنان.

در چهل و چهارمین سالروز انقلاب پنجاه و هفت، شیرازه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور به چنان گردابی از بحران و از هم گسیختگی فرو رفته است که هیچ چشم‌انداز روشن و قابل‌حصولی را نمی‌توان برای پایان دادن به آن در چهارچوب روبنای سیاسی موجود متصور بود. هم‌اکنون رو است که مردم ستمدیده ایران - زنان و جوانان آزادیخواه و برابری‌طلب - با از جان گذشتگی کم‌نظیری خیابان‌های شهرها را در سراسر کشور به مرکز مصافی تاریخی و تعیین‌کننده برای خاتمه دادن به شرایط ضد انسانی موجود تبدیل کرده‌اند و از پنج ماه پیش - به رغم سرکوب خونین حکومت - لحظه‌ای آرام نگرفته‌اند.

پرچم اعتراضات بنیادینی که امروز به‌دست زنان، دانشجویان، دانش‌آموزان، معلمان، کارگران و دادخواهان و هنرمندان، کوئیرها، نویسندگان و عموم مردم ستمدیده ایران در جای جای کشور از کردستان تا سیستان و بلوچستان برافراشته شده و کم‌سابقه‌ترین حمایت‌های بین‌المللی را به خود جلب کرده، اعتراضی است علیه زن‌ستیزی و تبعیض جنسیتی، ناامنی پایان‌ناپذیر اقتصادی، بردگی نیروی کار، فقر و فلاکت و ستم طبقاتی، ستم ملی و مذهبی، و انقلابی است علیه هر شکلی از استبداد مذهبی و غیرمذهبی که در طول بیش از یک قرن گذشته، بر ما - عموم مردم ایران - تحمیل شده است.

این اعتراضات زیر و روکننده، برآمده از متن جنبش‌های بزرگ و مدرن اجتماعی و خیزش نسل شکست‌ناپذیری است که مصمم‌اند بر تاریخ یکصد سال عقب‌ماندگی و در حاشیه ماندن آرمان برپایی جامعه‌ای مدرن و مرفه و آزاد در ایران، نقطه پایانی بگذارند.

پس از دو انقلاب بزرگ در تاریخ معاصر ایران، اینک جنبش‌های بزرگ اجتماعی پیشرو - جنبش کارگری، جنبش معلمان و بازنشستگان، جنبش برابری خواهانه زنان و دانشجویان و جوانان و جنبش علیه اعدام و... - در ابعادی توده‌ای و از پایین در موقعیت تاثیرگذاری تاریخی و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور قرار گرفته‌اند.

از همین رو، این جنبش برآن است تا برای همیشه به شکل‌گیری هرگونه قدرت از بالا پایان دهد و سر آغاز انقلابی اجتماعی و مدرن و انسانی برای رهائی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و دیکتاتوری باشد.

۷. امحا قوانین و هر گونه نگرش مبتنی بر تبعیض و ستم ملی و مذهبی و ایجاد زیر ساخت‌های مناسب حمایتی و توزیع عادلانه و برابر امکانات دولتی برای رشد فرهنگ و هنر در همه مناطق کشور و فراهم کردن تسهیلات لازم و برابر برای یادگیری و آموزش همه زبان‌های رایج در جامعه.

۸. بر چیده شدن ارگان‌های سرکوب، محدود کردن اختیارات دولت و دخالت مستقیم و دائمی مردم در اداره امور کشور از طریق شوراهای محلی و سراسری. عزل هر مقام دولتی و غیر دولتی توسط انتخاب کنندگان در هر زمانی باید جزو حقوق بنیادین انتخاب کنندگان باشد.

۹. مصادره اموال همه اشخاص حقیقی و حقوقی و نهادهای دولتی و شبه دولتی و خصوصی که با غارت مستقیم و یا رانت حکومتی، اموال و ثروت‌های اجتماعی مردم ایران را به یغما برده‌اند. ثروت حاصل از این مصادره‌ها، باید به فوریت صرف مدرن سازی و بازسازی آموزش و پرورش، صندوق‌های بازنشستگی، محیط زیست و نیازهای مناطق و اقشاری از مردم ایران شود که در دو حکومت جمهوری اسلامی و رژیم سلطنتی، محروم و از امکانات کم‌تری برخوردار بوده‌اند.

۱۰. پایان دادن به تخریب‌های زیست محیطی، اجرای سیاست‌های بنیادین برای احیای زیرساخت‌های زیست محیطی که در طول یکصد سال گذشته تخریب شده‌اند و مشاع و عمومی کردن آن بخش‌هایی از طبیعت (همچون مراتع، سواحل، جنگل‌ها و کوهپایه‌ها) که در قالب خصوصی سازی حق عمومی مردم نسبت به آن‌ها سلب شده است.

۱۱. ممنوعیت کار کودکان و تامین زندگی و آموزش آنان جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده. ایجاد رفاه همگانی از طریق بیمه بیکاری و تامین اجتماعی قدرتمند برای همه افراد دارای سن قانونی آماده به کار و یا فاقد توانایی کار. رایگان سازی آموزش و پرورش و بهداشت و درمان برای همه مردم.

۱۲. عادی سازی روابط خارجی در بالاترین سطوح با همه کشورهای جهان بر مبنای روابطی عادلانه و احترام متقابل، ممنوعیت دستیابی به سلاح اتمی و تلاش برای صلح جهانی.

از نظر ما مطالبات حداقلی فوق با توجه به وجود ثروت‌های زیر زمینی بالقوه و بالفعل در کشور و وجود مردمی آگاه و توانمند و نسلی از جوانان و نوجوانانی که دارای انگیزه فراوان برای برخورداری از یک زندگی شاد و آزاد و مرفه هستند، به فوریت قابل تحقق و اجراست.

مطالبات مطرحه در این منشور، محورهای کلی مطالبات ما امضا کنندگان را لحاظ و بدیهی ست در تداوم مبارزه و همبستگی خود به صورت ریز و دقیق تری به آنها خواهیم پرداخت.

زن زندگی آزادی

منشور

مطالبات حداقلی تشکل‌های مستقل صنفي و مدني ايران



- شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران
- اتحادیه آزاد کارگران ایران
- اتحادیه تشکل‌های دانشجویی دانشجویان متحد
- کانون مدافعان حقوق بشر
- سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه
- شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت
- خانه فرهنگیان ایران (خافا)
- بیدارزنی
- ندای زنان ایران
- صدای مستقل کارگران گروه ملی فولاد اهواز
- کانون مدافعان حقوق کارگر
- انجمن صنفی کارگران برق و فلز کرمانشاه
- کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری
- اتحاد بازنشستگان
- شورای بازنشستگان ایران
- تشکل دانشجویان پیشرو
- شورای دانش آموزان آزاد اندیش ایران
- سندیکای نقاشان استان البرز
- کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری ایران
- شورای بازنشستگان سازمان تامین اجتماعی (بستا)

در دفاع از سوسیالیسم (۸۱)

دروود بر ستارگان سیاهکل و راه سرخ‌شان

جمعی از فدائیان خلق ایران (داخل کشور)

از گذشته مواجهه ساخته است؛ چالشی که رنگ و بوی مرگ جمهوری اسلامی را با خود همراه دارد. به همین دلیل نیز، رژیم مصمم است بقای نکبت‌بار خود را به هر بهایی تضمین کند و آن را با گسترش ابعاد سرکوب، پرونده‌سازی، دستگیری، شکنجه، اعترافات اجباری، صدور احکام ظالمانه، حبس‌های طویل‌مدت، وثیقه‌های سنگین آزادی موقت بازداشت‌شدگان و اعدام مردم معترض و جوانان انقلابی عملی نماید.

در چنین شرایطی امر همگرایی سیاسی و اتحاد همه نیروهای دمکراتیکی که در راه نفی رژیم دیکتاتوری حاکم بر کشور و تامین حاکمیت ملی، حقوق و آزادی‌های دمکراتیک و عدالت اجتماعی برای مردم ایران تلاش می‌کنند بیش از پیش در دستور نیروهای سیاسی مترقی و بویژه نیروهای چپ و از آن جمله فدائیان خلق قرار دارد. در این میان نقش محوری «چپ» بعنوان پیگیرترین نیروی تحولات اجتماعی به نفع اکثریت مردم ایران و بویژه کارگران و زحمتکشان، نقشی انکارناپذیر است. اقدام متحد و یکپارچه نیروهای ترقیخواه چپ و دوری آنها از تفرق و پراکندگی در کنار تدوین و تبیین استراتژی شفاف نفی جمهوری اسلامی و ترویج هدفمند و سازمان‌گرا برنامه سیاسی جایگزین، در این مرحله از جنبش ضددیکتاتوری، دمکراتیک و عدالت‌خواهانه مردم ایران بیش از پیش اهمیت یافته است.

بویابی سیاسی و ایفای نقش تعیین‌کننده در روند مبارزات ضداستبدادی جاری کشورمان نیازمند حضور سازمانی و عملی در

در پنجاه و دومین سالگرد حماسه سیاهکل بار دیگر به یاد تمامی جانب‌باختگان فدایی خلق، و همه آنهایی که در راه بهروزی کارگران و زحمتکشان و برای تحقق آزادی و عدالت اجتماعی رزمیدند و جان باختند و یا زندان و شکنجه دو رژیم استبدادی شاه و ولی فقیه را به جان خریدند، و به احترام خانواده‌های جانب‌باختگان فدایی در بیش از پنج دهه گذشته، به پا می‌خیزیم و سر خم می‌کنیم.

امسال در شرایطی پنجاه و دومین سالگرد حماسه سیاهکل را ارج می‌نهیم که کشورمان بر بستر خیزش سراسری «زن، زندگی، آزادی» در التهابی انقلابی بسر می‌برد. کشته شدن «مهسا امینی» در بازداشتگاه پلیس امنیت اخلاقی رژیم در اواخر شهریور ماه، مردم به ستوه آمده از ظلم و بی‌عدالتی را با محوریت جوانان به خیابانها گسیل داشت تا بار دیگر صدای اعتراض خود به اقدامات سرکوبگرانه استبداد دینی و ارزشهای اجتماعی و فرهنگی واپسگرای حاکم را، این بار بلندتر از گذشته فریاد زنند و خواهان پایان عمر حاکمیت دینی و ولایت‌فقیه‌ی شوند. اعتراضاتی که به بهای جان باختن بیش از پانصد نفر و بازداشت نزدیک به بیست هزار نفر از مردم در بند استبداد دینی، بیش از چهار ماه است در اشکال مختلف ادامه دارد و هر چند امروز فروکش کردن دامنه آن را در کف خیابانها می‌توان دید، ولی نشانی از بازگشت اوضاع به پیش از شهریور ماه مشاهده نمی‌شود.

این وضعیت، استبداد دینی حاکم را با چالشی بمراتب بیشتر



محمدعلی
محمدتقی فلاحی

علی اکبر
صفایی فرغانی

هادی بنده خفا
انگرونی



جلیل انفرادی

احمد فرهودی

محمد مهدی اسحاقی

اسماعیل معینی مرالی

هرتنگ تیری

محمد هادی فاضلی



محمدوحید سماهی

ناصر سیف ذلیل فرغانی

اسکندر رحیمی

تعمادالدین مشیدی

فقیر حسن پور اصل

همان دانش بهزادی

برنامه‌ای را با احساس مسئولیت تمام برافراشته نگه داشت.

ما به عنوان «جمعی از فدائیان خلق ایران (داخل کشور)» با گرایش‌های سازمانی متفاوت فدایی، در آستانه پنجاه و دومین سالروز حماسه سیاهکل با اتکا به مشخصه‌های فرهنگ مبارزاتی حماسه‌سازان این روز تاریخی همچون: صداقت، استقلال‌رای، پویایی کمونیستی، درک ضرورت‌های زمان و از خود گذشتگی، در راستای این هدف مهم تلاش خواهیم کرد. بار دیگر با شادباش این روز خجسته به کلیه رفقای رزمنده طیف‌های مختلف فدائیان خلق و همه مبارزین و رهروان راه استقلال، آزادی، عدالت و سوسیالیسم، دست تمامی رفقای فدایی و چپ را در راستای مبارزه مشترک علیه امپریالیسم، نئولیبرالیسم و رژیم ضد مردمی حاکم بر ایران صمیمانه می‌فشاریم.

جمعی از فدائیان خلق ایران (داخل کشور)

۱۹ بهمن ۱۴۰۱

جنبش جاری کشور است. بدون تجهیز به ابزارهای سازمانی لازم، بدون داشتن تشکیلات، برنامه اقدام عملی و استراتژی شفاف، نمی‌توان بر تشکیلاتی‌ترین نظامی که صرفاً به زور سرنیزه بر کشور حکمرانی می‌کند فائق آمد.

ادامه تفرق و پراکندگی در بین نیروهای دمکراتیک و ترقیخواه چپ و از آن جمله فدائیان خلق، زمینه مساعدی را برای میوه‌چینی از جنبش جاری در کشور توسط نیروهای راست و مترجع که سر در آخور امپریالیست‌های آلترناتیوساز دارند فراهم خواهد ساخت. در این میان نقش فعالین چپ داخل کشور از اهمیت بسزایی برخوردار است. باید با احترام به تفاوت‌های نگرشی همدیگر، با تاکید بر وجوه مشترک و برنامه‌های سیاسی قابل جمع و دوری از تعمیق اختلافات، بر تشتت و پراکندگی فکری و سازمانی موجود در درون جنبش چپ فائق آمد. باید با شکل دهی به اتحادی پویا و موثر برای دستیابی به اهداف و برنامه‌های مورد توافق، گام‌های لازم را برداشت. باید پرچم اتحاد عملی سیاسی و همگرایی سازمانی بر روی وجوه مشترک

طوفانی سهمگین تر در راه است

جمعی از زنان مبارز داخل کشور

خدماتی، تشکیل هیات مورد اعتماد روسای سه قوه به منظور حراج و «مولدسازی» دارایی‌های دولت (بخوان ملت)، تغییر قوانین در راستای تشدید فضای خفقان و افزایش سانسور، بازگرداندن گشت ارشاد به خیابان‌ها و طرح و تصویب قوانینی فوق ارتجاعی علیه زنان، افزایش بی وقفه قیمت دلار و طلا و تورم ناشی از آن که نتیجه این سیاست‌هاست و...

اما این اقدامات در واقع همچون شمشیری دو لبه عمل خواهد کرد، از یک سو ممکن است به حاکمیت کمک کند تا به‌طور موقت و تا حدی بحران‌های خود را مدیریت کند، اما در اصل فقر و فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از آن‌ها همیشه‌ای خواهد بود برای آتش زیر خاکستر اعتراضات مردم تا بار دیگر با قدرتی بیشتر شعله بکشد. و بر همین اساس به یقین می‌توان پیش‌بینی کرد که موج بعدی طوفان اعتراضات مردم سهمگین‌تر و در واقع برآیند اعتراضات دی ۹۶، آبان ۹۸ و شهریور تا دی ماه ۱۴۰۱ خواهد بود.

از سوی دیگر این تعلیق ایجاد شده ماهیت نیروهایی را افشا می‌کند که با دورویی و در جهت منافع خود از جنبش مردمی حمایتی ظاهری می‌کنند: دولت‌های خارجی‌ای که به جز هیاهوهای تبلیغاتی و رسانه‌ای، همچون هیاهوهای گسترده در جهت قرار دادن سپاه در لیست تروریستی، اخراج و ضبط اموال فرزندان مسوولان و... بدون هیچ نتیجه‌ی اجرایی، عملاً اقدامی جدی در راستای تحت فشار قرار دادن حاکمیت جمهوری اسلامی انجام نداده و نخواهند داد، چرا که بقای این حکومت منافع اقتصادی و سیاسی بسیاری برای آن‌ها داشته و دارد.

و در چنین شرایطی و هم‌زمان با کاهش شدت اعتراضات خیابانی، افزایش اختناق، دستگیری‌های روزمره و افزایش صدور احکام اعدام و حبس‌های طولانی مدت و تنبیه‌های قرون وسطایی برای دستگیرشدگان، اخراج اساتید و کارکنان دانشگاه‌ها،

در چند ماه گذشته، جنبش اجتماعی مردم ایران مرزهایی را در نوردید و چنان گسترده شد که تا پیش از آن قابل تصور نبود. در زمان کوتاهی چنان تغییراتی را شاهد بودیم که به خیال‌مان هم خطور نمی‌کرد. اقشار و طبقات تحت ستم: زنان، جوانان، مزدگیران، روستاییان، در حاشیه ماندگان، اقوام و ملیت‌های مختلف و... شعارهایی را فریاد زدند که برآمده از زیست اجتماعی‌شان و نمایانگر «آنچه نمی‌خواستند» بود. این شعارها فقط جنبه‌ی سلبی نداشتند. شعار محوری و ساده این جنبش، یعنی «زن، زندگی، آزادی»، عرصه‌هایی را نشانه رفت که خواهان تغییرش بودند و خواسته‌هایی همچون حق ابتدایی انتخاب پوشش، رفع هر گونه ستم جنسیتی، حق برخورداری از یک زندگی متعارف، رفع ستم و تبعیض در عرصه‌های مختلف، و آزادی اندیشه و بیان را در خود مستتر دارد. این وجوه ایجابی در مسیر پیش‌رفت جنبش روزبه‌روز پررنگ‌تر می‌شوند.

در این مدت هزاران نفر به‌رغم سرکوب شدید به خیابان‌ها آمدند و خواسته‌های خود را در قالب شعارهایشان فریاد زدند. آنان در مواجهه با سرکوب و مرگ چنان جسور و بی‌پروا ایستادند که در لحظاتی به واقع توان نیروهای سرکوب را بریدند. حال که مبارزه به شکل خیابانی کمابیش فروکش کرده این تصور خام برای سرکوبگران پیش آمده که خیزش را «جمع» کرده‌اند و جنبش را سرکوب. و با همین تصور و در شرایط تعلیق موقت ایجاد شده فرصت را برای برنامه‌های شوک درمانی در عرصه‌های مختلف مغتنم شمرده‌اند. برنامه‌هایی که هر کدام می‌تواند تبدیل به نقطه‌ی آغاز اعتراضاتی مانند آبان ۹۸ شود. به گمانشان زمین سوخته‌ای فراهم شده و می‌توانند اقدام به اجرایی کردن این گونه سیاست‌ها کنند، آن هم با سرعت زیاد. برنامه‌هایی همچون تصویب فروش نفت توسط اشخاص و نهادهای مختلف، افزایش بودجه نهادهای نظامی و نظامی و تبلیغاتی به بهای کاهش بودجه نهادهای حمایتی و

ما می‌خواستیم». به جز چند سازمان محدود هیچ سازمان چپی از جمهوری اسلامی حمایت نکرد. طرفه آن‌که این چند سازمان نیز که رژیم را ضد امپریالیست می‌دانستند و با این تصور از آن حمایت می‌کردند، از تیغ سرکوب جمهوری اسلامی درامان نماندند و بسیاری از اعضایشان دستگیر، شکنجه و اعدام شدند.

چپ‌ستیزی، روی دیگر بنیادگرایی مذهبی بوده و هست. رژیم شاهنشاهی نیز هیچ‌گاه تحمل زبان سرخ چپ‌ها را نداشته و عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی آنان را برنمی‌تافت، از این روست، که با خیال خام یک «حکومت رضاخانی» دیگر، لازم می‌داند موضع خود را از همین امروز در رابطه با این گرایش روشن کند و زمینه را برای حذف آنان در آینده‌ی خیالی‌اش فراهم کند. یکی دیگر از دلایل چپ‌ستیزی نیروها و حکومت‌های ضد‌مردمی، که آزادی‌های بنیادی را بر نمی‌تابند، اختلاف نظر بر سر حفظ یا انحلال نهادهای سرکوب (نهادهای نظامی و امنیتی) است. به همین دلیل هم در هنگامه‌ی جابه‌جایی حکومت شاهنشاهی با جمهوری اسلامی، ساختار ارتش و ساواک شاهنشاهی دست نخورده باقی ماند. و این یکی از اولین جدال‌های نیروهای مترقی چپ در آن زمان با حکومت جدید بود. نیروهای مترقی و مردمی خواهان در هم شکسته شدن نهادهای نظامی و امنیتی و جایگزین شدن آن با نهادهای مردمی و شوراها بودند، اما سال ۵۷ حکومت جمهوری اسلامی پس از اعدام سران شناخته‌شده‌ی ارتش و ساواک ساختار ارتش را با بهانه‌ی ضرورت تامین امنیت کشور حفظ کرد و حسین فردوست شخص دوم کشور و دوست صمیمی و همکلاسی محمد رضا شاه پهلوی تجربیات و سازمان ساواک را در اختیار حکومت جدید قرار داد و وزارت اطلاعات را برای حکومت جدید سازمان داد. جالب آنکه حالا رضا پهلوی نیز با همان استدلال نخ‌نمای حفظ امنیت کشور خواستار حفظ کلیت سپاه، بسیج و ارتش است. اما یکی از خواست‌های محوری جنبش «زن، زندگی، آزادی» نابودی این نهادهای سرکوبگر و لغو زندان، شکنجه و اعدام است که تنها ابزارهای این نهادهای فاشیستی برای سرکوب خواست‌های به‌حق مردم است.

یکی دیگر از خواست‌های محوری جنبش «زن، زندگی، آزادی» افزون بر خواست محوری رفاه و عدالت اجتماعی، آزادی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آزادی بی‌قید و شرط بیان، اندیشه و تشکل است. خواست‌هایی که خوش‌آیند حکومت‌های انحصارطلب و سرکوبگر نیست. بنابراین اهتمام به ایجاد تشکل‌های مستقل و مردمی با هدف طرح خواست‌ها و مبارزه برای کسب آن‌ها در راستای تغییرات بنیادی از همین امروز و همین لحظه گامی ضروری در جهت تحقق اهداف جنبش «زن، زندگی، آزادی» است.

تعلیق و اخراج دانشجویان و بازداشت خبرنگاران و فعالان «صنفی» و اجتماعی، در شرایطی که خسته از جدال نفس‌گیر چند ماهه با یکی از وحشی‌ترین نظام‌های فاشیستی هستیم و متحمل هزینه‌ها و قربانیان بسیاری شده‌ایم، در شرایطی که بیکاری، گرانی و تورم افسارگسیخته روز به روز زندگی را بر ما سخت و سخت‌تر می‌کند، در شرایطی که حکومت ناتوان از تهیه سوخت زمستانی و بی‌اعتنا به سلامت جان میلیون‌ها انسان ساکن شهرهای بزرگ و کوچک اقدام به مازوت سوزی گسترده کرده، کمپین مفتضح شده‌ی «من و کالت می‌دهم» و بحث‌های مرتبط با آن فضای رسانه‌ای را از آن خود می‌کند و به گمان رژیم خسته از جدال با مردم، و «دوستان» دورو و فرصت‌طلب جنبش، فرصتی فراهم می‌شود تا به بازسازی خود و یا مصادره‌ی جنبش اقدام کنند. اما نه تنها خود این کمپین مفتضح شد بلکه فرصت‌طلبان و عافیت‌جویانی را که می‌خواهند سهم خود را از سفره آینده قدرت در ایران ذخیره کنند نیز افشا کرد و در عین حال فرصتی برای مردم و جنبش اجتماعی فراهم کرد تا به جنبه‌های ایجابی خواسته‌های خود نیز توجه بیشتر بکنند.

در چنین شرایطی شعار مرگ بر چپ و یکی انگاشتن جمهوری اسلامی و چپ نیز باب می‌شود و رسانه‌های پر مخاطب سرمایه‌داری (من و تو، بی بی سی، صدای آمریکا و ایران اینترنشنال) و مخاطبان این رسانه‌ها، آن را «اشتباه سال ۵۷» می‌نامند و چپ را مقصر این به اصطلاح اشتباه معرفی می‌کنند. این در حالی است که در سال ۵۷، زمانی که در زیر آتش تانک‌های حکومت نظامی رژیم شاهنشاهی، مردم فریاد می‌زدند: دیکتاتوری سلطنتی را نمی‌خواهیم، ظلم و ستم بس است، غارت و دزدی اموال مردم بس است، سرکوب و شکنجه و زندان برای عدالت‌خواهان و آزادیخواهان بس است؛ و در زمانی که هنوز از آنچه بعد از سرنگونی پیش خواهد آمد ذهنیتی نداشتند، سران کشورهای غربی در کنفرانس گوادالپ رژیم بنیادگرایی مذهبی را بر تارک اعتراضات مردمی نشانده‌اند. در آن زمان بیشتر چپ‌هایی که مقصر روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی معرفی می‌شوند، در زندان‌های ساواک اسیر بودند و در جریان اعتراضات مردمی، در نیمه‌ی دوم سال ۵۷ و آن هم به تدریج، و با پافشاری بر شعار «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، همراه با سایر زندانیان سیاسی و بر شانه‌های مردم آزاد شدند. سرکوب نیروهای مترقی و چپ از همان ابتدا همزاد با جمهوری اسلامی بود. از همان زمان که در نشریات نیروهای مترقی سیاست‌های متحجرانه و ارتجاعی به‌طور روزمره افشا می‌شد، قتل و اعدام مخالفان به‌ویژه چپ‌ها از سال ۵۸ (پس از استقرار نسبی رژیم تازه به دوران رسیده) آغاز شد. در طی یک دوره‌ی نه ساله، دست‌کم حدود سی تا چهل هزار جوان آگاه، حقیقت‌جو و عدالت‌خواه که بخش بزرگی از آنان چپ بودند، جان بر کف گرفتند و گفتند: «جمهوری اسلامی چیزی نبود که

نگاهی به «کنفرانس گوادلوپ» با احتمال تلاشی مشابه برای آینده ایران

مقاله رسیده

در وسیعترین سطح برای قطع سلطه امپریالیسم و نتیجه عملکرد تضادهای درونی جامعه، تقابل طبقات، استثمار بیرحمانه زحمتکشان و دیکتاتوریه‌های عریان هیئت حاکمه و مقاومت و مبارزات طبقات و اقشار گوناگون علیه آن نظام بود. این انقلاب انواع واشکال و شیوه‌ها و تاکتیکهای مبارزه، شعارها، سازماندهی نهادهای انقلابی، اجتماعی و فرهنگی را در بطن خود پروراند و در طول رشد خود توانائی بالقوه توده‌های زحمتکش را به نمایش گذاشت.

انقلاب ایران جواب دندان‌شکنی به هیئت حاکمه ایران و آمریکا و انگلیس که با سرنگونی دولت ملی دکتر محمد مصدق دیکتاتوری شاه را بر مردم تحمیل کردند و ایران را بدرون نظام فلاکت‌بار سرمایه جهانی وارد کردند، بود.

انقلاب بهمن ۵۷ تا بهار آزادی ۵۸ یک انقلاب برای نیروهای دمکراتیک و دیگر قربانیان رژیم سرمایه در ایران به حساب می‌آید، ولی همانند سایر انقلابها و حرکت‌های عدالتخواهانه در کشورهای پیرامونی، جایش را خیلی زود به یک خزان طولانی دردناک و سرد حاکمیت بورژوازی مذهبی ولایت فقیه داد. این اولین بار نیست که در عرض ۷۰ سال قبل از انقلاب بهمن، انقلاب مشروطیت نیز در نیمه‌راه شکست خورد و بهار زیبای آن جای خود را به خزان خونبار و ۵۸ سال حاکمیت رژیم پهلوی

انقلاب بهمن ۵۷ با هدف استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی که از سال ۵۶ با قیام تبریز آغاز و با حرکت حاشیه نشینان تهران در شهریور ۵۷ به جنبشی عمومی در سطح کشور فرا روئید، در اندک زمانی تمامی شهرستانها و روستاهای کشور را درنوردید تا منجر به سرنگونی رژیم پهلوی بعد از ۵۸ سال حکومت گردید. این انقلاب فرایند نزدیک به یک قرن مبارزه مردم ایران، احزاب و گروه‌های سیاسی بود که هر یک از آنها خواسته‌ها و تمایلات طیف‌های مختلفی از مردم را نمایندگی می‌کردند.

انقلاب بهمن ۵۷ ایران حرکتی عادلانه در جهت گسست از مدار فلاکت‌بار نظام جهانی سرمایه بود. این انقلاب، نه براساس خواست نظام جهانی سرمایه و نه بر طبق خواست جناح‌های مختلف بورژوازی در قدرت یا اپوزیسیون، نه به اراده و خواست اشخاص بوقوع پیوست. انقلاب ایران ادامه و رشد مبارزات خونین و مسالمت‌آمیز متعدد و منفرد و گسسته و مداومی بود که در طی ۵۸ سال بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در شکل‌های مختلف بوقوع پیوست و در برآیند خود به مرحله کیفی خود یعنی نفی نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم و سرنگونی دولت نماینده آن منجر شد.

انقلاب ایران بیانگر خواست طبقات پایین و محروم جامعه



رسیدند که شاه ماندنی نیست و باقی ماندن شاه در ایران سبب تداوم بحران خواهد بود و بایستی با اسلام سیاسی وارد مذاکره شوند.

تصمیمات گوادلوپ

تصمیمات نشست گوادلوپ از دید مردم ایران و جهان، کاملاً پوشیده و مخفی مانده است. زیرا در هر دو دوره، هم آن زمان و هم امروز، امپریالیست‌های غربی منافع بسیار در پنهان کردن نقش‌شان در به قدرت رسیدن خمینی داشتند. نیروهای مترجع اسلامی و ضد مردمی در ایران، این راز را برای چند دهه مخفی نگه داشتند تا مبادا به ژست ضدامپریالیستی که برای رژیم‌شان تصویر نموده‌اند، خدش‌های وارد شده و رسوائی به بار آورد. زیرا، این رژیم با استفاده از این ژست ضد امپریالیستی و اتکاء به مذهب، برای خود مشروعیتی دست و پا می‌کند. آنچه جسته و گریخته از مصاحبه‌ها و خاطرات سیاستمداران غربی و ایرانی به بیرون درز نموده، محور تصمیمات این نشست عبارت بودند از:

۱- تعیین سرنوشت انقلاب؛ جلوگیری از تعمیق و رادیکالیزه شدن

انقلاب و حفظ نظام سرمایه‌داری

۲- سرکوب نیروهای چپ و رادیکال مانند سازمان چریک‌های فدائی خلق، حزب توده و سازمان مجاهدین خلق با اتحاد روحانیت و ارتش

با کودتای رضا شاه برعلیه دستاوردهای انقلاب مشروطیت داد.

همزمان با انقلاب بهمن ۵۷ ایران کنفرانسی در جزیره گوادلوپ از مستعمرات فرانسه در دریای کارائیب، به دعوت ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه از ۱۴ تا ۱۷ دیمه و با حضور رهبران چهار کشور بزرگ سرمایه‌داری، جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا، جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلستان، هلموت اشمیت صدراعظم آلمان غربی و والرئ ژیسکاردستن رئیس‌جمهور فرانسه برای بحث و تبادل نظر روی مسائل مهم جهانی و هماهنگ نمودن سیاست‌های خارجی دول امپریالیستی تشکیل گردید. البته این کنفرانس خود فرایند ماه‌ها بحث و تبادل نظر و رایزنی سیاستمداران و کارشناسان سیاسی کشورهای سرمایه‌داری بود. از جمله مواردی که رهبران غرب را در این کنفرانس گرد هم آورد، میتوان به: سرنگونی دولت داوود در افغانستان، خشونت‌های فزاینده رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی، ورود ارتش ویتنام به کامبوج، جنگ ظفار، پیروزی کمونیست‌ها در یمن جنوبی و مهمتر از همه به انقلاب ایران که اصلیت‌ترین دغدغه سیاسی رهبران کشورهای غربی محسوب می‌شد، اشاره نمود.

سرن کشورهای آمریکا، آلمان، انگلیس و فرانسه پس از سه روز گفتگو و مشورت راجع به تحولات ایران به این نتیجه

۳- مبارزه علیه شوروی و مشارکت در طرح امنیتی غرب موسوم به کمربند سبز

۴- تضمین ادامه جریان نفت

۵- حفظ ارتش بعنوان عامل سلطه امپریالیستها در ایران

حوادث و رویدادهای دهه‌های اخیر به وضوح نشان داد که جمهوری اسلامی در اجرای تعهدات خود، در مقابل حامیان امپریالیست‌های صادقانه عمل نموده است. اگر فریب ژستهای ضدامپریالیستی و ضد صهیونیستی و حمایت از مستضعفان رژیم را که عمدتاً برای خلع سلاح چپ و تحمیق توده‌ها بوده است را نخوریم، بایستی صادقانه اقرار کرد، جمهوری اسلامی پروژه‌های امپریالیستی برای شکست انقلاب مردم ایران و جلوگیری از برقرای عدالت اجتماعی و دموکراسی در ایران بوده است که می‌توانست به الگویی عینی برای منطقه خاورمیانه تبدیل شود.

امپریالیستها از شاه روی برتافتند

در نشست گوادلوپ امپریالیست‌ها به این توافق رسیدند که با توجه به شرایط «نامطلوب» اجتماعی در ایران، از شاه خواسته شود که با ترک کشور راه را برای ورود خمینی و به قدرت رسیدن اسلام سیاسی هموار سازد. در واقع این چرخش حمایت امپریالیستها از شاه به خمینی، بعد از ماه‌ها مذاکرات مخفیانه در ایران و سایر کشورهای دنیا بین نمایندگان مختلف دول امپریالیستی با نمایندگان گروه‌های مذهبی و خمینی صورت گرفته بود که در این کنفرانس نهایی گردید. پس از این کنفرانس محمدرضا پهلوی کار خود را به کلی تمام شده دید و متوجه شد که دیگر حمایت‌های پیشین غرب از وی وجود ندارد. و نهایت تصمیم به خروج از ایران گرفت.

ایران رژیم شاه که تا یکسال قبل از انقلاب جزیره آرامش برای جهان سرمایه‌داری محسوب می‌گشت، با شروع امواج انقلاب به زورقی شکسته تبدیل شد که هرآن می‌توانست سرنشینان جهان سرمایه‌داری را با خود به قعر آب فرو برد. تحلیل سران شرکت کننده از وضعیت شاه چنان ناامید کننده بود که آنها را مجبور ساخت متحد دیرینه خود را فدای مصالح نظام سرمایه‌داری نمایند.

جیمز کالاهان نخست وزیر انگلستان در این کنفرانس گفت: «شاه از دست رفته و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست. راه‌حل واقعی برای جان‌نشینی او هم وجود ندارد. مردان سیاسی که در میدان مانده‌اند توانایی‌های محدودی دارند. به‌علاوه بیشتر آنها با رژیم ارتباطاتی داشته‌اند و آلوده به مسائل و مشکلات این رژیم هستند. آیا ارتش می‌تواند در این میان یک نقش انتقالی ایفا کند؟ نه! ارتش فاقد تجربه سیاسی است و فرماندهان آن هم به شاه وفادارند.» انگلیسی‌ها که همچون اسرائیلیها ارتباطات گسترده‌ای با افراد عادی جامعه داشتند، خیلی پیشتر از آمریکاییها که عمده ارتباطات آنها با افراد نظامی و فرماندهان

ارتشی بود، به این نتیجه رسیدند، که «شاه رفتنی است.»

ژیسکاردستن معتقد بود: «کارت‌ر باید برای تثبیت دولتی که پس از رفتن شاه از کشور در ایران شکل می‌گیرد، به تماس با خمینی به‌عنوان راه‌حل نهایی متقاعد گردد.» هلموت اشمیت که نگران سرمایه‌گذارهای کلان آلمان غربی در رژیم آینده ایران بود، با این همه با عبور از رژیم پهلوی موافق بود. کارت‌ر بر این اعتقاد بود: «اوضاع ایران به کلی تغییر کرده، شاه دیگر نمی‌تواند بماند، مردم ایران دیگر او را نمی‌خواهند و دولت‌مرد توانایی در ایران باقی نمانده است که حاضر به همکاری با او باشد، اما جای نگرانی نیست، نظامی‌ها هستند. آنها قدرت را به دست خواهند گرفت. بیشتر فرماندهان نظامی ایران در مدارس ما تحصیل کرده‌اند و فرماندهان و رؤسای ارتش ما را خوب می‌شناسند. آنها حتی یکدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کنند.» او همچنین اضافه نمود: «به علت وضعیت حاکم بر ایران، دیگر امکان حمایت از شاه وجود ندارد.» در حالی که حاضرین از سخنان کارت‌ر متعجب شدند او سعی می‌کرد آنان را در این زمینه متقاعد کند. و نهایت توانست، سران سه کشور دیگر حاضر در گوادلوپ را با خود همراه سازد تا برای ارتباط با دولت بعد از رژیم پهلوی، به برنامه‌ریزی بپردازند.

آلترناتیوهای رژیم شاه

با اوجگیری انقلاب ایران، کارشناسان برجسته سیاسی دول امپریالیستی به کشورمان گسیل شدند، تا با تحلیل شرایط جامعه ایران، خط سیاسی را که این کشورها باید دنبال مینمودند، را تعیین نمایند. بدین منظور کارت‌ر با ماموریت دادن به جرج بال معاون سابق و بازنشسته وزارت امور خارجه که در کابینه لیندون جانسون با مسایل و مشکلات جنگ آمریکا در ویتنام‌اشنا و به یک «سیاستمدار با تجربه» تبدیل شده بود، خط سیاسی نهایی را برای آمریکا ترسیم نمود. جرج بال هم از میان پنج نیروی موجود آن زمان، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب توده، جبهه ملی و دارو دسته مذهبی خمینی، بر روی این آخری یعنی خمینی به عنوان بهترین انتخاب برای جا به جایی قدرت، انگشت گذاشت. با این تحلیل که وی و دارو دسته‌اش در صورت رسیدن به قدرت، نظام سرمایه‌داری موجود را حفظ کرده و سدی در جلوی رشد «کمونیسم» و اتحاد جماهیر شوروی خواهند بود. در انتخاب بین جبهه ملی و روحانیت، جرج بال چنین تحلیل کرده بود که جبهه ملی با ائتلاف با شاه و با سابقه شکست تاریخی‌اش اعتبار چندانی در نزد مردم ندارد، در حالی که روحانیت با داشتن مساجد و لشکری از آخوندها می‌تواند در جهت حفظ و کنترل اوضاع تاثیر عمیقتری بر توده‌های مردم داشته باشد.

ابراهیم یزدی معتقد است: «غرب قطعاً نمی‌توانست با

برای خمینی به نجف فرستاد، چهار مرحله را برای مبارزات تا نیل به هدف توضیح می‌دهد، و این که باید مرحله به مرحله حرکت کنند و پیش بروند و در آخرین مرحله بگویند «جمهوری اسلامی».

ارتباط بین خمینی و آمریکا

مسئله ارتباطات نزدیکتری از قبل بین نزدیکان و خود خمینی با غرب وجود داشته است که بصورت پراکنده در خاطرات افراد سازمان جاسوسی سیا و سایر نمایندگان امپریالیست‌ها از جمله آنتونی پارسونز سفیر انگلستان در ایران، مایکل پونیاتوسکی وزیر امور ملی کشور فرانسه و نماینده ژیسکاردستن، لوول بروس لینچن کاردار سفارت آمریکا، رمزی کلارک دادستان سابق کشور آمریکا، هال ساندرز معاون وزیر خارجه در امور خاور نزدیک، والت کاتلر کنسول سابق آمریکا در تبریز و دیگران توانسته بودند با کسانی همچون مهدی بازرگان، محمد حسین بهشتی، مرتضی مطهری، محمود طالقانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، یدالله سبحانی، عباس امیر انظام، صادق قطب زاده، مصطفی چمران، صادق طباطبائی، شهریار روحانی، ابوالحسن بنی صدر و بسیاری دیگر تماس برقرار کنند و قول و قرارها و شرایط رضایت و حمایت خود را از رژیم آینده خمینی به وی منعکس سازند.

مهمترین بخش مذاکرات فیما بین در پاریس صورت گرفت. ۱۸ دی ماه ۱۳۵۷ دو نفر از طرف ژیسکاردستن ریاست جمهور فرانسه برای دیدن خمینی به نوفل لوشاتو می‌روند. آنها در ملاقاتی با خمینی که ابراهیم یزدی نیز حضور داشته است پیامی از سوی جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا برای ایشان آوردند. کارتر از خمینی خواسته بود که کمک کند تا آرامش به کشور بازگردد. ضمن اینکه از رفتن شاه خبر داده بود و پیشبینی کرده بود ارتش عکسالعمل نشان دهد. البته شخصیت‌های سیاسی آمریکا هر کدام به مناسبتی در پاریس به دیدار خمینی می‌رفتند و از نزدیک با ایشان و افکارشان آشنا می‌شدند. مثلاً ریچارد کاتم کارشناس مسائل ایران و استاد علوم سیاسی دانشگاه پتسبورگ در دی ماه با خمینی دیدار کرد و ارزیابی مثبتی پس از دیدار ارائه داد. در ایران نیز پس از قطع امید کردن آمریکا از ماندگاری شاه، مقامات آمریکایی و غربی از کانال‌های مختلف وارد مذاکره با نمایندگان نیروهای اسلام سیاسی شدند. در این مسیر مذاکراتی با چهره‌های سرشناس در داخل کشور صورت گرفت. بطور اجمال میتوان مهمترین این کانالها را بشرح زیر طبقه بندی نمود:

دکتر ابراهیم یزدی یکی از بنیان گزاران اتحادیه دانشجویان اسلامی هنگامی که خمینی در پاریس در تبعید بسر می‌برد، از نزدیکان او بود. در حقیقت می‌توان گفت، مهمترین مشاور خمینی در آن زمان بود. او با خمینی به ایران بازگشت و یکی

هیچ یک از جریانات مارکسیستی و سنتی یعنی حزب توده، چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق هیچ نوع همسویی یا اشتراک نظر داشته باشد. با نیروهای معتدل و میانه‌رو مثل جبهه ملی و نهضت آزادی هم، نه زبان مشترک داشتند و نه امکان همگرایی. اولاً این نیروها، چه نهضت آزادی و چه جبهه ملی نسبت به دول غربی (انگلستان و آمریکا) به علت دخالت آن‌ها در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیه دکتر مصدق، حساسیت داشتند. آنها هم نسبت به این نیروها موضع داشتند. ثانیاً هنوز جنگ سرد ادامه داشت. در دوران جنگ سرد، امریکایی‌ها هیچ‌گاه از یک جنبش یا حکومتی حمایت کامل نمی‌کردند یا اگر می‌کردند تا حدی که در مبارزه علیه کمونیسم مفید باشند، به نظر امریکا، جنبش‌های ملی توانایی کنترل موثر اوضاع سیاسی را نداشتند و مملکت را به کمونیست‌ها واگذار می‌کردند. حرفشان به نظر بنده - از منظر تاریخی، یعنی در شرایط جنگ سرد - درست بود. واقعیت این است که نیروهای ملی توانایی این که مملکت را به تنهایی اداره کنند - که دست کمونیست‌ها نیفتد - نداشتند. برای جبران این وضع، لازم بود، جنبش ملی با روحانیون ائتلاف می‌کرد.

از طرفی دیگر حمایت آمریکا از دارو دسته خمینی در راستای نظریه سیاسی برژینسکی به نام «کمر بند بحران» هم قرار می‌گرفت. در این نظریه، آمریکا با برقراری روابط نظامی با سه کشور اسلامی عربستان، مصر، پاکستان و همچنین ترکیه و با حمایت نظامی از کشورهای غنا، سومالی و عمان و نیز نگهداری از پایگاه‌های ارتشی خود در اقیانوس هند و کشورهای مختلف دیگر، در صدد پدید آوردن جبهه‌های اسلامی بر ضد شوروی از شمال شرقی آفریقا تا آسیای مرکزی و منطقه خاورمیانه بود تا امکان صدور شورش‌های اسلامی به کشورهای مسلمان‌نشین اتحاد جماهیر شوروی را فراهم سازد! این در شرایطی بود که امپریالیست‌ها در مذاکرات خود با نمایندگان خمینی به «ضد کمونیست» بودن خمینی در مقایسه با شاه ایمان آورده بودند و بدین ترتیب دکترین آمریکا برای انقلاب ایران توسط برژینسکی (معاون کارتر رئیس جمهور آمریکا) و بر اساس ایجاد ائتلاف بین ارتش ۴۰۰,۰۰۰ نفری شاه که آموزش‌های ضد کمونیستی و ضد شورش دیده بودند و روحانیون که علی‌الاصول ضد کمونیسم هستند و قدرت بسیج توده‌های مردم را هم دارند، جهت جلوگیری از تصاحب قدرت توسط کمونیست‌ها تدوین شد. با انتخاب روحانیت بعنوان آلترناتیوی برای استراتژی آمریکا نه تنها کمونیست‌ها، بلکه ملیگراها نیز از تصاحب قدرت سیاسی دور ماندند.

در این راستا امپریالیست‌ها به همراه دوستان ایرانی‌شان از مدتها پیش بعنوان یک گزینه و آلترناتیوی برای رژیم شاه، زمینهای لازم را برای روی کار آمدن یک رژیم مذهبی فراهم می‌ساختند. به همین منظور در اواخر سال ۵۶ مهدی بازرگان در نامه‌ای که



تهیه این گزارش می‌گردد و در زمانی بسیار کوتاه تحلیلی تهیه و برای وزارت امور خارجه فرانسه میفرستد. کمی بعد از سفر رئیس جمهور فرانسه به گوادلوپ، خمینی از قطب‌زاده می‌خواهد که تحقیق کند آیا رئیس جمهور فرانسه مسئله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و آیا تحلیل قطب‌زاده به رئیس جمهور داده شده است؟ قطب‌زاده تماس گرفت. به او پاسخ داده شد که «بله، رئیس جمهور مسئله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و تحلیل قطب‌زاده را دیده است. تحلیل قطب‌زاده به قدری رئیس جمهور را تحت‌تأثیر قرار داده است که ژسکار دستن به کارتر توصیه خواهد کرد که با دولت احتمالی جدید تهران، که ریاست معنوی آن با خمینی خواهد بود، وارد مذاکره شود.»

در داخل کشور نیز عوامل آمریکایی با سران نیروهای مذهبی دیدارهایی داشتند. سولیوان با کسانی چون بازرگان، موسوی اردبیلی و دکتر سحابی دیدارها و مذاکراتی داشته است. وی در خاطرات خود از ملاقاتی با بازرگان و موسوی اردبیلی در یک منزل یاد می‌کند.

خارج از این کانالهای ارتباطی، بهشتی مستقیماً از طریق سولیوان با آمریکا در ارتباط بود. ارتباط وی با واشنگتن بحدی

از اعضای رهبری «شورای انقلاب» خمینی و هم‌چنین وزیر امور خارجه دولت موقت شد. یزدی به عنوان یک شهروند آمریکایی ارتباط بسیار نزدیک با لایبهای قدرت سیاسی در آمریکا داشته و حتی گفته میشود ارتباط خانوادگی با برخی سناتورها و دولتمردان آمریکایی دارد. وی با هنری پرشت، عالیترین مقام مسئول میز ایران در وزارت خارجه آمریکا - در آن دوره - و با ریچارد کاتم، مامور سازمان جاسوسی سیا نیز دوستی دیرینه‌ای داشته است. پیش از برگزاری این کنفرانس، خمینی در اواخر سال میلادی ۱۹۷۸، ابراهیم یزدی را به آمریکا فرستاد تا درباره حکومتی که در پی برقراری آن است، به زمامداران آمریکایی توضیح دهد. یزدی به همراه بهشتی یکی از دو کانال اصلی ارتباط با آمریکاییها بود.

صادق قطب‌زاده رابط خمینی با فرانسویها بود. وزارت امور خارجه فرانسه یک هفته قبل از کنفرانس گوادلوپ با وی که نزدیکی خاصی با خمینی داشت، تماس گرفته و از قول ژسکار دستن گفتند که خمینی می‌تواند نظرات و برنامه‌های آینده خود را به طور مشخص در نوشته‌های برای ما بفرستد تا رئیس‌جمهور فرانسه آن را در کنفرانس گوادلوپ با رهبران سه کشور دیگر در میان گذارد. قطب‌زاده از جانب خمینی مأمور



نقش امپریالیستها در به قدرت رسیدن خمینی

سردمداران و عوامل رژیم‌جمهوری اسلامی سالهاست برای کتمان حقایق انقلاب و نقش امپریالیستها در به قدرت رسیدن نیروهای مذهبی تلاش میکنند و البته امپریالیستها هم در این تلاش سهیم‌اند. هنوز پس از ۶۹ سال اسناد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از بایگانی سازمانهای جاسوسی و وزارت امورخارجه آمریکا و انگلستان بطور کامل بیرون نیامده و سالها طول خواهد کشید اسناد این پروژه شوم امپریالیستی که رشد و توسعه کشورمان را صدسال به عقب انداخت، پروژهای که هنوز در جریان است، منتشر و در اختیار عموم قرار گیرد.

پس از آن که در کنفرانس گوادلوپ عبور از رژیم شاه نهایی شد، آمریکا طرح جدیدی را بکار بست و به قدرت رسیدن روحانیون در دستور کار دیپلماسی کشورهای امپریالیستی قرار گرفت، رسانه‌های آمریکایی شروع به نشان دادن نارضایتی گسترش یابنده مردم علیه شاه کرده و زمزمه سر دادند که احتمالاً آمریکا از شاه حمایت نخواهد کرد. سایرسونس وزیر امورخارجه آمریکا و سخنگوی کنفرانس وقیحانه اعلام نمود، «شاه در نظر دارد تعطیلات خود را خارج از ایران بگذرانند و

نزدیک بود که برای پیگیری مسائل خود و ارتباط با آمریکائیان مستقیماً به آمریکا مسافرت میکرد. ابراهیم یزدی در مصاحبهای آورده است که بهشتی چند ماه قبل از انقلاب «به آمریکا آمد. مدتی هم پیش من - در هوستون - بود و بعد از آن جا یک ماهی به واشنگتن - و نیویورک - رفت. ایشان در جلسات ایرانی‌ها در واشنگتن و یا نیویورک حضور نیافتند و خبر نداریم که آقای بهشتی آن یک ماهی که در واشنگتن یا نیویورک بود، چه کار می‌کرده است. آیا در آنجا تماس و مذاکراتی هم بوده است یا نه. این هم یک سؤال کلیدی و اساسی است.» و اضافه میکند: «به نظر من، مهم‌ترین سند و حلقه مفقوده در ارتباط با آمریکا مذاکراتی است که مرحوم دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران داشته‌است.» احتمالاً بهشتی دیداری هم با ژنرال هایزر در تهران داشته، که تا کنون هیچگونه اطلاعاتی از این ملاقات به بیرون درز نکرده است. در تأیید ارتباط بهشتی با آمریکا و سیا، عباس عبدی از سران دانشجویان خط امام که سفارت آمریکا را در ۱۳ آبان ۵۸ تسخیر کردند، در جایی گفته است: «ما اسناد مذاکرات آقای بهشتی با سولیوان را بدست آوردیم، ولی آنها را به آقای خمینی ارایه دادیم. آقای خمینی به آنها نگاه کرد و گفت آقای بهشتی عضو شورای انقلاب است و حالا لازم نیست آن‌ها را پخش کنید.»

کارتر ژنرال‌هایزر را به تهران فرستاد تا ارتش را ترغیب به همکاری با روحانیون بکند و سران ارتش را به خودداری از کودتا دعوت نماید. وی توانست سران ارتش را برای همراهی با روحانیون همراه سازد. شاه بعدها در کتاب «پاسخ به تاریخ» نوشت: «ژنرال‌هایزر [معاون فرماندهی نیروهای آمریکایی در پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو - که همزمان با برگزاری کنفرانس گوادلوپ بهایران آمده بود] توانسته بود تیمسار قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش مرا جذب کند... قره‌باغی از قدرت خود برای جلوگیری از کودتا استفاده کرد.» آمریکا، حاکمیت روحانیت در همکاری با ارتش را در راستای دفع خطر کمونیسم لازم می‌دید.

خمینی در اوج ناآرامی‌ها و انقلاب گفت «که ما جریان نفت را به غرب قطع نمی‌کنیم.» او و مشاورانش به قدرت‌های غربی اطمینان خاطرهای لازم را برای تضمین منافع آنها دادند. خمینی به نمایندگان کارتر که بدیدار وی رفته بودند، گفت: «اگر بخواهید آرامش در ایران حاصل شود، راهی جز این نیست که نظام شاهنشاهی که قانونی نیست، کنار برود تا من یک شورای انقلاب تأسیس کنم برای نقل قدرت... خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود انفجاری بشود در ایران که کسی نتواند جلو آن را بگیرد. من به شما توصیه می‌کنم از کودتا جلوگیری کنید، من کودتا را نه به‌صالح ملت می‌دانم و نه به‌صالح آمریکا». با این توافق و قول اسلامی قلمداد کردن ارتش امپریالیستی، خمینی زمینه را برای اجرای یکی از مهمترین خواست‌های نشست گوادلوپ فراهم ساخت و این اصلیت‌ترین عامل سلطه امپریالیسم را از گزند انقلاب مصون نگه داشتند.

حاکمیت طبق قرار کنفرانس گوادلوپ با خارج کردن توده‌های محروم از عرصه مبارزه و از بین بردن شوراهای واقعی کارگران و آزادیهای ملی و دمکراتیک بدست آمده از انقلاب و قلع و قمع تشکلهای دمکراتیک و چپ و عناصر میهنپرست و فرهنگدوست، حمله بیرحمانه به زحمتکشان روستاها و گرفتن زمینهای دهقانان و سرکوب جنبش ملی دمکراتیک خلهای ترکمن، بلوچ، کرد، ترک و عرب اهداف انقلاب را نشانه گرفته و حاکمیت کنونی را جایگزین حاکمیت ضدخلقی شاهنشاهی کردند.

دولت ایالات متحده نیز این تصمیم شاه را تایید می‌کند. امریکا احساس می‌کند شاه دیگر در آینده ایران نقشی ندارد.» و اینچنین بود که شاه دریافت «در کنفرانس گوادلوپ، با اخراج من موافقت کردند.» و دیگر او نقشی در حیات سیاسی ایران نخواهد داشت.

با آوردن خمینی و اطرافیانش از عراق به فرانسه، امکانات گستردهای در اختیار آنان قرار گرفت تا رهبری و هدایت انقلاب مردم ایران را در دست گیرند. در مدت چهار ماه اقامت خمینی در روستای نوفل لوشاتو در جنوب پاریس، کشورهای غربی به کمک امپریالیسم رسانهای همچون بی بی سی، لوموند، فیگارو، اشپیکل، ا بی سی، سی بی اس و ان بی سی توانستند از خمینی یک «امام» بسازند و او را به رهبری جنبش برسانند، تا ورود او به ایران بعد از ۱۴ سال تبعید به یک «حادثه تاریخی» مبدل شود! دو هفته پس از خروج شاه از ایران، و بعد از آن که امپریالیستها سران ارتش را به «بیعت» با خمینی متقاعد ساختند، با نشان دادن چراغ سبز، خمینی در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱ فوریه ۱۹۷۹) با هواپیمای اختصاصی شرکت «ایرفرانس» و در معیت نیروهای امنیتی فرانسه به ایران وارد و به مدرسه علوی رفت. چهار روز بعد در روز ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ (۵ فوریه ۱۹۷۹) هم او مهدی بازرگان را به عنوان نخست وزیر دولت موقت «انقلاب» تعیین نمود.

به باور پارسونز سفیر انگلیس خمینی با انتقال به پاریس از تمام امکانات ارتباطی برخوردار شد و در حقیقت منبری در اختیار گرفت که تمام جهانیان مخاطب آن بودند. وی می نویسد: «از تمام امکانات ارتباطی مدرن جهان برخوردار بود. خبرنگاران رسانه‌های خبری از چهار گوشه‌ی دنیا در آن حضور داشتند. پر شنونده‌ترین منبر خطابه جهان را در اختیار گرفت. منبری که هرگز در یک کشور اسلامی مانند سوریه و الجزایر در اختیار او قرار نمی‌گرفت.» خمینی در مدت کمتر از چهار ماه اقامت خود در پاریس، مجموعاً دویست و پنجاه و دو سخنرانی، پیام، مذاکره، مصاحبه و نامه داشته است.

وقتی سران چهار کشور امپریالیستی توافق کردند که شاه برود و روحانیون در اتحاد با ارتش زمام امور را بدست گیرند، خمینی و اطرافیانش وی نیز متقابلاً تعهداتی را قبول کردند که از فردای انقلاب برای تحقق این خواستهها تلاش نمودند. مهمترینشان آن بود که دامنه انقلاب را فرو بخواباند و از گسترش و تعمیق و رادیکالیزه شدن آن جلوگیری کنند. در همین راستا بود که بازرگان نخست وزیر خمینی برای خواباندن شور انقلابی توده‌های مردم، وقتی مردم فریاد می‌زدند «بعد از شاه نوبت آمریکاست» اعلام داشت که «انقلاب» تمام شده و از بازاریان «شریف» تقاضا نمود که هر چه زودتر کرکلهای مغازه‌هایشان را بالا بکشند.

روز جهانی زبان مادری را گرامی می‌داریم

«کانون رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور را از ارکان اعتلای فرهنگی و پیوند مردم ایران می‌داند و با هر گونه تبعیض و حذف در عرصه‌ی چاپ و نشر و پخش آثار به هم‌هی زبان‌های موجود مخالف است» اصل سوم منشور کانون نویسندگان ایران

زبان مادری گهواره‌ی فرهنگی هر فرد است و پاسداشت آن از نشانه‌های پویایی اجتماعی و سلامت فرهنگی هر جامعه‌ای به شمار می‌آید.

دریغاً زبان‌های مادری گوناگون که در سراسر تاریخ کهن این دیار رنگین‌کمانی دلپذیر بر آسمان فرهنگ آن نقش می‌زده‌اند هرگز از گزند یورش حکومت‌های استبدادی در امان نمانده‌اند و گواه روشن آن کوچ‌های اجباری اقوام و تحمیل زبان معیار است.

امروز نیز تنگ‌کردن دایره‌ی کاربرد زبان مادری و حصر و حبس کنش‌گران این حوزه نشان از همان سیاست حذف و حصر تاریخی دارد. حاکمیت استبدادی پیش و پس از انقلاب ۵۷، به بهانه‌های پوچ و واهی یکپارچه‌سازی فرهنگی، تقویت زبان رسمی با مبارزه با «تجزیه طلبی»، آشکار و پنهان به دشمنی با این میراث بشری برخاسته است.

همان‌گونه که در بند سوم منشور کانون نویسندگان ایران آمده: «کانون رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور را از ارکان اعتلای فرهنگی و پیوند مردم ایران می‌داند و با هر گونه تبعیض و حذف در عرصه‌ی چاپ و نشر و پخش آثار به هم‌هی زبان‌های موجود مخالف است».

زبان هویت هر انسان است، و بی‌گمان دستیابی به هویت، بدیهی‌ترین حق هر انسان آزاد است. پس حفظ و یادگیری و آموزش زبان مادری از مهم‌ترین نشانه‌های شکوفایی فرهنگی جامعه‌ای آزاد، فارغ از دیکتاتوری، امیدوار و بالنده به شمار می‌آید و هیچ حکومت و دستگاه و قدرتی به هیچ بهانه‌ای حق انکار و سرکوب آن را ندارد.

کانون نویسندگان ایران - ۲/۱۲/۱۴۰۱

تداوم بازداشت و حبس علی اسدالهی و کیوان مهتدی

با همبستگی مردم متعرض و پافشاری آنان بر آزادی زندانیان سیاسی، حاکمیت در هفته‌های اخیر شماری از زندانیان و بازداشت‌شدگان را آزاد و روند رسیدگی به برخی پرونده‌های سیاسی را متوقف کرده است. اما به‌رغم این آزادی‌ها همچنان تکلیف بسیاری از زندانیان نامشخص است. همچنین برخی از بازداشت‌شدگان جنبش آزادی‌خواهی اخیر نیز برای امضای تعهدنامه و درخواست «عفو» تحت فشار قرار گرفته‌اند.

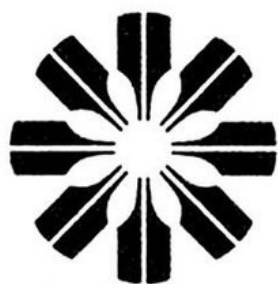
در این میان وضعیت علی اسدالهی و کیوان مهتدی، دو عضو کانون نویسندگان ایران نیز کماکان نامشخص است.

علی اسدالهی، شاعر و منشی کنونی کانون نویسندگان ایران که ۳۰ مهرماه با یورش نیروهای امنیتی به خانه‌اش بازداشت شده بود، کماکان در «زندان تهران بزرگ» محبوس است. طی روزهای اخیر جمعی از شاعران با صدور بیانیه‌ای خواستار آزادی بی‌قیدوشرط این عضو کانون نویسندگان ایران شدند.

کیوان مهتدی، نویسنده، مترجم و عضو کانون نویسندگان ایران نیز که اردیبهشت ۱۴۰۰ با هجوم نیروهای امنیتی به خانه‌اش بازداشت و در دادگاه بدوی به ۶ سال حبس محکوم شد، همچنان در زندان اوین به سر می‌برد. در ادامه‌ی اعتراض‌ها به بازداشت مهتدی، در روزهای اخیر انجمن قلم (پن) سوئد نیز با ارسال نامه‌ای به حاکمیت خواستار آزادی بی‌قید و شرط او شد.

در یک هفته‌ی گذشته دو تن از اعضای کانون نویسندگان ایران، رضا خندان (مهابادی) و آرش گنجی، از زندان رجایی‌شهر کرج آزاد شدند و روند رسیدگی به پرونده‌ی سه عضو دیگر کانون نویسندگان ایران، علیرضا آدینه، روزبه سوهانی و آیدا عمیدی متوقف شد.

کانون نویسندگان ایران خواهان آزادی بی‌قید و شرط دو عضو در بند خود، علی اسدالهی و کیوان مهتدی، و نیز همه‌ی زندانیان سیاسی و بازداشت‌شدگان جنبش آزادی‌خواهی اخیر است.



کانون نویسندگان ایران

کلیه زندانیان سیاسی باید بدون قید و شرط آزاد شوند

مصاحبه با یک رفیق زندانی سیاسی سابق درباره جنبش «زن، زندگی، آزادی»

در باره رویدادهای اخیر چه نظری دارید؟

خیزش اخیر مردم علیه جمهوری اسلامی مرحله پراهمیتی در جریان پیوسته انقلاب ایران است. هم هزینه‌ای که مردم در جریان این خیزش پرداخته‌اند هزینه سنگینی است و هم دستاوردهائی که بدست آورده‌اند برجسته و مهم است. از جمله در جریان این خیزش بسیاری از توهومات سیاسی که پیش‌تر در میان برخی لایه‌های اجتماعی وجود داشت رنگ باخت. بسیاری از انگاره‌های ارتجاعی و ضد مردمی که سالها برای ترویج آنها تبلیغ و هزینه کرده بودند عملاً با حرکت مردم بی‌اعتبار شد و داغ باطل خورد.

یکی از گرایش‌های ارتجاعی که خیزش اخیر آنرا خنثی و بی‌اعتبار کرد سوءاستفاده از اختلافات قومی نژادی و مذهبی است. دامن زدن به این اختلافات کهنه که عمر تاریخی آنها به سر رسیده است، یکی از سیاست‌های امپریالیسم در منطقه برای تضعیف و تجزیه خاورمیانه است. این سیاست سالهاست از سوی جمهوری اسلامی، عربستان سعودی و ترکیه دنبال می‌شود. یکی پایگاه اسلام شیعه، دیگری پایگاه اسلام سنی و سومی مبلغ پان‌ترکیسم در خاورمیانه‌اند. اما دیدیم که چگونه خیزش دموکراتیک اخیر، به حکم سرشت عینی و مردمی خود این القائنات ارتجاعی را بی‌اعتبار کرد؛ زیرا خواسته‌های عینی و واقعی مردم را مطرح و برجسته کرد که چیزهائی و رای این دستاویزهای ساختگی است، زیرا خواسته‌های عینی و واقعی

مردم چه شیعه، چه سنی، چه ترک و چه فارس، چه گیلک و کرد و بلوچ، آزادی، برابری و تأمین احتیاجات زندگی واقعی و مادی آنها است، نه اختلافات ساختگی که در راستای سیاست «تفرقه انداز و حکومت کن» و برای بحران آفرینی از بالا آنها را ساخته و در میان مردم تبلیغ و شایع می‌کنند.

اگر جوامع در دوره‌هائی از تاریخ خود بدنبال این یا آن انگاره‌های موهوم و انتزاعی هم رفته‌اند به این دلیل است که به دروغ به آنها قبولانده‌اند که با تبعیت از این الگوها نیازهای واقعی و مادی آنها بهتر تأمین می‌شود، اما تجربه عملی خود زندگی، توخالی بودن این وعده‌های فریب‌آمیز را بهتر و سریع‌تر از هرگونه بحث نظری افشاء کرده است.

دستاورد دیگر این خیزش این بود که موعظه‌های رفورمیستی پرهیز از رویارویی جدی با نظام، امید بستن به صندوق‌های بی‌خاصیت رأی، نمایش‌های فریب‌آمیز انتخابات یا امید بستن به رجاله‌خانه‌ای بنام مجلس را که آلت دست نظام سرکوب برای تحمیق عوام‌الناس و توجیه ظلم و جنایت آن است بطور کامل بی‌اعتبار کرد و ته مانده این موعظه‌های فریب‌آمیز را هم با آنچه مردم در جریان این خیزش به چشم خود دیدند به باد داد. آنان موعظه می‌کنند که از خشونت پرهیزید زیرا این کار به دست حاکمیت بهانه می‌دهد و دست آن را برای اعمال خشونت علیه مردم باز می‌کند. گوئی جمهوری اسلامی از روز اول موجودیت خود تاکنون سرگرم خشونت و کشت و

رسیده‌ای خلاء حاصل از این سرنگونی را پر نکند و منجر به استقرار یک دیکتاتوری جدید نشود، وجود تشکیلات، رهبری و هدف مشخص پیش از سرنگونی ضروری است.

اما رهبری، آنگونه که برخی تصور می‌کنند امری فردی نیست. همانگونه که انقلاب کار یک طبقه اجتماعی سازمان یافته است که در مکتب مبارزه سیاسی پرورش یافته و کار کرده باشد، رهبری هم امری طبقاتی و جمعی است. «همه می‌دانند ... که طبقات را معمولاً و در اکثر موارد، دست کم در کشورهای متمدن امروزی، احزاب سیاسی رهبری می‌کنند: که احزاب سیاسی را هم، بعنوان یک قاعده کلی، گروه‌های کم و بیش ثابتی از مقتدرترین، متنفذترین و مجرب‌ترین افرادی رهبری می‌کنند که آنها را برای پر مسئولیت‌ترین عملکردها انتخاب کرده‌اند و آنان را رهبران می‌نامند.» (۱) این رهبران کسانی هستند که طی سالیان طولانی مبارزه امتحان خود را پس داده و ثابت کرده‌اند خریدنی نیستند، فروختنی نیستند، دانش سیاسی و ایدئولوژیک و هشیاری سیاسی که فریب نخورند و توانائی سازماندهی دارند و در پیگیری خواسته‌ها و منافع طبقه خود از پای نمی‌نشینند. جریان مبارزه چون کوره آتشی که سنگ معدنی ناخالص در آن گذاخته و ناخالصی آن سوخته و طلای ناب باقیمانده از آن بیرون می‌آید، از آنها رهبران آزموده می‌سازد. به این ترتیب رهبری در جریان مبارزه ساخته می‌شود و پدید می‌آید.

لنین می‌نویسد: «هیچ طبقه‌ای در تاریخ به فرمانروائی نرسیده است، بی آنکه در بطن خود سرکردگان سیاسی و نمایندگان پیشروئی را یافته باشد که قادر باشند جنبش را سازماندهی و آن را رهبری کنند.» (۲) به این ترتیب چیزی مضحک‌تر و بی‌معنی‌تر از این نیست که کسانی بیرون از صحنه مبارزه عملی مردم که با این مبارزه بیگانه‌اند، خودشان خود را به رهبری انتخاب کنند!! جیره‌خواران بیگانه که پیشاپیش خود را فروخته‌اند و از همین حالا هم آشکارا به دست بوسی این یا آن دولتمرد ورشکسته غربی می‌روند عروسک‌های دست‌نشانده‌ای که رسانه‌های امپریالیستی آنها را در بوق کرده‌اند و سرسپردگی خود را حتی در رسانه‌ها هم به نمایش می‌گذارند، موج سوارانی که نه از سرناچاری و آزار و تعقیب جمهوری اسلامی و نه برای تحصیل و تلاش بلکه از سر عاقبت‌طلبی به خارج کشور رفته‌اند و امروز بی آن‌که در مبارزات انقلابی مردم نقش و دخالتی داشته باشند، دل در گرو مداخله قدرت‌های غربی گذارده و بدنبال مصادره مبارزات مردم‌اند و برای مردم درون کشور نسخه می‌نویسند، و سایر فرصت‌طلبان از همین جنس و قماش که برخی رسانه‌ها از بام تا شام تلاش دارند آنها را به مردم حقه‌کنند، با مبارزه واقعی و با جنبش انقلابی رو به رشد مردم بیگانه و دلخوش به توهمات خویش‌اند.

کشتار نبوده است و گوئی همین حالا شدیدترین خشونت‌ها را علیه مردم اعمال نمی‌کند که توصیه می‌کنند دست آن را برای خشونت باز نکنید! برای دختری که پیکر تیرخورده خواهرش را در خیابان بدوش کشیده و تلاش می‌کند آن را از مهلکه بیرون ببرد، برای کودک هفت ساله‌ای که جلو چشمان او مادرش را با شلیک گلوله می‌کشند، برای پدر و مادری که فرزند ده‌ساله آنها را جلو چشمشان به رگبار می‌بندند، برای نوجوانی که صرفاً به جرم حضور در خیابان او را مورد حمله قرار داده و پس از دستگیری مستقیماً به چشمان او شلیک و برای همه عمر او را از نعمت بینائی محروم کرده‌اند، برای مردمی که به جرم حضور در خیابان و اعتراض به این همه ظلم و فساد اعدام می‌شوند این موعظه‌ها چه معنائی دارد؟

اما خیزش کنونی با وجود همه دستاوردها و پیشرفت‌هایش، کاستی‌هایی هم دارد که تا برطرف نشود، نخواهد توانست از این فراتر رود و رسیدن به پیروزی نهائی برای آن ممکن نیست. مهم‌ترین این کاستی‌ها فقدان تشکیلات فراگیر، فقدان رهبری و فقدان برنامه و چشم‌انداز روشن و مشخص برای آینده است. ضرورت تشکیلات و برنامه برای کاری مانند تحول اجتماعی حکم عقل سلیم است. هر کار که بوسیله بیش از یک نفر انجام شود، حتی اگر آنان دو نفر باشند نیازمند هماهنگی بین آنان است در غیر این صورت به نتیجه مطلوب منجر نخواهد شد. همین هماهنگی بین چند نفر و تقسیم کار بین آنان، برحسب توانائی‌ها و مهارت‌های هریک از آنان و تعیین وظایف هر کدام برای انجام یک کار مشترک و رسیدن به یک هدف مشترک و مشخص، ابتدائی‌ترین شکل سازمان‌یابی و برنامه است. برای آن‌که انبوه مردمی که در انجام یک حرکت اجتماعی مشارکت دارند، مانند تن واحدی عمل کنند، سازمان و رهبری لازم است. هیچ ارتشی بدون سازمان، بدون یک ستاد قدرتمند و حرفه‌ای، بدون استراتژی و طرح عملیاتی مشخص تاکنون در هیچ جنگی پیروز نشده است. مثال ساده‌تر یک بازی فوتبال است. اگر اعضای یک تیم فوتبال را بدون چینش و تعیین پست مشخص هر یک از آنان و ارتباط آنها با یکدیگر، بدون مربی، بدون آموزش و بدون طرح و تاکتیک قبلی برای بازی داخل یک زمین فوتبال بفرستید نتیجه آن چه خواهد شد؟ انقلاب، اگر آن را در مفهوم واقعی‌اش درک کرده باشیم، کاری سترگ، پرفراز و نشیب و انجام آن نیازمند آگاهی از جنبه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و کنش و واکنش متناسب در جریان مبارزه است و این امری است که هرگز بدون سازمان، رهبری زیرکانه و آگاهانه و برخوردار از قدرت سازماندهی و برنامه‌دراست و مشخص، مبتنی بر یک تحلیل دقیق از وضعیت اجتماعی و اقتصادی جامعه و منابع آن تحقق نمی‌یابد. حتی اگر این را هم بپذیریم که یک نظام استثماری و ستمگر ممکن است با یک شورش کور و بی سازمان توده‌های عاصی مردم سرنگون هم بشود، باز هم برای اینکه هر فرد یا گروه فرصت‌طلب از راه

اما برخی به ویژه در رسانه‌های برون مرزی اظهار نظر می‌کنند که اگر این خیزش تشکیلات، رهبری و برنامه ندارد، این مزیت این خیزش است نه نقص آن. شما چه می‌گویید؟

ضمن این‌که با استبداد مطلقه دینی حاکم در ایران تضاد دارند، اما بیش از استبداد حاکم از آزاد شدن نیروی سرکوب شده و تحت فشار توده مردم، از آزاد شدن انرژی خلاق مردم هراس دارند و اینگونه مصلحت‌اندیشی‌های آنان برای جنبش مردمی و انکار ضرورت تشکیلات، رهبری و برنامه مشخص و شفاف برای آن، از همین زاویه قابل درک است.

گاهی شاهد هستیم وقتی در رسانه‌های دست راستی از این قماش «تحلیل‌گران» سؤال می‌شود با انسدادی که در نتیجه سرکوب خشونت بار خیزش مردم در راه تظاهرات خیابانی بوجود آمده، اکنون چه باید کرد؟ آنها از جواب دادن طفره می‌روند یا با پیش کشیدن موضوعات دیگری که هیچ‌گونه ربطی به این سؤال ندارد، از بن‌بستی که در آن گرفتار شده‌اند فرار می‌کنند، زیرا این «رهبران خود خوانده» و شاهزاده‌های رسانه‌ای مباحث و مراحل را که انقلاب ایران از این پس بطور طبیعی باید وارد آنها شود (مانند سازماندهی جدی، جنبش فراگیر اعتصابی ... و حتی قیام و سازماندهی مقاومت مسلحانه در صورتی که شرایط مشخص عملی آن را ایجاب کند) نه می‌شناسند. نه هرگز به آن فکر کرده‌اند و نه توانائی و اهلیت ورود به آن را دارند. سودای بیشتر این پهلوان پنهان‌ها این است که در یک شورش کور شاید شرایطی فراهم شود که آنان بتوانند با کمک خارجی بر امواج مبارزات مردمی سوار شوند. اما در هر حال فرار رفتن از مرحله کنونی، کار فعالان سیاسی و انقلابی واقعی و حرفه‌ای است.

شما رویدادهای اخیر را «خیزش» می‌نامید. برخی در گفتگو از این رویدادها آن را یک انقلاب می‌نامند. ماهیت این حوادث چیست؟

انقلاب فقط یک تظاهرات خیابانی یا حتی شورش نیست که به برخورد با نیروهای نظام حاکم بیانجامد، اگرچه این رویدادها می‌توانند حلقه‌ها و مراحل از یک انقلاب باشد. اما انقلاب یک روند طولانی و بنیادی است که به درهم شکستن رژیم سیاسی و ساختار قدرت حاکم بمنظور دگرگون ساختن روابط تولید و ساختار اقتصادی و اجتماعی بیانجامد و در مسیر خود معمولاً یک رشته طولانی از اعتراضات، تظاهرات خیابانی، اعتصابات و حتی مبارزات مسلحانه را دربر می‌گیرد تا سرانجام این مبارزات به یک نظام نوین اقتصادی - اجتماعی و سیاسی منجر شود. آنچه این روزها در ایران در حال وقوع است حلقه‌ای از این زنجیره است، و اگر چه حلقه پراهمیتی از جریان مداوم و طولانی انقلاب ایران است، اما برخلاف برخی تبلیغات شتابزده و بی‌پایه دست راستی، آخرین حلقه این زنجیره نیست. جوانانی که با خون خود سنگفرش خیابان‌ها را رنگین کرده‌اند می‌دانند چه چیزی را نمی‌خواهند، اما هنوز نمی‌دانند چه چیزی را می‌خواهند. آنچه اکنون جریان دارد، فوران نارضائی عمومی است، انفجار خشم است، اما هنوز یک

هیچ کار جمعی، بدون سازماندهی، بدون برنامه مشخص، بدون مدیریت نمی‌تواند به انجام برسد. این حکم عقل و منطق است، اما موضوع این نیست که جریان‌های دست راستی که ضرورت تشکیلات، برنامه و رهبری را برای جنبش انکار می‌کنند، واقعاً این امور ساده و بدیهی را درک نمی‌کنند. به عکس آنان خوب می‌دانند که انقلاب اجتماعی بدون تشکیلات، برنامه و رهبری کارآزموده و هشیار، تحقق نخواهد پذیرفت، اما در پس این افاضات عوامفریبانه نیت پنهانی نهفته است. هدف این است که از تشکل مستقل، برنامه سنجیده و مستقل و شکل‌گیری رهبری واقعی و مستقل در جنبش مردمی جلوگیری شود، زیرا اگر زحمتکشان از خود سازمان سیاسی مستقل، رهبری مستقل و برنامه سیاسی سنجیده و جدی که بیانگر منافع واقعی آنها باشد داشته باشند، فرصت‌طلبان راست، یا دست‌نشانگان سیاست‌های بیگانه نمی‌توانند به راحتی بر جنبش قدرتمند آنها سوار شوند؛ نمی‌توانند هر بی‌سروپای از راه رسیده‌ای را به ضرب تبلیغات رسانه‌ای، بعنوان یک چهره ملی به آنها قالب کنند تا بعداً به تدریج زمینه شکل‌گیری یک دیکتاتوری جدید ضد مردمی را فراهم سازد. در واقع جریان‌های راست از آنرو با وجود سازمان، رهبری و برنامه در جنبش زحمتکشان مخالفت دارند که خود سودای موج سواری و تحمیل رهبری خود و سیاست‌های خود را به مردم دارند، زیرا بر یک شورش بی‌شکل و بی‌برنامه راحت‌تر می‌توان سوار شد و آن را به هر سو هدایت کرد.

از دیرباز و در طول تاریخ گذشته، امپراتوری‌های عهد فئودال یا دولت‌های سرمایه‌داری، در جنگ‌ها و کشمکش‌های خود با یکدیگر و بطور کلی در تحولات اجتماعی و تاریخی، با نیرو و با جان زحمتکشان حسابهای بین خود را تصفیه کرده‌اند، آنان همواره رهبری و سرکردگی تحولات اجتماعی را بعهده داشته‌اند و زحمتکشان فقط نیروی میدانی و سرباز پیاده این قدرت‌ها در انقلابات و تحولات اجتماعی بوده‌اند. مثلاً در انقلاب کبیر فرانسه نیروی اصلی انقلاب دهقانان هستند، اما بورژوازی رهبری مبارزات علیه فئودالیسم و رژیم سیاسی آن، یعنی استبداد مطلقه را بعهده دارد. این از نیمه سده نوزدهم و با ورود طبقه کارگر به صحنه مبارزات تاریخی است که ضرورت سازمان سیاسی و رهبری مستقل برای زحمتکشان مطرح می‌شود. انقلاب اکتبر در روسیه اولین انقلاب بزرگ اجتماعی است که در آن دهقانان و خرده‌بورژوازی، نه زیر پرچم بورژوازی، بلکه در اتحاد و تحت رهبری طبقه کارگر و حزب آن، امپراتوری تزار را سرنگون می‌کنند.

اکنون نیز جریان‌های راست و قدرت‌های پشتیبان آنها

شده است صورت گیرد، نه وحدت در دنباله‌روی از شخص یا اشخاص معین؛ و اگر معلوم نباشد این وحدت «برسر چه» صورت گرفته و در صورت موفقیت قرار است چه راهی در پیش گرفته شود، بی‌معنی است. نزدیک‌ترین تجربه تاریخی که در این زمینه وجود دارد تجربه خیلی روشنی است و باید از آن درس گرفت: شعار آیت‌الله خمینی در جریان جنبش علیه شاه «وحدت کلمه» و «همه با هم» بود. او همه را پشت سر خود می‌خواند و جز چند گروه انقلابی همه پشت سر او حرکت کردند، بی آن‌که معلوم باشد هدف و برنامه بعدی چیست و دیدیم که بر سر آن «همه» چه آمد.

به مسئله رهبری برگردیم. اخیراً رسانه‌ها باز هم در خارج کشور از رهبری سلبریتی‌ها گفتگو می‌کنند، در این باره چه می‌توان گفت؟

این شوخی است، یا می‌توان طور دیگری گفت: انقلاب و طوفان‌های اجتماعی شوخی و بازی نیست. این سناریوی سوء استفاده عوامفریبانه از «سلبریتی‌ها» برای رأی جمع کردن در بازی‌های انتخاباتی یک سناریوی ابلهانه آمریکائی است که هدف آن مخدوش کردن مرزها و حقانیت‌های طبقاتی و آگاهی‌های سیاسی توده مردم است. حمایت و همدلی باصطلاح «سلبریتی‌ها» با مردم و مبارزات آنان بسیار دلگرم کننده، مؤثر و درخور ستایش است، اما هنگامی که برخی تلاش می‌کنند جایگاه این چهره‌ها را در موقعیت رهبری جنبش اجتماعی و سیاسی قرار دهند مشکل کوچکی پیش می‌آید: بدیهی است که مثلاً فوتبالیست‌ها بهتر از همه می‌توانند فوتبال بازی کنند. هنرپیشگان سینمایی و بازیگران سریال‌های تلویزیونی هم بهتر از همه می‌توانند فیلم و سریال بازی کنند، اما آن مشکل کوچک این است که مبارزات انقلابی و زیر و زبر شدن‌های بزرگ اجتماعی بازی فوتبال یا سریال تلویزیونی نیست و این کار، کار کسانی است که در مکتب مبارزات سیاسی و انقلابی پرورش یافته و آبدیده شده باشند. مردم مثلاً در مورد جراحی معده یا ترکیبات شیمیایی یا داروئی به راحتی به جای یک پزشک جراح یا شیمیدان اظهار نظر نمی‌کنند زیرا پزشکی یا شیمی را علمی علیحده می‌دانند، اما گویا در مورد جامعه‌شناسی سیاسی و تحولات اجتماعی چنین باوری ندارند. در حالی که انقلاب و تحولات اجتماعی و هدایت جامعه امروز علم است و پیچیدگی‌ها و ملاحظات علم انقلاب و تحولات اجتماعی بسی بیش از پزشکی یا شیمی است. جریانی که توانائی پیروزی بر یک نظام ضد دموکراتیک و ستمگر را بدست آورده باشد، توانائی خنثی کردن این بازی‌های فرصت‌طلبانه را هم خواهد داشت و در مسیر حرکت خود بطور طبیعی این ناخالصی‌ها را پاک خواهد کرد.

تاریخ مصاحبه: بهمن ماه ۱۴۰۱

وضعیت انقلابی نیست که همه اقشار مردم را دربر گرفته باشد و باید پیش از هر انقلاب دموکراتیک وجود داشته باشد. زمان لازم دارد تا انقلاب بتواند در دیگر اقشار مردم هم نفوذ کرده و آنها را دربر گیرد، وسیع‌ترین اقشار مردم را برانگیزد و آنان را به دور خود گردآورد، همه نیروهای خود را جمع‌آوری و سازماندهی کند و در عمق و در سطح رشد و گسترش یابد تا به یک نیروی سازمان یافته شکست‌ناپذیر تبدیل شود. قبضه کردن قدرت تنها از یک طبقه اجتماعی سازمان یافته که در مکتب مبارزه سیاسی پرورش یافته باشد ساخته است. از سوی دیگر رژیم هنوز قوی است و می‌تواند به نیروهای نظامی (نه انتظامی) متوسل شده و حمام‌های خون به راه‌اندازد. برای این‌که تعادل قدرت وارونه شود، برخی عناصر دیگر لازم است که هنوز فراهم نیست. مقدمه ضروری انقلاب، یک بحران ملی فراگیر است که باید به تدریج به یک وضعیت انقلابی تبدیل گردد. حلول این بحران ملی فراگیر و تبدیل شدن آن به یک وضعیت انقلابی مستلزم فراهم آمدن برخی شرایط عینی و ذهنی مشخص است که در جای خود قابل بررسی است. تازه هر وضعیت انقلابی هم لزوماً به یک انقلاب منجر نخواهد شد.

این روزها، به ویژه از خارج از کشور، دعوت به وحدت زیاد شنیده می‌شود، بدون این‌که در باره چند و چون این وحدت و هم‌افزائی نیروها توضیحی داده شود. در این باره چه فکر می‌کنید؟

از یک سو وحدت، در نظر اول و در مفهوم کلی آن دست کم در حرف مورد تأکید همه و برای پیشبرد هر مبارزه اجتماعی امری ضروری است. اما از سوی دیگر با تأملی عمیق‌تر در عمل، منشاء حرکت و تغییر در جامعه، تضادهای موجود و مبارزه طبقات با یکدیگر بر سر منافع خویش است. به این ترتیب وحدت در معنای مطلق آن با وجود فواصل ظالمانه طبقاتی و در جامعه‌ای سرپا تضاد، در جامعه‌ای که تعقیب و حفظ منافع شخصی محور فعالیت‌های هریک از احاد آن است، بصورت یک شعار زیبا اما توخالی در می‌آید و به همین دلیل هم با همه تعارف و تأکیدی که در حرف بر روی آن می‌شود، تاکنون نتوانسته است عملاً تحقق یابد. امروز از کسانی که ثروت‌ها و منابع طبیعی و مالی کشور را طی دهه‌های گذشته غارت کرده و به امریکا و کانادا و استرالیا برده‌اند گرفته تا زحمتکشانی که در نتیجه فشارهای اقتصادی و معیشتی و وخامت شرایط زندگی از هستی ساقط شده‌اند، همه درون طیف مخالفان جمهوری اسلامی قرار می‌گیرند. وحدت بین اینان بر چه اساسی باید متکی باشد؟ آیا انتظار دارید همه اینها برای مخالفت خود انگیزه‌ای واحد یا برای آینده هدف‌های واحد و یکسانی داشته باشند؟ به این ترتیب وحدت مطلق و غیر مشروط، هم بی‌معنی است و هم غیر عملی. گرگ و میش نمی‌توانند برای مدت زیادی با هم وحدت کنند. اگر وحدت مقطعی و جبهه‌ای هم مدنظر باشد، این وحدت باید حول هدفی معین که از پیش تعریف و تعیین

چکیده بیانیه‌های احزاب و سازمان‌های چپ

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

همگام و همراه با مبارزات زنان شجاع و دلیر ایران

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

اپوزسیون بورژوازی ایران شایسته هیچ اعتمادی نیست

(اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت)

در شرایط حساسی قرار داریم. شکاف عمیق بین دو طبقه اجتماعی اصلی جامعه سرمایه دار و کارگر مدت‌ها است که گذار مسالمت آمیز از وضعیت مشقت بار کنونی را منتفی ساخته است. جنگ میان آزادی و استبداد و خودکامگی، و جنگ میان استثمارشدگان و ستم‌دیدگان با طبقه حاکم و قدرت سیاسی - مذهبی آن، مدت‌ها است که آغاز شده است... در این میان، جریان‌های متعددی از جنس سلطنت طلبان گرفته - که در دوران حاکمیت سلطنت پهلوی از یک طرف با سرکوب نیروهای چپ و مرفی و کمونیست و از طرف دیگر با باز گذاشتن دست روحانیت در تبلیغ و ترویج خرافات مذهبی - عملاً یکی از مسبب اصلی سرکار آمدن رژیم خونخوار اسلامی بودند، تا لیبرال‌هایی که دست بال خمینی را گرفتند و پست‌های وزارت و کالت را عهده دار شدند و مرتجعین اصلاح طلب دیروزی که در سازماندهی ارگان‌های ضد مردمی رژیم ابتکار عمل را در دست داشتند و در قتل و کشتارهای دهه شصت و هفتاد دانشگاه‌ها، سرکوب تشکل‌های کارگری و سازمان‌های سیاسی و مدنی دست از پا نمی‌شناختند، سرمایه‌داران و رانت خواران و دزدان رانده شده از حاکمیت و جمهوری خواهان رنگارنگ، و چپ‌های رفرمیست فرصت طلب و صمدبار توبه کرده که با شنیدن کلمه جنبش انقلابی رو ترش می‌کردند و طرفدار «رواداری» با دستگاه جهانی حاکم بودند. همه اینها امروز در پرتو خیزش انقلابی توده به جان آمده ردای انقلابی پوشیده و با پرچم دروغین دموکراسی خواهی به میدان آمده اند تا مردم را فریب داده و به دنبال خود بکشند. آنها با مرتجع ترین محافظ و شخصیت‌های وابسته به انحصارات نظامی و امنیتی کشورهای امپریالیستی و دول مرتجع منطقه نشست و برخاست می‌کنند. خرده بورژوازی‌های نه چندان ساده لوحی نظیر حامد اسماعیلیون و سیلبرتی‌های رنگارنگ را به جلو صحنه آورده‌اند تا از بالای سر مردم کارگر و زحمتکش، دولت و مجلس و رهبری تعیین کنند. آنها در جریان خیزش انقلابی اخیر تلاش کردند تا شعارها و خواست‌های توده‌های

۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان در شرایطی فرا می‌رسد که زنان در صفوف اول خیزش انقلابی مردمان ایران علیه حکومت اسلامی سرکوبگر، ارتجاعی و زن ستیز، قرار دارند... روند مبارزات کنونی زنان ایران طی دو ماه گذشته، با فرارویی از مخالفت و اعتراض به حجاب اجباری و گشت ارشاد، تمامیت ساختار حکومت اسلامی را که طی بیش از چهار دهه، با تصویب قوانین ارتجاعی و زن ستیز، تبعیض، ستم و خشونت بر زنان را نهادینه و سیستماتیک نموده، نشانه گرفته است. زنان و مردمان ایران بخوبی دریافته‌اند که دستیابی به آزادی، برابری و عدالت اجتماعی با تداوم این حکومت بنیادگرا و سرکوبگر که جز فقر و فحشاء، گرانی و بیکاری، بی عدالتی، ظلم، ستم و تبعیض، حاصلی نداشته است، میسر نخواهد شد... هم از این رو رژیم سرکوبگر و ضد بشری اسلامی، هراسان از عدالت‌جویی و حق طلبی مردمان ایران و بخصوص زنان، می‌کوشد با کشتار در خیابانها، با شلیک و تهاجم به خانه‌های مردم، بازداشت هزاران نفر، با راه انداختن حمام خون در سیستان و بلوچستان، با لشکر کشی به کردستان، این خیزش سراسری را سرکوب کند. همزمان با این جنایات، اخبار رسیده از بازداشتگاهها حاکی از آن است که تعدادی از دختران جوان در شهرهای مختلف ایران پس از بازداشت مورد آزار جنسی و حتی تجاوز قرار گرفته‌اند. چندین مورد نیز از تجاوز به پسران جوان گزارش شده است. هرچند آزار و تعرض جنسی و در موارد بسیاری تجاوز به زنان و مردان زندانی یکی از روشهای دژخیمان رژیم در دوران بازداشت و زندان بوده است، اما این خشونت وحشیانه بخصوص از سالهای ۱۳۸۸ به بعد، به یکی از ابزارهای رایج رژیم برای درهم شکستن دستگیر شدگان و زندانیان تبدیل است. علی‌رغم تمامی این سرکوبها و خشونت‌های وحشیانه و غیر انسانی، جنبش آزادیخواهانه، حق و برابری طلبانه زنان و مردان ایران، همچنان ادامه دارد.

در آستانه ۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان، ما همگام و همراه با مبارزات مردمان ایران و بخصوص زنان که از اولین قربانیان یکی از خشونت بارترین حکومت‌های تاریخ بشری هستند، همصدا و متحد، اعلام می‌کنیم که این روند را سر باز ایستادن نیست و دیر نخواهد پائید که مردمان ایران رنگ آزادی، برابری و عدالت اجتماعی را خواهند دید.



مردم از جمله شعار زن-زندگی - آزادی را از محتوای واقعی‌اش تهی کنند و آنرا صرفاً به مخالفت با حجاب اجباری تقلیل دهند. سرنگونی جمهوری اسلامی را از محتوای اقتصادی و اجتماعی آن تهی کرده به شعار نفی ولایت فقیه و مرگ برخامنه‌ای تقلیل دهند... آنها تلاش می‌کنند که تمام امکانات مادی و معنوی کشورهای امپریالیستی و دول مرتجع منطقه را در خدمت انحراف مسیر مبارزه و تقلیل خواست‌های انقلابی توده‌های زحمتکش مردم بکار گیرند تا از تکامل خیزش انقلابی به انقلاب اجتماعی و به نفع اکثریت جامعه، یعنی طبقه کارگر و انبوه زحمتکشان و ستمدیدگان جلوگیری کرده و نظام منحط سرمایه‌داری ایران را که به انباشت سرمایه زیر سرنیزه عادت کرده و به فساد و رانت خواری مشهور است، از زیر ضرب خارج کنند. آنها بار دیگر و برای چندمین بار امتحان خود را پس دادند و نشان دادند که نه آزادیخواه هستند و نه عدالت طلب، بلکه به انباشت سرمایه از طریق تشدید استثمار و شراکت در غارت و چپاول دسترنج توده‌های مردم می‌اندیشند. آنها با خرافات مذهبی و سنت‌های ارتجاعی مردسالار و زن ستیز نیز به مخالفت جدی بلکه سرسازش و مماشات دارند و تنها به فکر خزیدن به قدرت و شریک شدن در ثروت می‌باشند. آنها در حالی از آزادی و دموکراسی حرف می‌زنند که هنوز به قدرت نرسیده همچون دسته‌جات حزب‌الله به مخالفین خود حمله می‌کنند و تجمعات آنها را برهم می‌زنند. آنها با تفرقه انداختن میان توده‌های معترض و سردرگم کردن آنها عملاً به سرکوبگری رژیم و عوامفریبی‌های آن یاری رسانیدند...

اپوزیسیون بورژوائی رژیم شایسته هیچ اعتمادی نیست، و هرگونه همراهی و همگامی و هم آوایی با این دستجات، آلوده شدن به پلشتی‌های آنها و ضدیت با اهداف و خواست‌هایی است که هزاران نفر برای رسیدن به آن جان باخته‌اند، به زندان افتاده و شکنجه شده‌اند و میلیون‌ها نفر آواره گردیده‌اند... نباید در دام فریبکاری‌های اپوزیسیون بورژوائی و ضد کارگری و دول امپریالیستی که برآند جنبش توده‌های مردم و فداکاری جوانان را وجه المصلحه منافع اقتصادی و سیاسی خود کنند، گرفتار شد. و از اتکاء به خود و تداوم مبارزه غافل ماند. بلکه افشا و طرد آنها ضامن انسجام و قدرت‌مند شدن جنبش طبقه کارگر و نیروهای راستین انقلابی است که رسالت و قدرت به ثمر رسانیدن انقلاب

توده‌ها و تحقق خواست‌های آنان را دارند... طبقه کارگر و تمام ستمدیدگان و نیروی کار و زحمت تنها با سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه‌داری ایران، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، سرکوب مقاومت بورژوازی و اعمال قدرت از طریق شوراها است که می‌توانند به قدر قدرتی و ستم و استثمار و زور و سرکوب و تمامی تبعیضات موجود پایان دهند و آزادی و اقتدار و حق تعیین سرنوشت را به مردم بازگردانند. هرچند این مبارزه طولانی و راه پرفراز و نشیب باشد اما تاریخ راهی جز این برای رهایی نیروی کار و زحمت نمی‌شناسد.

حزب چپ ایران (فدائیان خلق)

سپاه پاسداران ارگان اصلی سرکوب و حفظ جمهوری اسلامی و یک سازمان تروریستی است!

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

انتقام کشی و قتل حکومتی فرزندان ایران را متوقف کنید!

... جمهوری اسلامی در طول حکومت ضد مردمی خود، از سرکوب و اعدام، برپایی دادگاه‌های فرمایشی و ایجاد رعب و وحشت حاصل از احکام این بیدادگاه‌ها به عنوان راهکار اصلی مقابله با اعتراضات و جنبش‌های مردمی و در برابر نیروهای آزادی خواه، برای طلب و عدالت‌پژوه و خلاصی خود از آنان، بهره برده است. شیوه رسوای اعتراف‌گیری زیر شکنجه‌های جسمی و روانی شدید، چهاردهه است که در این نظام تداوم دارد... امروز هزاران معترض و فعال مدنی، فرهنگی، اجتماعی، صنفی و سیاسی در بند نظام جمهوری اسلامی را تنها خطر صدور و اجرای حکم قتل حکومتی اعدام تهدید نمی‌کند، اخبار نگران‌کننده بسیاری از سراسر ایران از شکنجه‌های جسمی، روانی و جنسی در حق این هم‌میهنان زندانی وجود دارند که بسیاری از آنان تایید شده‌اند. در کنار شکنجه‌های پیش گفته، مرگ‌های مشکوک و «خودکشی‌های» یک‌باره از بندرستگان، بسیار نگران‌کننده و هشداردهنده‌اند.

رهبر جمهوری اسلامی و نزدیکانش در دستگاه‌های تصمیم‌گیرنده، گوش و چشم خود را بر تمام هشدارها و اعتراض‌هایی که حتی از سوی لایه‌هایی از حکومت ابراز می‌شوند، بسته‌اند. آنان، که نه غم مردم دارند، نه غم کشور و نه حتی غم دین، چشم و گوش بسته، تنها به جنایت، انتقام‌کشی و سرکوب برای بقای حکومت استبدادی خود می‌اندیشند. دستگاه حاکمیت خامنه‌ای ناتوان از مقابله با جنبش مردمی، قصد دارد با شیوه‌های دهشتناک در بازداشت‌گاه‌های ناشناخته و پشت درهای زندان و به ویژه با صدور و اجرای احکام اعدام در بیدادگاه‌هایش، از تداوم و اعتلای جنبش جلوگیری کند. هنوز مانده که ابعاد این جنایت‌های دهشتناک روشن گردند. نکته مهم در این میان اما، ضرورت و نیاز به تمرکز و توجه همه نیروهای میهن‌دوست بر خواست آزادی زندانیان سیاسی و هشدار نسبت به حفظ جان آنان چه در زندان و چه پس از رستن از بند است.

سازمان ما صدور و اجرای احکام قتل حکومتی اعدام علیه فرزندان سرفراز مردم و میهن را به شدیدترین وجه محکوم می‌کند و به مسئولان نظام و به تصمیم‌گیرندگان آشکار و پنهان آن، نسبت به صدور احکام اعدام در بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی و اجرای این احکام و عواقب آن هشدار می‌دهد. تصور این که محاکمه‌های صحرایی و صدور و اجرای قتل‌های حکومتی، موجب آن شود که نظام سلطه و ستم شما مثل گذشته به بقای خویش ادامه دهد، خطایی بزرگ است که جبران آن هر روز که بگذرد، سخت‌تر خواهد شد...

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با وظیفه‌ی پاسداری از جمهوری اسلامی راه اندازی شد و در طول ۴۴ ساله گذشته نقش اصلی را در پاسداری از موجودیت جمهوری اسلامی، صدور انقلاب اسلامی، سرکوب نیروهای اپوزیسیون در داخل کشور، ترور در خارج از کشور، سرکوب مبارزات مردم، مقابله با جنبش‌های اجتماعی، اجرای طرح‌ها و نقشه‌های حکومت داشته‌است... سپاه در واقع، بازوی اصلی ولی فقیه است و هیچ نظارتی بر اقدامات و برنامه‌های آن وجود ندارد و هم‌چون خود ولی فقیه و دستگاه رهبری جمهوری اسلامی نهادی است غیر پاسخگو، که بفرزاق قوانین جمهوری اسلامی ایستاده‌است و با تفسیری که از وظیفه‌ی خود در قانون اساسی دارد، حق دخالت در تمامی امور را برای خود محفوظ می‌داند. همین هم نقطه‌ی عزیمتی برای بسط و گسترش دخالت در عرصه‌های مختلف از سیاست تا اقتصاد، اطلاعات - امنیت، فرهنگ، ورزش، سیاست خارجی، سیاست‌های کلان کشور است. اتکاء خامنه‌ای به این نیرو و استفاده از آن به عنوان یک حزب مسلح در طول سه دهه‌ی گذشته، بر اقتدار سپاه افزوده و تحت فرماندهی خامنه‌ای به ارگان اصلی قدرت در جمهوری اسلامی تبدیل کرده‌است... در حمایت از جنبش «زن، زندگی، آزادی»، لازم است فشار بر سپاه به لحاظ سیاسی و اقتصادی افزایش یابد، سپاه تحریم شود و در لیست سازمان‌های تروریستی قرار گیرد، تا عرصه بر آن تنگ‌تر شود. این اقدام به نفع جنبش مردم است. ما اعمال تحریم علیه نهادهای سرکوب و پشتیبانی از خواست‌های جنبش انقلابی را در خدمت مبارزه‌ی مردم برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی و تقویت تلاش‌های آنان برای رهائی از استبداد حاکم می‌دانیم و تاکید داریم که:

۱- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ستون اصلی حفظ حکومت جنایتکار جمهوری اسلامی و سازمان ویژه‌ی سرکوب مردم است.

۲- قرارگرفتن سپاه در لیست سازمان‌های تروریستی، نباید مجوزی برای دخالت نظامی باشد. برای ما، تحریم سپاه و قرار دادن آن در لیست تروریستی، از جنبه‌ی سیاسی و اقتصادی مطرح است نه نظامی. ما مخالف دخالت نظامی بوده و هستیم.

۳- رهائی از جمهوری اسلامی و استقرار آزادی، دموکراسی و برابری در ایران، تنها به دست مردم ایران و مبارزات همه‌جانبه‌ی آنان میسر است.

برای از کار انداختن ماشین اعدام جمهوری اسلامی، این رژیم را باید سرنگون ساخت!

گرفته که هر گامی بردارد شرایط مرگ خود را هر چه مهیاتر می‌سازد. اکنون مدتهاست که سردمداران جنایتکار جمهوری اسلامی با همه توان و فریبکاری می‌کوشند چنین جلوه دهند که خیزش مردمی به پایان رسیده و آنها توانسته‌اند با دستگیری‌های وسیع و باورنکردنی توده‌های ستم‌دیده و کشتار و مجروح کردن هزاران نفر از معترضان، آتش این خیزش را فرو نشانند. اما هنوز مرکب ادعاهای سخیف‌شان خشک نشده خود را با موج جدیدی از مبارزات توده‌ها مواجه دیده‌اند.

اعدام بیرحمانه محمد مهدی کرمی و محمد حسینی در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که چه تجربه مبارزات پیش از چهار دهه گذشته و چه تجربه مبارزات بیش از صد روز اخیر بروشنی نشان داده‌اند که دار و دسته حاکم زبانی جز زبان زور نمی‌شناسد و با زبانی جز زبان زور نمی‌توان با آنها سخن گفت. به همین دلیل هم چه برای آزادی هزاران معترض بازداشت شده از سیاهچال‌های جمهوری اسلامی و چه برای جلوگیری از اعدام بیش از صد معترضی که در بیدادگاه‌های دیکتاتوری حاکم به مرگ محکوم شده‌اند چاره‌ای جز تشدید مبارزه و ادامه انقلاب جاری تا نابودی جمهوری اسلامی وجود ندارد....

بدون شک اعدام مخالفین همواره یکی از ابزارهای دیکتاتورها جهت ایجاد رعب و وحشت در جامعه و ترساندن مردم می‌باشد. اما در شرایطی که توده‌های جان بر کف ما سلطه رژیم دار و شکنجه را به چالش کشیده‌اند این اعدام‌ها به جای رعب و وحشت، خشم و کین مردم مبارز و انقلابیون را فزونی می‌بخشد. همانطور که اعدام محسن شکاری و مجیدرضا رهنورد آتش مبارزات مردم را شعله‌ورتر ساخت. بیهوده نبود که بلافاصله پس از اعلام خبر اعدام محمد مهدی و محمد، توده‌های مبارز در شهرهای مختلف خشم و نفرت خود از حکومت را با فریادهای «مرگ بر جمهوری اعدامی»، «مرگ بر خامنه‌ای»، «هر یه نفر کشته شه هزار نفر پشتشه» و ... اعلام کرده و آشکارا بر تداوم مبارزه علیه جمهوری اسلامی و عزم خود بر سرنگونی آن تاکید کردند.

واقعیت این است که دیکتاتوری حاکم در بن‌بستی خود ساخته گرفتار شده است. اگر بکشد خشم و کین توده‌ها را فزونی می‌بخشد و آنها را برای مبارزه جهت رهائی از وضع ظالمانه حاکم مصمم‌تر خواهد کرد؛ و اگر نکشد مردم جان به رسیده برای پایان بخشیدن به حیات ننگین جمهوری اسلامی با سرعتی فزونی‌تر و در ابعاد وسیعتری به میدان وارد خواهند شد. این بن بست نشان می‌دهد جمهوری اسلامی در شرایطی قرار

سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

گسترش اعتراضات و تداوم خیزش انقلابی پاسخی درخور به تشدید سرکوبگری و اعدام زندانیان سیاسی است

و مخفی در مبارزات جاری و تدارک امکانات لازم برای اشکال مختلف مبارزه همت گماشت. درعین حال دشمنان داخلی و خارجی انقلاب را شناخت و شناساند و توده‌های مردم را از دنباله روی از جریاناتی که قصد مصادره بمطلوب مبارزات و جانفشانی توده‌های مردم را دارند، برحذر داشت. و ضروریست متحدا در داخل و خارج کشور به مبارزه و مقاومت ادامه دهیم.

نیروهای چپ انقلابی و جنبش‌های اجتماعی سوسیالیستی، آزادیخواه و مترقی می‌باید در اتحاد باهم و با طرح خواست‌ها و مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توده‌های رنج‌دیده و استثمار شده، به امر آگاهی و سازمانیابی جنبش طبقه کارگر و سایر جنبش‌های اجتماعی مترقی و دموکراتیک یاری رسانند. بویژه وظیفه تعطیل‌ناپذیر کارگران سرتاسر ایران، بویژه کارگران پیشرو است که در برابر احکام جنایتکارانه بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی و دستگیری و شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی به اعتراض برخیزند.

رژیم ددمنش جمهوری اسلامی از آغاز اعتراضات گسترده؛ زن-زندگی-آزادی- با بسیج نیروهای سرکوب و دستگاه‌های انتظامی و امنیتی خود به هر جنایتی دست زد تا اعتراضات عمومی را متوقف و اوضاع را به حال عادی برگرداند. مافیای قدرت و ثروت حاکم در طی سه ماه صدها نفر از زنان و مردان معترض و ده‌ها کودک را بی رحمانه به قتل رساندند. هزاران نفر را دستگیر و روانه شکنجه‌گاه‌ها کردند، اما نتوانستند خیزش ستم‌دیدگان را خاموش و توده‌های بجان آمده را مرعوب سازند. اکنون با اعدام جوانان انقلابی محبوس در زندانها و شکنجه‌گاه‌ها، تنها شکست و درماندگی و وحشیگری خود را بنمایش می‌گذارند. اقدامات جنایتکارانه‌ای که به خشم و نفرت بیشتر مردم دامن زده و بی شک تداوم خیزش انقلابی و گسترش ابعاد مبارزه را در پی خواهد داشت....

برای مقابله با سرکوبگری رژیم و برای تدارک پیروزی نهائی انقلاب باید به سازماندهی در محل کار و زیست و تلفیق کارعلنی

منشاء انقلابات

ترجمه‌ی بخشی از کتاب «فلسفه و جامعه‌شناسی» نوشته گئورگی فرانتسوف^۱

جنبش «زن، زندگی، آزادی» بار دیگر «چگونگی نشأت گرفتن انقلابات» را در دستور روز مباحث سیاسی نیروهای علاقمند قرار داده و در تحلیل و یادداشت‌های منتشر شده، دیدگاه‌های مختلفی را در خصوص ماهیت سیاسی حرکت اخیر مردم ایران شاهد هستیم. با توجه به اهمیت موضوع، ضمن قدردانی از رفیق مترجم، برگردان بخشی از کتاب «فلسفه و جامعه‌شناسی» نوشته: گئورگی فرانتسوف در موضوع «منشاء انقلابات» را جهت مطالعه رفقا، علاقمندان و خوانندگان گرامی کار داخل تقدیم می‌کنیم.

هموار می‌کرد، به همین دلیل هم، کارگرانی که آگاهی طبقاتی داشتند آن را رهبری کردند.^۲

لنین در سال ۱۹۰۲ نوشت: «تاریخ، اکنون ما را با یک وظیفه فوری روبه‌رو ساخته است که انقلابی‌ترین همه وظایف فوری است که پرولتاریای هر کشوری با آنها روبرو می‌شود. انجام این وظیفه، یعنی در هم شکستن قدرتمندترین بدنه ارتجاع، آن هم نه تنها ارتجاع اروپا بلکه (اکنون می‌توان گفت) ارتجاع آسیا، پرولتاریای روسیه را به پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی بین‌المللی تبدیل می‌کند.»^۳

لنین علت این را که کانون جنبش انقلابی جهانی داشت به روسیه منتقل می‌شد، این‌گونه می‌دید. رویکرد او بر نظریه علمی تکامل اجتماعی مبتنی بود. در نتیجه نکته مهم این بود که طبقه کارگر روسیه در جریان روند تاریخی باید با انقلابی‌ترین وظیفه رو در رو شود و به همین دلیل هم بود که حرکت کرد و در موضع واحد جلودار ارتش انقلابی جهان مستقر شد.

لنین تمام نیروی ذهنی خویش را بر این تلاش متمرکز ساخت که انقلاب اجتماعی را هم‌چون یک پدیده زنده بیند و بشناسد و به شکلی خستگی ناپذیر، به کسانی که به طور قالبی و جزمی در هر شرایطی به یک نظریه ذهنی می‌چسبند و مسائل و مغایرت‌های عملی خاص هر مورد را نمی‌بینند، حمله می‌کرد. او می‌نویسد: «هرکس که انتظار یک انقلاب اجتماعی «ناب» را داشته باشد، تا زنده است هرگز چنین چیزی را نخواهد

تحلیل درخشان لنین از نقش و اهمیت فعالیت آگاهانه توده‌های مردم و شرایط عینی، در پاسخی که او به پرسش اساسی چگونگی نشأت گرفتن انقلابات می‌دهد، به بهترین شکلی ارائه و نشان داده می‌شود. مارکس و انگلس علل عمقی و ریشه‌ای انقلاب را با اشاره به تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولید نشان دادند. اما این تضاد در طوفان رویدادهای سیاسی چگونه عمل می‌کند؟ انقلاب، در طوفان رویدادهای سیاسی چگونه زاده می‌شود و ریشه می‌کند؟ چگونه حرکت انقلابی توده‌های مردم نیرو و شدت بیشتری پیدا می‌کند و شرایطی که این حرکت انقلابی از آن شرایط منشا می‌گیرد چیست؟ وقتی تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولید به نقطه گسست رسیده باشد کدام پدیده‌های سیاسی منجر به انقلاب می‌شود؟ پاسخ به این پرسش‌ها می‌بایستی با تحلیل شرایط تازه و در حال تغییر زمان، جستجو و یافته می‌شد. اپورتونیست‌ها اصرار می‌ورزیدند که افراد انسان نمی‌توانند انقلاب‌ها را عملی سازند، انقلاب‌ها به خودی خود روی می‌دهند. اراده گرایان معتقد بودند که انقلاب با عزم و اراده و قاطعیت انقلابیون صورت می‌گیرد. حقیقت چه بود؟

از سالهای دهه ۱۸۹۰، روسیه داشت به سرعت به سوی یک انقلاب بورژوا دموکراتیک پیش می‌رفت که در شرایط تاریخی نوینی در حال شکل‌گیری و نشو و نما بود و ویژگی‌های خود را داشت به این معنی که «از لحاظ عینی جنبشی توده‌ای بود که داشت پشت تزاریسیم را می‌شکست و راه را برای دموکراسی

خود، و ناآرامی مردمی در بالاترین حد خویش است خیزش را آغاز کند.»^۷

تا همین جا و در همین مقاله هم لنین برای خیزش به شرایط مهمی از قبیل لحظه‌ای که «حکومت، در یأس‌آورترین تنگناهای خود باشد» و «ناآرامی مردمی در بالاترین حد خویش باشد» تاکید می‌ورزد. در خیزش انقلابی سال ۱۹۱۳ او به تحلیل خود پیرامون این مسئله بر می‌گردد و گزاره اصلی و اساسی مربوط به اوج گیری بحران‌های انقلابی را تحت ضابطه در می‌آورد. «ستم به تنهایی، هر قدر هم شدید باشد، همیشه و حتماً موجب پدید آمدن یک وضعیت انقلابی در یک کشور نمی‌شود. در بیشتر موارد برای یک انقلاب این کافی نیست که طبقات پایین نخواهند به شیوه گذشته زندگی کنند. این نیز ضروری است که طبقات بالا دیگر نتوانند به شیوه گذشته حکومت و فرمانروایی کنند.»^۸ این دقیقاً همان زمانی است که یک بحران سیاسی می‌رود یک مقیاس ملی به خود بگیرد. در روسیه به وضوح «یک بحران سیاسی سراسری ملی دیده می‌شود، بحرانی که بنیاد نظام دولتی موجود و نه فقط بخش‌هایی از آن را، از اساس دگرگون خواهد ساخت؛ بحرانی که زیربنای ساختمان را دگرگون می‌کند، نه نمای آن یا فقط یکی از طبقات آن را.»^۹ در این نکته مورد توجه لنین که بحران باید به «خود بنیاد نظام دولتی» برسد و باید چنان عمیق باشد که هیچ گونه اصلاحی نتواند در جهت غلبه بر آن بحران کمکی بکند، اهمیت روش‌شناختی عظیمی نهفته است. این نوع بحران سرپای زندگی سیاسی جامعه را دگرگون می‌سازد، سرپای سازمان سیاسی آن را در بر می‌گیرد و منجر به زیر و زبر شدن‌های بزرگ می‌گردد.

لنین ضمن تجزیه و تحلیل رشد جنبش اعتصابی در روسیه، یک سال پیش از تیراندازی‌های لنن، و ضمن نشان دادن اینکه در هیچ کشور دیگری در جهان این همه شرکت‌کننده در اعتصابات سیاسی وجود ندارد، تاکید می‌ورزید که این واقعیت نمودار و بیان‌کننده وجود «شرایط ویژه‌ای در روسیه امروز، یعنی وجود یک وضعیت انقلابی و رشد یک بحران مستقیماً انقلابی است. هنگامی که مشابه این در اروپا، یعنی لحظه رشد انقلابی در آنجا نزدیک شود، (که در آنجا انقلاب مزبور یک انقلاب سوسیالیستی خواهد بود، نه یک انقلاب بورژوا دموکراتیک مانند کشور ما) طبقه کارگر توسعه یافته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، اعتصابات، تظاهرات و مبارزه مسلحانه انقلابی بسیار قدرتمندتری را علیه مدافعان نظام بردگی دستمزد به راه خواهند انداخت.»^{۱۰} به این ترتیب، چه پیش از انقلاب سوسیالیستی و چه پیش از انقلاب بورژوا دموکراتیک باید این اوج گیری بحران انقلابی وجود داشته باشد، زیرا در هر دو مورد، پیش از فوران انقلابی باید یک بحران سیاسی که درست تا خود شالوده نظام حاکمه پیش رفته باشد و آن نظام قادر نباشد از طریق اقدامات نیم‌بند سیاسی آن را حل کند، وجود داشته باشد.

دید.»^{۱۱} او تصور قالبی و ذهنی از انقلاب سوسیالیستی را به مسخره می‌گرفت «آنگاه ارتشی در جایی به صف می‌شود و می‌گوید «ما خواهان سوسیالیسم هستیم» و ارتش دیگری در جای دیگری به صف می‌شود و می‌گوید «ما خواهان امپریالیسم هستیم» و این یک انقلاب اجتماعی خواهد بود!»^{۱۲}

هنگامی که لنین پس از بررسی ویژگی‌های تازه جنبش‌های دموکراتیک و مشخصات انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک در دوره امپریالیسم و سرکردگی پرولتاریا در این انقلاب‌ها، این گزاره را تحت ضابطه درآورد که وقتی طبقه کارگر و دهقانان، دیکتاتوری انقلابی خود را اعمال کنند، می‌توان سازمان سیاسی جامعه را در خطوط تازه‌ای بنا کرد و انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌تواند با رشد و تکامل خود به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل شود، افق سیاسی بشریت به طور قابل توجهی گسترده شد.

نظریه و وضعیت انقلابی

نظریه وضعیت انقلابی، عنصر اصلی تشکیل دهنده نظریه انقلاب سوسیالیستی لنین است. مارکس در بسیاری از آثار خود روندی را تجزیه و تحلیل کرده است که طی آن بحران‌های انقلابی به نقطه گسست می‌رسند. در این زمینه او این موضوع را که چگونه و چه عاملی در سال ۱۸۴۸ در فرانسه موجب «فوران نارضایتی عمومی» شد، و چه عواملی در آن زمان «انفجار انقلاب»^{۱۳} را تسریع کردند به تفصیل بررسی و آشکار ساخته است.

لنین این کار را در شرایط تازه، یعنی در زمانی که سرمایه‌داری وارد مرحله امپریالیسم شده بود و انقلاب سوسیالیستی در راه می‌کوبید، دنبال کرد. او گزاره مربوط به حادترین تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولید، یعنی تضادی را که در آستانه فوران بود، به زبان سیاسی ترجمه کرد. او نشان داد که در عرصه سیاسی چه وضعیتی بیان‌کننده و نماینده این تضاد است، وقتی این تضاد سر بر آورد چه نیروهای سیاسی به حرکت در می‌آیند و بحران سیاسی که انقلاب در بطن آن شکل می‌گیرد و بیرون می‌زند چگونه ایجاد می‌شود. او توجه زیادی به این موضوع داشت که آگاهی و تلقیات توده‌های مردم و دگرگونی‌های عرصه ایدئولوژی و روانشناسی اجتماعی را در شرایطی که بحران سیاسی عمیق‌تر می‌شود و توسعه و تشدید می‌یابد، تجزیه و تحلیل کند. این انقلابی بزرگ علت‌های عمقی و عوامل بی‌واسطه و ممکن‌ی را که در ایجاد وضعیت‌های انقلابی دخیل هستند، بررسی و ارزیابی کرده است.

لنین تحلیل مسئله وضعیت‌های انقلابی را در آستانه انقلاب ۱۹۵۰ آغاز کرد. روز چهارم ژانویه ۱۹۰۵ او مقاله‌ای زیر عنوان «استبداد و پرولتاریا» منتشر کرد که در آن می‌گوید طبقه کارگر «باید به پا خیزد و وسیع‌ترین لایه‌های ممکن توده‌های استثمار شده را در کنار خود گرد آورد، همه نیروهای خود را فراخواند و در لحظه‌ای که حکومت در یأس‌آورترین تنگناهای

وضعیت انقلابی با سیر عینی تکامل اجتماعی ایجاد می‌شود و هیچ انقلابی بدون یک چنین وضعیتی ممکن نخواهد بود، اما برای اینکه انقلاب زاده شود، طبقه انقلابی باید قادر باشد برای سرنگونی حکومت یا تضعیف و الغای تدریجی آن، به عمل قدرتمند انقلابی هم مبادرت کند. همه این‌ها بلوغ و قابلیت آن عنصر نوینی را نشان می‌دهد که توانایی ویران‌سازی عنصر کهنه و منسوخ را در زندگی اجتماعی دارد.

در این اثر لنین که از آن نقل قول کردم «زوال بین‌المللی دوم» لنین می‌پرسد که آیا در آغاز جنگ جهانی اول یک وضعیت انقلابی به وجود آمده است یا نه و به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد. او همچنین این ویژگی مهم بحران سیاسی را هم توضیح می‌دهد که: «همه حکومت‌ها بر قلعه یک آتشفشان خوابیده‌اند؛ همه حکومت‌ها خودشان دارند از توده‌های مردم دعوت می‌کنند که از خود ابتکار و قهرمانی بروز دهند.»^{۱۳} این دعوت به ابتکار توده‌ای و بیدار کردن این نیروی ابتکار و خلاقیت، یکی از ویژگی‌های مهم اوج‌گیری وضعیت انقلابی است. اما حتی در آن دوره، یعنی در زمان جنگ هم لنین نشأت‌گیری وضعیت‌های انقلابی را منحصرأ به جنگ مربوط نمی‌سازد. از میان انواع گوناگون بحران‌های سیاسی، او به ماجرای دریفوس در سال ۱۸۹۴ یعنی زمانی اشاره می‌کند که فرانسه بین دو اردوگاه ارتجاعی و مترقی تقسیم شده بود. مثال دیگری که نقل می‌کند حادثه سال ۱۹۱۳ در آلزاس یعنی هنگامی است که توهین و بد رفتاری یک افسر پروسی نسبت به جمعیت فرانسوی‌زبان، جرقه انفجار خشم مردم را علیه ستم و سرکوب نظامیان پروسی زد.

او در مقام خلاصه و جمع بندی کردن این واقعیات می‌نویسد: «انقلاب سوسیالیستی نه تنها از طریق یک اعتصاب بزرگ، تظاهرات عظیم خیابانی یا شورش گرسنگان یا یک قیام نظامی یا شورش مستعمراتی، بلکه در نتیجه یک بحران سیاسی مانند قضیه دریفوس یا حادثه زابرن، یا در ارتباط با یک فرزندوم در زمینه جدایی یک ملت تحت ستم و غیره هم می‌تواند شعله ور شود.»^{۱۴} تاکتیک‌های حزب طبقه کارگر نباید خود را به بیانیه‌های پارلمانی محدود سازد، بلکه باید توده‌های مردم را در اقدام قدرتمند انقلابی درگیر ساخته، مبارزه را حول همه خواسته‌های حیاتی دموکراتیک گسترش داده و آن را به حملات مستقیم علیه بورژوازی هدایت کند.

در حقیقت همین توضیح و تفصیل دقیق مسئله بحران سیاسی تعمیق یابنده به وسیله لنین است که پیش از انقلاب اکتبر او را به طرف آن نتیجه‌گیری پراهمیتی هدایت می‌کند که درباره‌ی پیشرفت انقلاب سوسیالیستی در اروپا مطرح کرده است. او می‌نویسد: «انقلاب سوسیالیستی در اروپا نمی‌تواند هیچ چیز غیر از فوران مبارزه توده‌ای از سوی همه و همه عناصر تحت ستم و ناراضی باشد. به طور اجتناب ناپذیر، لایه‌های

دوسال بعد، لنین، یک تعریف کامل و تمام عیار از وضعیت انقلابی ارائه می‌کند که کاملاً در مورد انقلاب سوسیالیستی مصداق دارد. او مجدداً به مسئله نقش مبارزه برای خواسته‌های دموکراتیک در تدارک انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری هم برمی‌گردد.

او در سال ۱۹۱۵ می‌نویسد: «برای یک کمونیست این موضوع چون و چرا ندارد که انقلاب بدون یک وضعیت انقلابی غیر ممکن است؛ به علاوه هر وضعیت انقلابی هم منجر به انقلاب نمی‌شود. پس ببینیم در بیان کلی، نشانه‌های یک وضعیت انقلابی کدام است؟ اگر به سه نشانه اصلی زیر اشاره کنیم یقیناً اشتباه نکرده‌ایم:

۱. هنگامی که برای طبقات حاکم حفظ حکومت شان بدون انجام هیچ گونه تغییر، دیگر ممکن نباشد؛ این وقتی است که بحرانی، به این یا آن شکل در میان «طبقات بالاتر» وجود داشته باشد، بحرانی در سیاست جاری طبقه حاکم که به شکاف عمیقی منجر شود که وقتی خشم و ناراضی‌های طبقات تحت ستم می‌ترکد و فوران می‌کند، درون آن شکاف پیش تازد. برای اینکه انقلابی روی دهد، معمولاً این کافی نیست که «طبقات پایین‌تر دیگر نخواهند» به شیوه گذشته زندگی کنند؛ این نیز ضروری است که «طبقات بالاتر هم دیگر نتوانند» به شیوه گذشته زندگی کنند؛

۲. هنگامی که رنج و نیاز طبقات تحت ستم افزایش یافته و شدیدتر از معمول شده باشد؛

۳. هنگامی که در نتیجه علل بالا، در فعالیت توده‌های مردم افزایش قابل توجهی پدید آمده و مشاهده شود، توده‌هایی که در «زمان صلح» بدون شکوه و شکایت اجازه می‌دهند آن‌ها را غارت کنند، اما در زمان‌های متلاطم، هم تمامی شرایط بحرانی و هم خود «طبقات بالاتر» آن‌ها را به سوی اقدام مستقل تاریخی می‌رانند.»^{۱۵}

فقط درگیر شدن هر دوی طبقات حاکم و تحت ستم در بحران نشان می‌دهد که بحران سیاسی عمیق است و دستگاه سیاسی معمولی و همیشگی طبقات حاکم دیگر از عهده آن بر نمی‌آید.

لنین همچنین نشان داد که «هر وضعیت انقلابی هم به یک انقلاب منجر نمی‌شود. انقلاب فقط از وضعیتی زاده می‌شود که در آن تغییرات عینی یاد شده بالا، با یک تغییر عامل ذهنی هم همراه باشند که این تغییر عامل ذهنی به معنای توانایی طبقه انقلابی برای اقدام به عمل توده‌ای انقلابی چندان قدرتمندی باشد که بتواند حکومت گذشته را درهم شکند (یا مختل سازد)، زیرا حکومت گذشته هیچ گاه، حتی در یک دوره بحران هم اگر سرنگون نشود خود «سقوط» نخواهد کرد.»^{۱۶} به این ترتیب

بحران‌های سیاسی را که لبریز از انقلاب است، تکمیل می‌کند. در این نقطه لنین تحلیل پیشین خود از بحران‌های سیاسی عمیق شونده را با نشان دادن لایه‌های گوناگون اجتماعی و طریقه ورود آنان به بحران سیاسی و دلایل بلاواسطه درگیر شدن هر یک از آنان در این جریان را تکمیل می‌کند. او می‌گوید سرجمع واقعیت عینی انگیزه‌های گوناگونی که در پس مبارزه ای قرار دارد که به وسیله این توده چهل تکه به انجام می‌رسد، در نهایت «یورش به سرمایه» است و این واقعیت عینی به وسیله طبقه کارگر بیان می‌شود. رهبری این طبقه به توده‌های مردم کمک می‌کند که خود را از «تفاله‌های خرده بورژوازی» شان پاک و رها سازند.

قانون بنیادین انقلاب

پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، لنین بررسی‌های قبلی خود را جمع‌بندی کرد و قانون بنیادین انقلاب را به ضابطه درآورد. او در این باره می‌نویسد: «قانون بنیادین انقلاب که همه انقلاب‌ها و به ویژه هر سه انقلاب قرن بیستم روسیه آن را تایید کرده‌اند، به شرح زیر است:

برای اینکه یک انقلاب روی دهد، این تنها کافی نیست که توده‌های استثمار شده و تحت ستم درک کنند زندگی برایشان به شکل گذشته غیر ممکن است و خواهان تغییراتی شوند؛ برای اینکه انقلابی رخ دهد این هم اهمیت اساسی دارد که استثمارگران هم دیگر قادر نباشند به شیوه گذشته زندگی و حکومت کنند. تنها وقتی که «طبقات پایین‌تر» نخواهند به شیوه گذشته زندگی کنند و «طبقات بالاتر» نتوانند به شیوه گذشته ادامه دهند است که انقلاب می‌تواند پیروز شود. این حقیقت را می‌توان با عبارت دیگری بیان کرد: انقلاب بدون یک بحران ملی سراسری (یعنی بحرانی که هم بر وضعیت استثمار کنندگان و هم بر وضعیت استثمار شونده‌گان تاثیر بگذارد)، غیر ممکن است.»^{۱۷}

این بیان سیاسی تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولید در زمانی است که این تضاد رشد کرده و حاد شده باشد، یعنی بیان حاد این واقعیت در حوزه سیاست است که روابط تولیدی حاکم به مانعی در راه تکامل اجتماعی تبدیل شده‌اند و دیگر نمی‌توانند نیازهای آن را برآورده سازند.

قانون عمومی جامعه شناختی تضاد میان نیروهای مولد و روابط تولیدی نیازمند این است که با قانون بروز بحران ملی سراسری در یک کشور معین و رسیدن آن به نقطه فوران خود، به زبان عینی و ملموس بیان شود. بحران باید با تاکید ویژه بر سیاست و بر آرایش نیروهای طبقاتی بیان شود. طبقات حاکم باید در یک حالت بحران حکومتی باشند که عقب مانده‌ترین توده‌های مردم را هم در امور سیاسی درگیر و حکومت را تضعیف می‌کند. از سوی دیگر، لنین تاکید می‌کند که عامل

خرده بورژوازی و کارگران عقب مانده هم در این مبارزه شرکت خواهند داشت بدون چنین مشارکتی مبارزه توده‌ای، غیر ممکن است، بدون چنین مبارزه‌ای هیچ انقلابی ممکن نیست و درست به همین اندازه هم اجتناب‌ناپذیر است که آن‌ها پیش‌دآوری‌ها، خیال پردازی‌های ارتجاعی خود و ضعف‌ها و اشتباهات خود را هم به درون جنبش بیاورند. اما از جهت عینی آنان سرمایه را مورد حمله قرار می‌دهند و پیشاهنگ انقلاب که دارای آگاهی طبقاتی است، یعنی پرولتاریای پیشرفته، با درک این حقیقت عینی یک مبارزه توده‌ای مرکب از عناصر جور واجور و ناهماهنگ، یک مبارزه مختلط و در ظاهر تکه‌تکه، قادر خواهند بود آن را متحد ساخته و راهبری کند، قدرت را به دست آورد، بانک‌ها را قبضه کند، از تراست‌هایی که همگان از آنها (اگرچه هر یک به دلایل متفاوت خود) متنفرند خلع ید کند، و سایر اقدامات آمرانه ای را به انجام رساند که چکیده آنها در کلیت خود سرنگونی بورژوازی و پیروزی سوسیالیسم می‌شود، پیروزی‌ای که با این حال، نمی‌تواند به هیچ روی فوراً خود را از تفاله‌های خرده بورژوازی «پاک و رها» سازد.»^{۱۵}

تصویر انقلاب، به عنوان یک پدیده زنده، نه یک طرح نظری بی‌روح، یک چنین تصویری است. «این خیال که انقلاب اجتماعی بدون شورش‌های ملل کوچک تابعه در مستعمرات و در اروپا، بدون انفجارهای انقلابی به وسیله بخشی از خرده بورژوازی با همه تعصبات و پیش‌دآوری‌های آن، بدون یک جنبش توده‌ای کارگری و نیمه کارگری که از لحاظ سیاسی ناآگاه است، علیه ستم مالکان، کلیسا و سلطنت، علیه ستم ملی و غیره، شدنی و قابل تصور است، همه این خیالات انکار انقلاب اجتماعی است.»^{۱۶}

هیچ انقلابی نمی‌تواند بدون یک بحران سیاسی عمیق شونده که بر اصل نظام حاکمه تاثیر بگذارد و هرگونه راه‌حل مبتنی بر اصلاحات جزئی را منتفی سازد، آغاز شود. این بحران نه تنها طبقه کارگر، بلکه لایه‌های نیمه کارگری، بخشی از خرده بورژوازی و ملل تابعه کوچک را هم درگیر فعالیت قدرتمند انقلابی می‌سازد. فوران‌های انقلابی هم به شکل‌های گوناگون علیه ستم ملاکان، ستم مذهبی، ملی و سلطنتی جهت می‌گیرند. لایه‌های گوناگون مردم در بحران انقلابی درگیر و بنا به دلایل گوناگون وارد مسیر مبارزه می‌شوند و پیش‌دآوری‌ها و دیدگاه‌های ارتجاعی، ضعف‌ها و اشتباهات خود را هم با خود به درون جریان انقلاب می‌آورند اما به طور عینی همه آن‌ها به مبارزه علیه سرمایه می‌پیوندند. وظیفه پیشاهنگ انقلاب پرولتاریای پیشرفته متحد ساختن همه این لایه‌ها، و هدایت آنان به سوی جریان اصلی انقلابی است که منجر به سرنگونی بورژوازی، به دست گرفتن قدرت از سوی طبقه کارگر و پیروزی سوسیالیسم می‌شود.

تصویر انقلاب سوسیالیستی در حال پیشرفت، ویژگی

ذهنی، سطح بالای آگاهی و سازمان توده‌های مردم نیز در این مورد دارای اهمیت خارق العاده است.

در مقام بیان ویژگی امپریالیسم تاکید می‌کند که «انحصارات که نتیجه رشد رقابت آزاد هستند و از بطن آن پدید آمده‌اند، رقابت آزاد را از میان نمی‌برند؛ بلکه بالاتر از رقابت آزاد و به موازات آن وجود دارند و به این وسیله موجب پیدایش شماری از تضادهای آشتی ناپذیر بسیار حاد و شدید و برخوردها و تعارضات گوناگون می‌شوند.»^{۱۸}

در نتیجه امکان بروز بحران‌های سیاسی در دوره امپریالیسم به طور ویژه‌ای بیشتر است. تضادهای گوناگونی این بحران‌ها را به وجود می‌آورند، زیرا تسلط انحصارات به طور اجتناب ناپذیر به اینگونه تضادها منجر می‌شود که خرده بورژوازی و برخی لایه‌های بورژوازی متوسط را هم تحت تأثیر قرار می‌دهند. مبارزه بین انحصارات، ساختار سیاسی جامعه سرمایه‌داری را هم از درون می‌پاشد. انحصارات در کشورهای سرمایه‌داری، دموکراسی قدیمی بورژوائی را هم پایمال می‌کنند و خود را در برابر بقیه نفوس جامعه قرار می‌دهند. این خود منشائی برای بی ثباتی در عرصه سیاسی کشورهای سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم است.

در حقیقت، این حادثه‌ترین تضادهای امپریالیسم است که شکل بحران‌های سیاسی عمیق شونده‌ای را به خود می‌گیرد که می‌تواند مقیاس سراسری ملی پیدا کند و در این شرایط، مبارزه برای خواسته‌های دموکراتیک حیاتی می‌تواند رشد یابد و به تعرض زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر علیه بورژوازی تبدیل شود. انحصارات پشتیبان ارتجاع هستند. آنها اساساً ضد دموکراتیک‌اند و با مبارزات همه لایه‌های زحمتکشان که در جهت کسب خواسته‌های دموکراتیک خود به عمل می‌آورند عمیقاً دشمنی دارند.

در ارزیابی وضعیت سیاسی معاصر در جهان سرمایه‌داری این پرسش مطرح می‌شود که آیا لنین انقلاب و شورش مسلحانه را یکی می‌دانست یا نه؟ جواب منفی است. در همان سال ۱۸۹۹ این مسئله امکان راه‌های صلح آمیز و مسلحانه به دست گرفتن قدرت به وسیله طبقه کارگر را مورد بررسی قرار می‌دهد آن‌جا که می‌نویسد: «طبقه کارگر البته ترجیح می‌دهد قدرت را به طور مسالمت آمیز به دست گیرد... {اما} این بسیار محتمل است شاید حتی محتمل‌ترین است که بورژوازی به طور مسالمت آمیز به پرولتاریا امتیازی ندهد و در لحظه تعیین کننده برای دفاع از مزایای خود به قهر متوسل شود. در آن حالت، برای پرولتاریا راه دیگری برای رسیدن به هدف خود، غیر از انقلاب باقی نخواهد ماند. به همین دلیل است که برنامه «سوسیالیسم طبقه کارگر» از به دست گرفتن قدرت سیاسی به طور کلی گفتگو می‌کند بدون اینکه روش آن را تعریف کند، زیرا انتخاب روش به آینده‌ای بستگی دارد که اکنون نمی‌توانیم دقیقاً آن را

تعیین کنیم.»^{۱۹} این نظر لنین است درباره روش‌های مسالمت آمیز و مسلحانه به دست گرفتن قدرت به وسیله طبقه کارگر و نظری است که او در همه عمر خود بر آن باقی بود. او معتقد بود که به دست گرفتن قدرت به شکل مسالمت آمیز و مسلحانه فقط به وسیله طبقه کارگر سازمان یافته‌ای می‌تواند عملی شود که در مبارزه طبقاتی آموزش دیده باشد. به دست گرفتن قدرت به روش مسلحانه، هرگاه که بورژوازی در آن لحظه تعیین کننده برای حمایت از منافع و امتیازات خود به نیروی قهرآمیز متوسل شود، ضروری است. طبقه کارگر ترجیح می‌دهد به طور مسالمت آمیز قدرت را به دست بگیرد.

انتخاب روش به دست گرفتن قدرت به وضعیت تاریخی عینی و مشخص هر موردی بستگی دارد و رد پیشاپیش روش مسلحانه مساوی با لاقیدی و تسلیم خفت‌بار در برابر سرمایه داران است.

وضعیت تاریخی در چند دهه بعدی فرصت‌های چندانی را برای طبقه کارگر برای استفاده از روش مسالمت آمیز به دست گرفتن قدرت فراهم نکرد. بورژوازی هنوز بسیار قدرتمند و برای دفاع از منافع و مزایای خود همواره آماده توسل به نیروی مسلح بود. اما هرگاه برای استفاده از روش مسالمت آمیز فرصتی وجود داشت، لنین آن را گوشزد می‌کرد، همان‌طور که مثلاً در مقاله خود زیر عنوان «درباره مصالحه» در سپتامبر ۱۹۱۷ این کار را کرد. لنین با نظریه امکان بازگشت به خواسته پیش از ژوئیه، یعنی واگذاری قدرت به شوراهای چین نوشت: «حالا و فقط حالا، شاید فقط ظرف چند روز، یا یک یا دو هفته یک چنین حکومتی بتواند تشکیل شود و به طریقی کاملاً مسالمت آمیز تحکیم یابد. به قوی‌ترین احتمال چنین حکومتی می‌تواند پیشرفت مسالمت آمیز تمامی انقلاب روسیه را تأمین کند و فرصت‌های استثنایی خوبی را برای اینکه جنبش جهانی گام‌های بلندی به سوی صلح و پیروزی سوسیالیسم بردارد، فراهم سازد.»^{۲۰} او اضافه می‌کند که «رشد و تکامل مسالمت آمیز انقلاب»، «فرصتی است که در تاریخ فوق العاده کمیاب و فوق العاده هم ارزشمند است.»^{۲۱} او در پی نوشتی بر این مقاله که دو روز بعد نوشته شده است تاکید می‌کند که: «شاید آن چند روز محدودی که در آن رشد و تکامل مسالمت آمیز هنوز ممکن بود هم گذشته باشد.»^{۲۲} لنین این فرصت زودگذر در انقلاب را در لحظه دریافت و در این رابطه طرح کلی تغییر تاکتیک حزب طبقه کارگر را هم ترسیم و بیان کرد. با توجه به اینکه در آن شرایط تاریخی امکان رشد و تکامل مسالمت آمیز انقلاب، امکانی فوق‌العاده کمیاب بود، به همین دلیل لنین ارزش بیشتری برای این گونه فرصت‌ها قائل بود و آن‌ها را از نزدیک و به طور عمیق مورد بررسی قرار می‌داد.

فکر کنند.

جنبش جهانی کمونیستی و حزب کمونیست اتحاد شوروی در توضیح جزئیات پیچیده مسئله به دست گرفتن مسالمت‌آمیز قدرت به وسیله طبقه کارگر، حرکت خود را از این احکام درخشان لنین آغاز و آن‌ها را دنبال کرده است.

فرصت‌های تازه‌ای که برای به دست گرفتن مسالمت‌آمیز قدرت از سوی طبقه کارگر فراهم می‌شوند پیش از هر چیز دیگر با چگونگی موازنه قوا و صف‌بندی نیروهای کار و سرمایه مربوط می‌شود.

سرمایه‌داران دیگر همان فرصت‌های گسترده‌ای را که در گذشته برای توسل به زور برای پشتیبانی از مزایا و منافع خود داشتند، ندارند. در وهله دوم این شرایط تازه مربوط می‌شود به پیروزی‌هایی که طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری و گرد آمدن همه نیروهای دموکراتیک حول طبقه کارگر به دست آورده باشد. احزاب کمونیست در کشورهای سرمایه‌داری برای ایجاد یک جبهه متحد برای جدا کردن لایه‌های خرده بورژوازی از بورژوازی و برای تقویت جریان ضد انحصارات همواره سرگرم کار بوده‌اند. آنان هرگاه که شکل‌های پارلمانی مبارزه امکان موفقیتی را برای امر صلح و سوسیالیسم در بر داشته است، استفاده گسترده‌ای از این شکل‌های مبارزه هم کرده‌اند. این راهی است که لنین نشان داده است. تحریف‌گران گوناگون مارکسیسم و ضدکمونیست‌های صاف و پوست‌کنده که با صدای بلند ادعا کرده‌اند که لنین با قبضه کردن مسالمت‌آمیز قدرت به وسیله طبقه کارگر مخالف بود، باید آثار جاودانی لنین را که قادر بود حتی از تجارب تاریخی که به دلایل گوناگون محدود و نارسا بود هم عمیق‌ترین نتیجه‌گیری‌های تئوریک را به عمل آورد، بخوانند.

هیچ تردیدی وجود ندارد که تزه‌های برجسته لنین پیرامون وضعیت‌های انقلابی، مستقیماً با نظریه او در زمینه امکان پیروزی سوسیالیسم در آغاز در یک کشور واحد ارتباط دارند. بگذارید یادآور شویم که لنین به طور هم‌زمان بر روی مسئله وضعیت‌های انقلابی و مسئله امکان پیروز شدن انقلاب سوسیالیستی در آغاز در معدودی از کشورها یا در یک کشور واحد کار می‌کرد. به طور طبیعی وضعیت انقلابی و یک بحران فراگیر ملی نمی‌توانند همه یک‌باره و به طور هم‌زمان در همه کشورهای سرمایه‌داری رخ دهند. ارتباط منطقی بین دو مسئله یاد شده در این نکته است.

در ژانویه ۱۹۱۸ لنین می‌نویسد: «بنیان‌گذاران بزرگ سوسیالیسم مارکس و انگلس که طی چندین دهه رشد و تکامل جنبش کارگری و رشد انقلاب جهانی سوسیالیستی را زیر نظر داشتند، به روشنی دیدند که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مستلزم تحمل دردهای طولانی‌زیمان، طی یک دوره طولانی دیکتاتوری پرولتاریا، از هم پاشیدن همه آنچه

اماندیشه لنین درباره فرصت مسالمت‌آمیز در سال ۱۹۱۷ چه بود؟ او می‌نویسد: «اگر یک درس در زمینه انقلاب وجود داشته باشد که مطلقاً در آن چون و چرایی وجود نداشته باشد، درسی که واقعیات به طور کامل آن را به اثبات رسانده باشند، آن درس این است که فقط اتحادی از بلشویک‌ها با اس.ار.ها و منشویک‌ها، فقط انتقال فوری همه قدرت به شوراهای می‌توانست جنگ داخلی در روسیه را غیر ممکن سازد، زیرا یک جنگ داخلی که به وسیله بورژوازی علیه چنین اتحادی علیه شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان آغاز می‌شد غیر قابل تصور بود. یک چنین «جنگی» حتی تا پایان نخستین نبرد هم طول نمی‌کشید...»^{۲۳} در نتیجه عامل اصلی برای رشد و تکامل مسالمت‌آمیز روند انقلابی وحدت همه عناصر دموکراتیک، از کمونیست‌ها گرفته تا خرده بورژوازی، و منزوی ساختن سرمایه است. به علاوه لنین تاکید می‌کرد یک چنین حکومتی برای مردم صلح، و برای دهقانان زمین به ارمغان خواهد آورد که در این صورت «رشد و تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب اگر همه قدرت به شوراهای منتقل شود ممکن و محتمل است»^{۲۴}.

شوراهای نوعی پارلمان را تشکیل می‌دهند که کرسی‌های آن را اس.ار.ها، منشویک‌ها و بلشویک‌ها اشغال کرده‌اند. مبارزه بعدی برای قدرت بین احزاب، مبارزه برای عبور از این مقطع در جهت تغییر سوسیالیستی در شوراهای به پیش خواهد رفت: «اگر شوراهای به طور کامل دموکراتیک شوند، مبارزه برای قدرت می‌تواند در درون شوراهای به شکل مسالمت‌آمیز پیش رود»^{۲۵} وقتی لنین می‌گفت «به طور کامل دموکراتیک» شوند، منظور او این بود که هیچ اقدامی در جهت محدود کردن اصول دموکراتیک نباید صورت گیرد. اگر مبارزه برای قدرت بین احزاب، در شوراهای قرار بود مسالمت‌آمیز باشد، کاملاً بدیهی بود که لنین شوراهای متشکل از اس.ار.ها، منشویک و کمونیست‌ها را چیزی ماهیتاً شبیه یک پارلمان تصور می‌کرد، نه هنوز به صورت ارگان‌های دیکتاتوری پرولتاریا. این شوراهای نمی‌توانستند چیزی بیش از ارگان‌های دیکتاتوری طبقه کارگر و دهقانان باشند. از لحاظ شکلی، باید آن‌ها به عنوان صحنه مبارزه بین احزاب برای قدرت، یعنی نوعی پارلمان را تشکیل می‌دادند.

اما در مورد بورژوازی، طی انقلاب در روسیه، بورژوازی سپس از حقوق انتخاباتی محروم شد. در آن زمان لنین نوشت: «اما این خطا خواهد بود که از پیش تضمین کنیم که انقلابات پرولتاریایی که در اروپا در شرف وقوع است همه یا اکثریت آن‌ها لزوماً با محدودیت حقوق انتخاباتی بورژوازی همراه خواهند بود»^{۲۶} اما اگر حقوق انتخاباتی بورژوازی باقی بماند، در نتیجه باید ارگان‌های انتخابی هم که بورژوازی نمایندگان خود را برای آنها انتخاب می‌کند باقی بمانند. این نکته‌ای است که همه آن کسانی که فریاد می‌کشیدند که لنین منکر روش مسالمت‌آمیز پیشرفت و تکامل انقلاب بود، باید درباره آن عمیقاً

پیروزی به طور همزمان در همه کشورها به ضابطه در می‌آورد، همین بود. امپریالیسم در کلیت خود آستانه انقلاب سوسیالیستی است و گفتن این حرف کار درستی نیست که این قانون در مورد برخی کشورهای سرمایه‌داری مصداق ندارد. نظریهٔ لنین در زمینه پیروزی انقلاب سوسیالیستی ابتدا در یک کشور واحد به هیچ رو به این معنا نیست که کشورهای دیگر در مقابل انقلاب سوسیالیستی بیمه شده‌اند و از چنین انقلابی مصون‌اند. به عبارت دیگر فقط حلقه‌های ضعیف امپریالیسم، و نه تمامی این نظام به عنوان یک کل واحد، بود که تا خود آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی پیش آمده بود. حتی امروز تمایل برخی از کسانی که «حلقه ضعیف» را بررسی می‌کنند در این جهت است که نظریه «وضعیت انقلابی» لنین را به کلی نادیده گیرند. آنان معتقدند که اگر حلقه ضعیفی شناسایی شود، در آن منطقه جغرافیایی معین نوعی وضعیت انقلابی مداوم کشف شده است. و البته در حالی که فرض بر وجود مناطقی با وضعیت انقلابی مداوم باشد، دیگر نیازی به بررسی این مسئله نیست که وضعیت‌های انقلابی چگونه پدید می‌آیند، زیرا در آن صورت دیگر همه چیز به قاطعیت و نیروی اراده انقلابیون بستگی خواهد داشت. سرنوشت کشورهایی که «حلقه ضعیف» تلقی شوند، پیشاپیش به شکل قطعی و مداوم انقلاب سوسیالیستی است. این نظر البته کاملاً اشتباه است. نظریهٔ انقلاب سوسیالیستی لنین نتیجه منطقی و ضروری دکتترین امپریالیسم او است. به علت رشد نامتوازن سرمایه‌داری، پختگی و آماده شدن همهٔ شرایط لازم برای انقلاب سوسیالیستی هم به طور نامتوازن پیش می‌رود به گونه‌ای که وضعیت‌های انقلابی در همه حلقه‌های زنجیرهٔ امپریالیسم نیز به طور خودکار ایجاد نمی‌شود. ضمناً برای استفاده موثر طبقه کارگر از فرصت‌هایی هم که برای عمل کردن پدید می‌آید همیشه تمامی شرایط، موجود و فراهم نیست.

بگذارید یادآوری کنیم که لنین فرمول‌بندی درخشان قانون بنیادی انقلاب خود را در اثری ارائه کرد که آن را در مقابله با «چپ‌روی» بیماری دوران کودکی کمونیسم نوشته بود. کسانی که دچار این بیماری می‌شدند نمی‌خواستند هیچ چیز راجع به وضعیت‌های انقلابی و پخته و آماده شدن شرایط لازم برای انقلاب در این یا آن کشور بشنوند. لنین با گوشزد کردن خطر ماجراجویی، طاعی‌گری و اراده‌گرایی کورکورانه، قانون بنیادی انقلاب را به آنان می‌آموخت.

قانون بنیادین انقلاب لنین، همه اپورتونیست‌ها از جمله اپورتونیست‌های راست را هم به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد که فعالیت انقلابی توده‌های مردم و نیز این واقعیت را نادیده می‌گیرند که تأثیر و اهمیت شرایط عینی هم به فرصت‌هایی که آنان برای فعالیت انقلابی توده‌ای فراهم سازند، بستگی دارد. فرمول‌بندی قانون بنیادین انقلاب به وسیله لنین الگویی برای کاربست دیالکتیک ماتریالیستی در بررسی پدیده‌های

که به گذشته تعلق دارد، ویرانی بی رحمانه همهٔ شکل‌های سرمایه‌داری و همکاری کارگران همه کشورها با یکدیگر است که ناگزیر خواهند بود تلاش‌هایشان را با هم تلفیق کنند تا پیروزی کاملشان تامین شود و آنان اعلام کردند که در پایان سده نوزدهم «فرانسوی‌ها این کار را آغاز خواهند کرد، آلمانی‌ها آن را به پایان خواهند رساند» فرانسوی‌ها آن را آغاز خواهند کرد زیرا در جریان چندین دهه انقلاب، آنها آن خلاقیت دلیرانه در فعالیت انقلابی را که آنان را به پیشاهنگان انقلاب سوسیالیستی تبدیل کرد، به دست آورده بودند.^{۲۷} لنین به این بحث ادامه می‌دهد که نشان دهد در اوایل سده بیستم وضعیت دستخوش تغییراتی شد که در آن نیروهای سوسیالیستی بین‌المللی در آرایش متفاوتی قرار گرفتند. لنین ضمن مخالفت با تلاش‌هایی که می‌کوشیدند عقب ماندگی اقتصادی را به یک امر مطلق تبدیل کرده و غلبه بر آن را یک شرط ضروری برای بلوغ و پختگی انقلاب سوسیالیستی سازند، اصرار می‌ورزد که آغاز کردن یک انقلاب در کشورهایی که کشورهای دیگر را استثمار نمی‌کنند و بورژوازی آن کشورها فرصت‌های وسیعی را برای رشوه دادن به طبقه کارگر «خودی‌شان» ندارند، آسان‌تر است.

بوخارین در کتاب اقتصاد دوران گذار اعلام کرد فروپاشی سرمایه‌داری از کشورهای آغاز می‌شود که از لحاظ فنی و اقتصادی ضعیف‌ترین باشند، این اندیشه لنین را تحریف کرد. لنین ضمن نقد این نظر می‌نویسد: «این خطا است، این فروپاشی از «ضعیف میانه» آغاز خواهد شد. ما نمی‌توانستیم بدون سطح معینی از سرمایه‌داری در این کشور هیچ کاری انجام دهیم.»^{۲۸} بوخارین مدعی بود که انقلاب میل به آغاز در نظام پایین‌تر اقتصاد جهانی دارد و بلوغ و پختگی انقلاب با بلوغ و پختگی روابط سرمایه‌داری در این یا آن کشور نسبت معکوس دارد. لنین این پنداشت را هم نقد کرد و افزود که: «این مخاطره‌آمیز است: باید گفت «نه از بالاترین آغاز می‌شود» و «نه تناسب مستقیم دارد.»^{۲۹} به این ترتیب، لنین این ادعای متافیزیکی را رد کرد که انقلاب‌ها فقط می‌توانند آن جایی آغاز شوند که رشد و تکامل روابط سرمایه‌داری در بالاترین سطح باشد. اما او به همین اندازه هم با آن ادعای متافیزیکی مشابهی مخالف بود که می‌گوید انقلاب سوسیالیستی باید از ضعیف‌ترین کشورها آغاز شود. او بر دشواری‌های آغاز کردن انقلاب در کشورهایی تأکید می‌کرد که در آنجا امپریالیست‌ها قادر بودند به لایه بالایی طبقه کارگر رشوه دهند.

از آنجا که رشد و تکامل کشورهای متفاوت، نابرابر و نامتوازن است، بحران‌های سیاسی هم‌زمان با یکدیگر به بلوغ و پختگی نمی‌رسند، بلکه از جهت نیرو، عمق و زمان خود با یکدیگر تفاوت دارند. نقطه آغاز حرکت لنین هنگامی که او نظریه‌اش را درباره امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی ابتدا در یک کشور یا شمار معدودی از کشورها و عدم امکان یک چنین

لنین اثبات شد، زیرا او ثابت کرد که ویژگی مشخص کننده عصر امپریالیسم، رشد فوق العاده نامتوازن کشورهای سرمایه‌داری است و نتیجه این رشد نامتوازن این است که سوسیالیسم می‌تواند ابتدا در یک کشور یا معدودی از کشورها به پیروزی برسد.

لنین در سپتامبر ۱۹۱۶ نوشت: «رشد و تکامل سرمایه‌داری در کشورهای گوناگون فوق‌العاده نامتوازن پیش می‌رود. در نظام تولید کالایی جز این هم نمی‌تواند باشد. نتیجه‌ای که به شکل غیرقابل انکار از این واقعیت حاصل می‌شود این است که سوسیالیسم نمی‌تواند در همه کشورها به طور هم‌زمان به پیروزی برسد. این نظام نخست در یک کشور یا شماری از کشورها به پیروزی خواهد رسید، در حالی که کشورهای دیگر تا مدتی بورژوازی یا پیش‌بورژوازی باقی خواهند ماند.»^{۳۰} پیش از آن، در اوت ۱۹۱۵ لنین این‌اندیشه را به شکل زیر به ضابطه در آورده بود: «رشد و تکامل نامتوازن اقتصادی و سیاسی یک قانون مطلق سرمایه‌داری است. از این رو پیروزی سوسیالیسم نخست در چند یا حتی در یک کشور سرمایه‌داری امکان پذیر است.»^{۳۱} این‌اندیشه‌های درخشان لنین نظریه علمی تکامل اجتماعی را غنی تر ساخت و به‌اندیشه اجتماعی و اقدام انقلابی تحرک عظیمی بخشید.

تکامل اجتماعی است. کشف این قانون آن شالوده‌روشن شناختی را نشان می‌دهد که لنین بر پایه آن راهبرد و تاکتیک‌های جنبش کمونیستی را به ضابطه درآورد.

این، یکی از راه‌های قابل توجه لنین برای آن مسئله کلی هم هست که او در تمام طول عمر خویش با آن سر و کار داشت و خود آن را مسئله رابطه میان سیاست و اقتصاد می‌نامید. لنین مسائل عمده و اساسی تکامل اجتماعی را همواره در پرتو رابطه میان اقتصاد و سیاست مدنظر قرار می‌داد؛ زیرا سیاست تأثیری بلاواسطه بر میلیون‌ها نفر از مردم و درگیر شدن آنها در فعالیت قدرتمند تاریخی دارد.

بنابراین کاملاً بدیهی است که تحلیل لنین در زمینه شکل‌گیری وضعیت‌های انقلابی منطقیاً و به طور جدایی‌ناپذیر با نظریه او در زمینه امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی ابتدئاً در یک کشور ارتباط دارد.

بحران فراگیر ملی نمی‌تواند یکباره و هم‌زمان در همه کشورهای سرمایه‌داری پدید آید، وضعیت انقلابی نمی‌تواند به طور هم‌زمان در سراسر دنیای سرمایه‌داری به پختگی و آمادگی برسد. این نتیجه‌گیری با عمق بسیار، به شکل نظری به وسیله

1. G.P.Frantsov. Philosophy and Sociology, progress publishers.
2. V.L.Lenin, Collected Works, Vol.22, p. (شورش ۱۹۱۶ ایرلند. 356) بحث درباره حق تعیین سرنوشت - قسمت دهم - (شورش ۱۹۱۶ ایرلند. 373) کتاب «چه باید کرد؟» انتهای بخش اول «جزم‌گرایی و آزادی نقد. Ibid., Vol.5, p.
4. Ibid., Vol.22, p. (شورش ۱۹۱۶ ایرلند. 356) بحث درباره حق تعیین سرنوشت - قسمت دهم - (شورش ۱۹۱۶ ایرلند. 56-355) بحث درباره حق تعیین سرنوشت - قسمت دهم - (شورش ۱۹۱۶ ایرلند. 209)
6. K.Marx and F.Engels. Selected Works in three Volumes Vol.1. p.209
7. V.L.Lenin, Collected Works, Vol.8, p. (مقاله «استبداد و پرولتاریا. Ibid., Vol.19, pp. 22-221» مقاله «عصب اول ماه مه به وسیله پرولتاریای انقلابی. Ibid., Vol.19, pp. 22-221» مقاله پیشین.
10. Ibid. همان مقاله پیشین.
11. Ibid., Vol.21, pp. 214-213. مقاله «زوال بین الملل دوم» بخش دوم.
12. Ibid., p. 214. مقاله پیشین.
13. Ibid., p. 215.
14. Ibid., Vol.22, p. 145. (انقلاب سوسیالیستی و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش) بخش دوم.
15. Ibid., Vol.22, p. (بحث درباره حق تعیین سرنوشت خویش) (شورش ۱۹۱۶ ایرلند. 355) بخش دهم (بحث درباره حق تعیین سرنوشت خویش) (شورش ۱۹۱۶ ایرلند. 85-84) بیماری کودکی «چپ روی در کمونیسم»، بخش نهم (کمونیسم چپ در بریتانیا. Ibid., Vol.22, p. 266. امپریالیسم مرحله نهایی سرمایه‌داری - بخش هفتم.
19. Ibid., Vol.4, p. 276. گرایشی از پتروگراد در سوسیال دموکراسی روسیه، مقاله ای که لنین در رابوچایاگاز نوشته است.
20. Ibid., Vol.25, p. 310. مقاله «درباره مصالحه. Ibid., pp.311-310
22. Ibid., p.314
23. Ibid., Vol.26, p. 36. (در مقاله «انقلاب روسیه و جنگ داخلی» [آنان می‌کوشند ما را از جنگ داخلی بترسانند. Ibid., p.37.
25. Ibid.
26. Ibid., Vol.28, p. 256. آیا بین استثمارشونده و استثمارگر می‌تواند برابری وجود داشته باشد؟) در «انقلاب پرولتاریا و کائوتسکی مرتد. Ibid., Vol.26, p. 471. در «گزارش پیرامون فعالیت‌های شورای کمسیون‌های خلق» به سومین کنگره سراسری شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان.
28. Lenin Miscellany XL, Moscow-Leningrad, 1931, p.397 (in Russian) G.P. Frantsov به نقل از
29. Ibid., p. 398 به نقل از کتاب پیشین.
30. V.L.Lenin, Collected Works, Vol.23, p. (79 در رساله «برنامه نظامی انقلاب پرولتری. Ibid., Vol.21, p. (در مقاله «درباره شعار کشورهای متحده اروپا.



یاد یاران یاد باد



آن راه سوم مائیم یاد رفیق فریبرز رئیس‌دانا گرامی باد

بیست و نهم دی‌ماه، ۷۸مین سالروز تولد زنده یاد «رفیق فریبرز رئیس‌دانا»ست. با یاد و خاطره این رفیق گرامی که بیشترین سالهای عمر خویش را وقف رهایی کارگران و زحمتکشان نمود، شایسته دیدیم متن سخنرانی وی که در فضای مجازی بارها و بارها پخش شده است را عیناً و بصورت نوشتاری باز نشر کنیم. باشد که در پاسداشت این مبارز تا به آخر انقلابی، گامی کوچک برداشته باشیم. یاد یاران یاد باد!

کسی «اشتباه» می‌کند. اون کسانی که دارند اشتباه می‌کنند، اشتباه نمی‌کنند، «خیانت» دارند می‌کنند. به قول دکتر مصدق آدمها یا شرایط اقتصادی و اجتماعی به جایی می‌رسد که دیگه سیاستمدارها نمیتونند بگن من اشتباه کردم؛ یا خدمت کردی یا خیانت، والسلام.

الان که ما سوریه را می‌بینیم، الان که لیبی را دیدیم، الان که عراق را دیدیم، دیگه دروغه بگیم ما اشتباه کردیم مثلاً در مورد حضور نیروهای آمریکایی. آمریکا و ناتو یعنی این؛ یعنی کشتار بی پایان، یعنی نابود کردن همه چیز؛ ولی از طرف دیگر سکوت کردن هم یعنی مرگ تدریجی در مقابل نظامی ریاکار و خودکامه. اما دنیا به همینجا تمام نمیشه، اندیوالیسمی که توی دامن ما گذاشتن از کودکی، از دوران گذشته، از کودکی بشر شکل گرفته. یا تاریکی یا روشنایی، یا اهورامزدا یا اهریمن، چنین نیست، چنین نیست، دنیا دوگانه نیست. چندگانه است. یه‌گانه‌اش هم خود ما هستیم...»

«صحنه جهان، یک صحنه نبرده؛ نبرد طبقاتی است. این تو ابعاد مختلف شکل می‌گیره. بله، اون طرف هم شکل‌های ارتجاعی خودشو بیرون می‌ده. یا ارتجاعی که از دل خود نظام سرمایه بیرون میاد، یا کسانی که بعنوان واکنش انحرافی نسبت به اون شکل میگیرند؛ ما در اینجا اتحادی با اونها نداریم. ما در اینجا در سرزمین و وطن خودمون هم همین بحثو داریم.

ما متحد ارتجاع نیستیم برای اینکه با ستم امپریالیستی مبارزه کنیم؛ به همون اندازه هم متحد آمریکا نیستیم برای اینکه با خودکامگی داخلی مبارزه کنیم. ما در ایران دو راه نداریم، سه راه داریم. آن راه سوم مائیم و اون راهی است که در واقع رستگاری را از طریق استقلال، از طریق آزادی و از طریق برابری و عدالت، از طریق دست‌انداختن به آنچه که از اختیار توده‌های مردم خارج شده - یعنی مالکیت ابزارهای تولیدی - ما از اون طریق حرکت می‌کنیم، و در این میان ما می‌دونیم که امپریالیسم نماد اصلی نظام سرمایه هست در جهان، و به این سبب مداخله‌اش را به عین و به عیان دیده‌ایم. الان دیگه زمانی نیست که بگیم

بازنشر بیانیه‌ها و دیدگاه سازمان‌های چپ



شورای مرکزی حزب چپ ایران (فدائیان خلق) بیانیه پیرامون جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»

از جامعه، افت درآمد سرانه، ورشکستگی واحدهای تولیدی، فساد ساختاری، موج مهاجرت نیروی انسانی به خارج و تهی شدن فضای اقتصادی کشور از نیروی کار متخصص، بهره برداری ویران‌گرانه از طبیعت ایران، انباشت بحران‌های محیط زیست، محدود کردن و کنترل دنیای مجازی و بستن برخی شبکه‌های اجتماعی و نگرانی از آینده کشور است.

این جنبش تنها برای گذار از جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با حکومت دموکراتیک نیست، بلکه علیه «ارزش‌ها» و «هنجارها»ی بازدارنده، به نبرد برخاسته و می‌خواهد خانواده، رابطه بین جامعه و قدرت، مناسبات بین گروه‌های اجتماعی و رابطه ایران با جهان را دگرگون کند. جنبش انقلابی برای یک تحول ارزشی و سیاسی خیز برداشته است.

جنبش «زن، زندگی، آزادی»، جنبشی سکولار است و اولین حرکت اجتماعی در ایران است که روحانیت نه تنها نقشی در آن ندارد، بلکه جنبشی علیه روحانیت و اسلام سیاسی است. عملکرد مخرب روحانیت به ویژه در ۴ دهه گذشته یکی از عوامل موثر در زمینه سازی برای استقرار حکومت سکولار به جای حکومت فقها است.

خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ و جنبش‌های مطالباتی گذشته، اعتراض گروه‌های معینی از جامعه بود و یا خصلت محلی و منطقه‌ای داشت. اما جنبش انقلابی با توجه به گستردگی جغرافیایی، اعتراضات در تعداد زیادی از شهرها، مشارکت

جنبش انقلابی بیش از دو ماه است که با وجود کشتار صدها تن از معترضین به ویژه جوانان، نوجوانان و کودکان و بازداشت نزدیک به ۱۷ هزار تن، با شجاعت در مقابل دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی ایستاده، حکومت تا دندان مسلح را به چالش کشیده، سپهر سیاسی کشور را دگرگون کرده، حمایت میلیونی ایرانیان درون و برون مرزی را جلب نموده و همبستگی بی سابقه جهانی را برانگیخته است. این جنبش توان بالایی پایداری و مقاومت خود در مقابل سرکوب و عجز و ناتوانی سرکوب‌گران را نشان داده است.

جنبش «زن، زندگی، آزادی»، خیزشی علیه تبعیض، تحقیر و لگدمال کردن کرامت انسانی به ویژه کرامت زنان، ستیز با سبک زندگی امروزی، قالب بندی جامعه با معیارهای جامعه اسلامی و تحمیل حجاب اجباری است. حکومت با تحمیل حجاب اجباری و کنترل بر زنان، کل جامعه و سبک زندگی مردم را به بند کشیده است. محورییت زن در جنبش، تأیید این نظر است که «آزادی یک جامعه بدون آزادی زنان آن ممکن نیست».

خیزش اعتراضی مردم برخاسته از انبوه مسائل انباشته و حل نشده، به بحران‌های مزمن، به ابر بحران اقتصادی، به میانگین رشد اقتصادی صفر درصد، به دو برابر شدن فقر در ۵ سال گذشته، تورم بالای ۴۰ درصد، بیکاری دو رقمی، شکاف عمیق طبقاتی، تراکم ثروت‌های افسانه‌ای در دست لایه نازکی

جلب کرده است. هیچ جنبش اجتماعی در ایران نتوانسته است از چنین حمایت جهانی برخوردار شود.

- جنبش هنر و ادبیات ماندگاری را تولید کرده است.

- جنبش قادر شده است که مناسبات دولت‌های غربی با جمهوری اسلامی را تغییر دهد. این دولت‌ها اکنون واقفاند که پیشبرد مذاکرات برجام بدون عنایت به وضع حقوق بشر در ایران، آن‌ها را در وضع دشوار داخلی قرار خواهد داد. سوای این هم، سیاست خود را با فشار بیشتری بر جمهوری اسلامی همراه کرده‌اند.

جنبش انقلابی و موقعیت آن

جنبش «زن، زندگی، آزادی»، جنبشی است انقلابی علیه جمهوری اسلامی. با شکل‌گیری جنبش انقلابی، کشور وارد دوره انقلابی گردیده است. با تدوم و پیشروی جنبش، وضعیت سیاسی کشور به سابق برنخواهد گشت.

با وجود بحران کارآمدی، بحران مشروعیت، بحران اقتصادی، نارضایتی اکثریت مردم ایران و تداوم جنبش انقلابی، حکومت هنوز قادر به ادامه حیات خود است و علیرغم ترمدها و تزلزل‌ها در بین نیروهای سرکوب، اراده حکومت برای سرکوب سست نشده است. حکومت هم چنان معترضین را به گلوله می‌بندد، آن‌ها را وسیعاً دستگیر و زندان‌ها را از معترضین پر می‌کند. سرکوب در مناطق ملی - بلوچستان و کردستان - نسبت به سایر مناطق شدیدتر است. اما واقعیت نشان داده است که سرکوب جواب نداده و به شعله ور شدن جنبش انجامیده است.

برخی مولفه‌های موقعیت گذار یا موقعیت انقلابی تکوین یافته و برخی مولفه‌های آن هنوز تکوین پیدا نکرده است. اکثریت مردم ایران نمی‌خواهند مثل گذشته زندگی کنند، ولی جمهوری اسلامی هنوز می‌تواند سلطه سیاسی خود را اعمال کند. موقعیت گذار و یا موقعیت انقلابی در تداوم و گسترش جنبش و تکوین مولفه‌های آن، می‌تواند فراهم شود و گذار از جمهوری اسلامی تحقق یابد.

در حال حاضر حکومت قادر نیست که جنبش را مهار کند و آن را بخواباند. و جنبش هم هنوز قادر نیست حکومت را برکنار کند. اما مشخص است که جنبش انقلابی از پتانسیل بالایی برخوردار بوده و در تداوم و گسترش خود می‌تواند توازن موجود را به نفع خود تغییر دهد. اختلافات در بلوک قدرت نسبت به برخورد با جنبش شکل گرفته، ولی هنوز به شکافی که به گروه بندی بیانجامد، فرارنوییده است.

عوامل چهارگانه، بحران اقتصادی، بسیج سیاسی، فشار بین‌المللی و شکاف‌های درون حکومت، عناصر تعیین‌کننده

گروه‌های مختلف اجتماعی: زنان، جوانان، دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران، معلمان، وکلا، پزشکان، مناطق ملی - کردها، ترک‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها - گروه‌هایی از کسبه و بازار و ایرانیان خارج از کشور، چهره‌های شاخص ورزشی، هنری و ادبی، جنبش فراگیر، سراسری و یک پارچه است که خرده جنبش‌های اجتماعی را در بر گرفته است.

جنبش انقلابی همبستگی ملی میان مردم مناطق ملی و سراسر کشور، مناطق مرکزی و مرزی را اعتلا بخشیده که در شعاری‌های «کردستان چشم و چراغ ایران»، «آذربایجان بیدار است و پشت و پناه کردستان است» و «از زاهدان تا تهران، جانم فدای ایران» متبلور است. مانور حکومت برای شکاف‌انداختن بین آن‌ها شکست خورد.

دانشگاه یکی از کانون‌های اصلی مبارزه علیه حکومت است. جنبش دانشجویی در سال‌های گذشته بدلائل مختلف از جمله تسلط نیروهای امنیتی، با رکود مواجه بود. اما دانشجویان از ابتدای خیزش خیابانی به میدان آمدند و دانشگاه‌های سراسر کشور را با شعار «زن، زندگی، آزادی»، «آزادی، آزادی» و «مرگ بر دیکتاتور» به صحنه ایستادگی در برابر دیکتاتوری تبدیل کردند.

جوانان نسل دهه ۸۰ نیروی محرکه اصلی جنبش‌اند. آن‌ها در پیشاپیش اعتراضات در خیابان‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس قرار دارند و بیشترین جانباختگان و دستگیرشدگان به این نسل تعلق دارد. نسل دهه ۸۰ می‌خواهد با کرامت انسانی زندگی کند، لذت‌های رنگارنگ جهان را در زیست خود تجربه کند و حکومت برای او زندگی نامه ننویسد.

دستاورد های جنبش انقلابی

- جنبش راس قدرت - علی‌خامنه‌ای - را زیر ضرب گرفته و خواهان گذار از جمهوری اسلامی است.

- جنبش نیروی میلیونی جوانان، دانشجویان و دانش‌آموزان را به میدان مبارزه آورده است.

- تناسب قوا و مشخصاً «تناسب قوای نرم» بین حکومت و جنبش، یعنی توان پیشبرد گفتمان و تسخیر فضای اجتماعی تماماً به نفع جنبش و به زیان حکومت دگرگون شده و بعلاوه نیروی عظیمی شکل گرفته است که خواهان برکناری جمهوری اسلامی است.

- همبستگی بی سابقه بین گروه‌های مختلف اجتماعی، بین ایرانیان درون مرزی و برون مرزی به وجود آمده است.

- ایرانیان خارج از کشور در ابعاد وسیعی به میدان آمده و به حمایت از جنبش انقلابی برخاسته‌اند.

- جنبش «زن، زندگی، آزادی» حمایت گسترده جهانی را



عین حال باید توجه داشت که حکومت به شدت فاسد شده، مافیای قدرت - ثروت بر اقتصاد چنگ انداخته، بحران‌های مزمن و درهم تنیده به ویژه بحران اقتصادی سرپای حکومت را فرا گرفته و یکدست شدن حکومت بر ناکارایی آن افزوده است.

برای برکناری حکومت ضرورت دارد که جنبش تداوم یابد، اعتراضات گسترده شود، دانشگاه نقش کانونی خود را حفظ کند، گروه‌های دیگر جمعیتی هرچه بیشتر به جمع معترضین بپیوندند، گروه‌های بی طرف به جانب جنبش جلب شوند، با پیشبرد مبارزه مسالمت آمیز شرایط برای مشارکت گروه‌های حامی جنبش در اعتراضات فراهم گردد، گروه‌هایی از مدافعین حکومت در موضع بی طرفی قرار گیرند، فرآیند فرسوده کردن حکومت و به ویژه نیروهای سرکوب تداوم پیدا کند و شکاف و چند دستگی در درون بلوک قدرت شکل گیرد و گروه‌هایی از آن به بیهودگی سرکوب پی ببرند.

در فروپاشی حکومت‌های اقتدارگرا هستند. جمهوری اسلامی با بحران اقتصادی، بسیج سیاسی و فشارهای بین‌المللی روبرو است.

چالش‌ها و سیاست‌ها

با شروع اعتراضات روند ریزش در پایگاه اجتماعی حکومت شتاب گرفته است، با این وجود حکومت هنوز دارای پایگاه اجتماعی محدودی است. حکومت طی چهار دهه گذشته لایه‌های متعدد ارگان‌های امنیتی و نظامی ساخته است. در این حکومت ایدئولوژی، سیاست و اقتصاد درهم آمیخته، طبقه و لایه‌هایی از قبل قدرت شکل گرفته، به ثروت‌های نجومی دست یافته و منافع آن با حیات جمهوری اسلامی گره خورده است. طبقه و لایه‌های شکل گرفته از منافع خود دفاع خواهند کرد. سپاه به حوزه‌های متعدد به ویژه اقتصاد کشور چنگ انداخته و به سادگی حاضر نخواهد شد که از منافع اقتصادی و موقعیت خود بگذرد و قدرت را واگذار کند. در

اجتماعی جدیدی منجر شده که مهم‌ترین ویژگی آن، خود رهبر بودن آن است. این جنبش‌ها از توانائی بالائی برای تداوم اعتراضات برخوردارند. حکومت با یک رهبری واحد روبرو نیست که با دستگیری رهبران بتواند اعتراضات را خاموش سازد. اکنون تشکل‌های جوانان محلات از بطن جنبش که در هدایت و تداوم جنبش نقش دارند. شکل‌گیری جنبش‌های جدید نافی ضرورت احزاب سیاسی و تشکل‌های صنفی و دموکراتیک نیست. پیوند آن‌ها، می‌تواند بر قدرت و توانمندی جنبش بیافزاید.

در تداوم جنبش، لازم است رهبری سیاسی شکل گیرد که دوره‌گذار را هدایت و تا تشکیل مجلس موسسان کشور را اداره کند. در حال حاضر در صفوف اپوزیسیون و جامعه مدنی، ما با جریان‌های متعددی روبرو هستیم: بلوک‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی، تشکل‌های دموکراتیک و صنفی، چهره‌های شاخص در داخل و خارج کشور، تشکل‌ها و چهره‌هایی که از درون جنبش اعتراضی زائیده می‌شوند. ضرورت دارد که فعالیت این مجموعه علیه جمهوری اسلامی هماهنگ شود. ما بر گفتگو برای تشکیل مرکز هماهنگ کننده نیروهای دموکرات تاکید داریم. در این مرکز نیروهای دموکرات طعنا می‌توانند با بلوک‌های خود حضور داشته باشند. اتحاد نیروهای چپ و ایجاد ثقل نیروهای جمهوری خواهی در اولویت سیاست اتحادهای ما قرار دارد. شکل‌گیری چنین مرکزی به لحاظ زمانی منوط به این اولویت نیست.

جنبش انقلابی سر باز ایستادن ندارد

اعتراضات همزمان در بیش از ۷۰ شهر بزرگ و کوچک، تظاهرات در تعداد زیادی از دانشگاه‌های کشور، به خیابان آمدن دانش‌آموزان در شماری از شهرها، اعتصاب کارگران ذوب آهن و تعدادی از واحدهای تولیدی، پیوستن کسبه و بازار به اعتراضات در شهرهای مختلف در روزهای سالگرد خیزش آبان ۹۸، نشان داد که جنبش انقلابی هم چنان در حال پیشروی است و سرباز ایستادن ندارد. جنبش در موضع تهاجمی و حکومت در موضع دفاعی قرار گرفته است.

به امید روزی که مردم ایران از جهنم جمهوری اسلامی رها شوند و به خواست تاریخی خود: آزادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی دست یابند.

شورای مرکزی حزب چپ ایران (فدائیان خلق)

۲۹ آبان ۱۴۰۱ - ۲۰ نوامبر ۲۰۲۲

برای تداوم و پایداری جنبش انقلابی ضرورت دارد که اعتصابات عمومی و سراسری شکل گیرد و اعتراضات خیابانی با اعتصابات کارگران واحدهای بزرگ تولیدی و شرکت نفت، معلمان، کارمندان، کسبه و بازار، رانندگان شرکت واحد اتوبوس رانی، رانندگان کامیون و کامیون داران، رانندگان تاکسی، سرپیچی بخش دولتی و تکمیل شود. ما باید در جهت طرح ضرورت اعتصابات عمومی و سراسری و زمینه سازی برای راه افتادن آن بکوشیم.

گروه‌هایی از کارگران با جنبش انقلابی همراه شده‌اند و روند پیوستن آنان رو به افزایش است که در اعتصابات و در محلات کارگرنشین مشاهده می‌شود. ولی هنوز بخش‌هایی از «طبقه متوسط فقیر» و کارگران به مثابه یک طبقه به میدان نیامده‌اند. پیوستن آن‌ها تا حدود زیادی بستگی دارد که مطالبات کارگران و سایر مزد و حقوق بگیران تا چه حد در جنبش مطرح و حمایت شود. در حال حاضر آنچه امکان پذیر است طرح مطالبات صنفی و امر تشکل‌یابی کارگران و کوشش برای پیوند زدن مطالبات کارگران با مطالبات جنبش انقلابی است. اعتصابات صنفی در تداوم جنبش انقلابی می‌تواند به اعتصابات سراسری فراروید. این موضوع در رابطه با معلمان و سایر گروه‌های مزد و حقوق بگیر خاصه در بخش دولتی دیگر صادق است. معلمان همراه با دانش‌آموزان در پیشبرد جنبش نقش دارند.

جمهوری اسلامی خشونت عریان را علیه جنبش به کار می‌برد. حتی به کودکان هم رحم نمی‌کند. جنبش انقلابی عمیقاً مسالمت آمیز است و شعار «زن، زندگی و آزادی» در بنیادش خشونت پرهیز است و معترضین با دست خالی در مقابل سرکوب خشن حکومت ایستاده‌اند. خشونت پرهیزی برای جنبش ارزش اخلاقی آفریده و در جلب حمایت‌های بین‌المللی موثر افتاده است. حکومت به اشکال مختلف می‌خواهد توسل به خشونت را به عنوان ابزار مبارزه بر جنبش تحمیل کند. لازم است تلاش‌های حکومت برای تحمیل خشونت بر جنبش را خنثی کرد. دفاع مشروع در مقابل سرکوب امر پذیرفته شده‌ای است و مردم حق دارند در مقابل سرکوب از خود دفاع کنند.

حکومت بیش از ۴۰۰ نفر را کشته و نزدیک به ۱۷۰۰۰ نفر را بازداشت کرده است. لازم است تلاش‌هایی که در داخل و خارج از کشور و در مجامع بین‌المللی علیه سرکوب، کشتار، اعدام و آزادی بازداشت شدگان و زندانیان سیاسی صورت می‌گیرد، تقویت کرد.

جنبش انقلابی از جنس جنبش‌های جدید است اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، به شکل‌گیری و پیدایش جنبش‌های



بیانیه سیاسی پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران خیزش مردم، حکومت اسلامی را به سرانگشاید سقوط رانده است

باز شاهین رزم اوج گرفت
باز دریای خشم موج گرفت
موج در موج گشت و توفان شد
کوه آتشفشان خروشان شد

حاکمیت سانسور و سرکوب، استمرار و تشدید فشار و ستم بر زنان، بر ملیت‌های تشکیل دهنده ایران، بر پیروان سایر مذاهب و انواع تبعیضات و تزییقات دیگر، روند فزاینده تخریب محیط زیست؛ عدم پاسخگویی به نیازهای ابتدائی اکثریت توده‌ها طی سالیان طولانی، بیکاری و گرانی بیسابقه و تشدید روزافزون فقر، محرومیت و نابرابری‌های طبقاتی و منطقه‌ای، همراه با حیف و میل درآمدها و دارائی‌های عمومی برای ماجراجوئی‌های داخلی و خارجی، غارتگری بیسابقه و رواج فساد گسترده در تمامی نهادها و ارگانهای حکومتی، از جمله زمینه‌های عینی و ملموس این خیزش بوده است. این حرکت خود در امتداد خیزش‌های دی ماه ۱۳۹۶، آبان ماه ۱۳۹۸ و همچنین تظاهرات گسترده مردم خوزستان و بخصوص ملت ستمدیده عرب در تیرماه سال گذشته است، اگرچه تفاوت‌ها و ویژگی‌های آن نیز نمایان است. به رغم همه سرکوبگری‌ها و تهاجمات رژیم برای خاموش کردن این خیزش اعتراضی مسالمت آمیز، این حرکت متوقف نشده، و طی هشت هفته گذشته، با فراز و نشیب‌هایی، ادامه یافته است.

دختران و پسران، دانشجویان و دانش آموزان، زنان و مردان جوان، میانسال و یا سالمند به میادین و خیابان‌ها آمده‌اند و فریادهای آزادی‌خواهی و برابری طلبی‌شان را سر داده‌اند. زنان، این بار، نه تنها به صورت فردی و گروهی بلکه در تجمعات سراسری روسری‌هایشان برداشته و در آتش انداختند و به همراه مردان به خشونت‌هایی که این همه سال زیر لوای مذهب، شریعت و یا سنت بر آنان اعمال شده و می‌شود علناً اعتراض

«زن، زندگی، آزادی» شعاری که در بسیاری از شهرهای ایران طنین‌انداز شده، حساس‌ترین نقاط ایدئولوژی حکومت اسلامی را آماج خود گرفته است که طی حاکمیت نکبت بارش، از همان ابتدا، مبتنی بر تبعیض، تحقیر و ستم علیه زنان، محروم کردن اکثریت توده‌ها از معیشت انسانی و زندگی آبرومندانه و برعکس ترویج مرگ و «شهادت» و مرده پرستی، و ضدیت با آزادی در همه عرصه‌های فردی و اجتماعی بوده و هست.

حرکتی که از ۲۶ شهریورماه، در پی قتل مهسا (ژینا) امینی، دختر جوان کرد، در بازداشتگاه «گشت ارشاد» در تهران، نخست در کردستان و سپس در دیگر استانها و شهرها آغاز شد به سرعت حدود صد شهر بزرگ و کوچک، در اقصا نقاط کشور را فرا گرفت. این خیزش که در آغاز با انگیزه اعتراض به حجاب اجباری، یعنی یکی از ابزارهای اصلی اعمال اقتدار و کنترل رژیم و یک نماد آشکار سلطه شریعت بر شئون جامعه؛ شکل گرفت، به زودی رهبر، ارکان و تمامیت رژیم جمهوری اسلامی را هدف گرفته و گسترش یافت. هر چند که این جنبش خودجوش بوده ولی در جامعه در حال غلیان ایران، اصلاً غیرمنتظره نبود. تداوم

طاقةت فرسای بیکاری، فقر و محرومیت و نابرابری است در شعارها و در ترکیب جمعیت معترضان، مشاهده می‌شود. با وجود همه ابتکارات جالب در پیشبرد تکنونی اعتراضات، به دلیل فقدان هماهنگی و سازمانگری‌های لازم، پراکندگی در شعارها هنوز نمایان است و فراتر از آن، کمبود شعارهای ایجابی و اثباتی سراسری نیز کاملاً محسوس است. با آغاز یا تداوم اعتصاب‌های کارگران و فرهنگیان، به همراه توسعه دامنه جنبش‌های جاری دانشجویان و زنان و با مشارکت افزونتر قشرهای دیگری چون دانشگاهیان، وکلای دادگستری، نویسندگان، هنرمندان، پرستاران، کارمندان و ... این جنبش آزادیخواهانه و عدالت طلبانه می‌تواند به شکل بیسابقه‌ای گسترش یافته و با طرح و پیگیری شعارها و اهداف مشترک مشخص، به سطح بالاتری ارتقاء یابد.

اما این جنبش، تا به حال نیز، نتایج و دستاوردهای درخور توجهی داشته است. پیش از هر چیز، رویارویی مردم با رژیم حاکم وارد مرحله تازه‌ای شده و باری دیگر فقدان مشروعیت و ماهیت ضد انسانی و ضد دموکراتیک آن را در داخل و در انظار جهانیان برملا کرده است. حتی اگر رژیم بتواند این خیزش را هم سرکوب و خاموش نماید، بسیاری از امور جامعه و یا ترتیبات و تشبثات حکومت اسلامی دیگر به حالت سابق باز نخواهد گشت.

همگرایی و پیوند میان جنبش‌های اجتماعی که هر کدام البته مطالبات خاص خود را دارند، اما در عین حال «درک مشترک» و خواسته‌های مشترکی هم داشته و دارند، در این جنبش به صورت چشمگیری نمایان گردیده است. انواع اعتراضات حق طلبانه و مطالبات عدالت‌خواهانه و دموکراتیک از هر سو روانه شده و در شعارها و تجمعات سراسری تجلی یافته است. جنبش دانشجویی، جنبش ملیت‌ها و جنبش زنان در صحنه‌های اعتراض و مقاومت و پیکار مشترک، پیوندهای ضروری‌شان را باز می‌یابند و برای تداوم و گسترش این خیزش یا خیزش‌های آتی تجربه می‌اندوزند. جنبش‌های کارگران و فرهنگیان که در سال‌ها و ماه‌های اخیر نیز فعالتر بوده‌اند؛ در این ایام در جهت اتصال و ایفای نقش لازم در این حرکت سراسری تلاش می‌کنند. تقویت پیوند همبستگی میان ملیت‌های متنوع ایران هم یکی دیگر از دستاوردهای بارز و بی نظیر خیزش جاری بوده است. همه تقلاها و ترفندهای رژیم جهت ایجاد تفرقه بین حرکت سراسری و جنبش‌های ملیت‌ها، بر اثر هشیاری مردمان خنثی گردیده و شعارهای همدلی و همبستگی میان آنها در شهرهای مختلف طنین‌انداز شده است. اکنون بسیاری از مردم ایران، بیش از پیش به این آگاهی رسیده‌اند که بدون رفع ستم ملی و تأمین حقوق دموکراتیک ملیت‌ها، برقراری دموکراسی در ایران ناممکن است و متقابلاً تأمین حقوق آنها از طریق پیوند و مشارکت‌شان در مبارزه متحد سراسری علیه رژیم حاکم میسر است. فدرالیسم به مثابه یک شکل حکومتی برای عدم تمرکز، تقسیم قدرت مرکزی و

کرده و آزادی‌ها و حقوق پایمال شده‌شان را مصرانه مطالبه می‌کنند. جوانان، با جسارتی فوق العاده، فریادهای خشم و نفرت فروخته‌شان علیه سانسور و سرکوب، تبعیض و بی‌عدالتی‌ها و همچنین علیه نابرابری‌ها، محرومیت، بیکاری و بی‌چشم‌اندازی، را بلند کرده و حق کار و حیات، حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و عدالت می‌خواهند.

در حال حاضر، جمعیت دانشجویی کشور بالغ بر ۴ میلیون نفر است که اغلب آنها در شرایط حاکم هیچ چشم‌اندازی برای اشتغال در رشته تخصصی‌شان و حتی یافتن شغل به طور کلی ندارند. طبق آمار رسمی، نرخ بیکاری در میان فارغ التحصیلان دانشگاهی حدود ۴۰ درصد و در بین زنان فارغ التحصیل دانشگاهی حدود ۵۵ درصد است. بر اساس یک پژوهش بین‌المللی، در سال ۱۳۹۹، از میان حدود ۱۷ میلیون نفر جمعیت جوان ایران (۱۵ تا ۲۹ ساله)، بین ۶ تا ۷ میلیون نفر (۳۸ درصد) از آنها نه شاغلند و نه دانش آموز و نه کارآموز، و نه در فهرست بیکاران جای دارند. اینها «گمشدگان» آماری هستند که عملاً در هیچ جا به حساب نمی‌آیند و در واقع هیچگونه چشم‌اندازی هم برای آینده‌شان ندارند. پیداست که وجه دیگر این معضل بزرگ، رواج بیشتر اعتیاد و انواع گوناگون بزهکاری‌ها و آفات اجتماعی است.

با وجود نقش فعال و برجسته جوانان در جنبش سراسری جاری، نمی‌توان آن را صرفاً به جنبش «نسل جوان» (یا به اصطلاح، «دهه هشتادی‌ها») محدود و منحصر کرد. همچنین هرچند که حضور بیسابقه زنان و طرح خواسته‌های حق طلبانه آنها در این خیزش اعتراضی بزرگ کاملاً نمایان است، نمی‌شود آن را در «جنبش زنان» خلاصه کرد. این حرکت به همراه جوانان و زنان، طیف وسیعی از طبقات و قشرهای پائین و متوسط جامعه مانند کارگران، معلمان و روشنفکران را در این رویارویی با حکومت اسلامی، به میدان آورده است که هم در شعارها و بیانیه‌های گوناگون، و هم در ابراز همدردی علنی بخشی از هنرمندان و ورزشکاران نامدار با خانواده (ژینا) مهسا امینی و دیگر جانباختگان و اعلام همبستگی آنها با معترضان در خیابان‌ها و میادین، کاملاً مشهود است. اعتصاب عمومی در کردستان و حرکت اعتراضی گسترده در سیستان و بلوچستان، که با سرکوب و کشتار وحشیانه نیروهای سرکوبگر رژیم مواجه شدند، گواه دیگری بر طیف متنوع شرکت کنندگان در این خیزش سراسری و خواسته‌های مشخص آنان است.

تنوع شعارها نیز یکی دیگر از ویژگی‌های این حرکت خودانگیخته است که به همراه شعار کلی و عمومی «زن، زندگی، آزادی»، سر داده می‌شوند. مخالفت آشکار با بنیان و کلیت نظام استبداد دینی و ستمگری‌های آن در عرصه‌های مختلف و خواسته «آزادی» به بیان‌های گوناگون، مضمون عمده شعارها را تشکیل می‌دهند، ضمن آنکه خواسته «نان» نیز که بازتاب دشواری‌های

قشرهای مردم داشته است، اگرچه مشکلات زیادی را در انتقال اخبار و اطلاع رسانی در داخل و یا به خارج از کشور ایجاد کرده ولی موجب توقف جنبشی که از اعماق جامعه برخاسته، نشده است. رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی که اکنون بیش از همیشه متکی به سرنیزه و سرکوب و خفقان است، چیز دیگری جز ماشین سرکوب خود برای مقابله با مردم ندارد. اما به رغم کشتن بیش از ۳۰۰ نفر از معترضان و زخمی کردن شمار بیشتری از آنان و بازداشت هزاران نفر به وسیله این ماشین مرگبار، این خیزش آزادی خواهانه و حق طلبانه، طی هشت هفته به حرکت خود ادامه داده است.

یکی از مأموریت‌های اصلی دولت ابراهیم رئیسی، جلال معروف، که در تابستان سال گذشته بر مسند ریاست جمهوری نشاند شد، همانا تشدید سرکوب و خفقان بود و ترکیب دولت وی نیز، که در آن عوامل سپاه و امنیتی دست بالا را دارند، به همین منظور تعیین گردید. قوانین و مقررات مجددی در زمینه اعمال فشار و کنترل بر زنان (و از جمله در مورد حق جلوگیری از بارداری و سقط جنین) ایجاد محدودیت و کنترل افزونتری در ارتباطات فضای مجازی، طرح تشدید «قانون به کارگیری سلاح توسط نیروهای مسلح» و ... تدوین و به اجرا گذاشته شد. تعویض‌ها و جا به جایی‌هایی در رده فرماندهان امنیتی، اطلاعاتی و نظامی صورت گرفت. در اردیبهشت گذشته نیز، علاوه بر فرماندهی کل سپاه و فرماندهی کل ارتش، «فرماندهی کل انتظامی جمهوری اسلامی» (به عنوان سومین رکن نیروهای مسلح رژیم) ایجاد و «فراجا» جایگزین «انجا» شد و یک «سازمان اطلاعات» دیگر هم در درون فرماندهی کل انتظامی تشکیل گردید. در همین حال باید یادآور شد که این تغییرات و تشبثات در چارچوب رقابت‌های جاری میان دستجات اولیگارش‌های حاکم، بی ارتباط با مسئله جان‌نشینی رهبر رژیم نبوده که خود به عرصه دیگری از کشمکش در بین آنها تبدیل گشته است.

از تیرماه امسال که چندمین «طرح عفاف و حجاب» برای مقابله با «بدحجابی» در معابر عمومی، ادارات، بانک‌ها و ... به اجرا گذاشته شد و جولان ماشین‌های «گشت ارشاد» در شهرهای بزرگ افزایش یافت، فضای جامعه بیش از پیش دچار اختناق و التهاب گردید که طبعاً اعتراض و مقاومت شهروندان در مقابل آن نیز بیشتر شد. حکومت گران، به قصد ایجاد جو ارباب و وحشت و با تصور «پیشگیری» از انفجار خشم مردم و گسترش اعتراضات، اقدامها (اعم از متهمان سیاسی و عادی)، دستگیری‌ها و تهدیدات را بیش از پیش افزایش دادند. به طوری که طی شش ماه گذشته، شمار زیادی از فعالان مدنی و سیاسی، وکلا و مدافعان حقوق بشر، نویسندگان و فعالان رسانه‌ای، سینماگران و هنرمندان و فعالان حفظ محیط زیست را بازداشت و زندانی کرده و به پرونده سازی علیه آنها پرداختند.

«امنیتی» کردن امور جامعه، البته از شگردهای شناخته شده

حل دموکراتیک مسئله ملی در ایران می‌تواند پاسخ مناسبی برای تامین حقوق ملیت‌های تشکیل دهنده ایران باشد.

ابراز همدردی و اعلام همبستگی جهانیان نسبت به خیزش اعتراضی توده‌ها در ایران، تا کنون بواقع بی نظیر بوده است. سیمای مهسا به عنوان نماد مبارزات زنان ایران و شعار «زن، زندگی، آزادی» به مثابه خواست مشترک همه زنان آزادی خواه و برابری طلب در جهان مطرح شد و در تعداد پرشماری از شهرها، از کانادا و آمریکا و شیلی تا اروپا و ترکیه و لبنان، تظاهرات بزرگی صورت گرفت. ایرانیان تبعیدی و مهاجر نیز نقش بسیار فعالی در برگزاری تجمعات و راهپیمایی‌ها در شهرهای مختلف جهان در حمایت از مبارزات مردم در ایران ایفا کرده‌اند. خلاقیت‌ها و ابتکارات هنری که، در همین رابطه، به وسیله هنرمندان ایرانی و با خارجی انجام گرفته خیلی مهم و مؤثر بوده است. این حمایت‌های گسترده، طبعاً موجب تقویت روحیه جوانان و معترضان در ایران گشته و برعکس در ماندگی و انزوای رژیم در داخل و خارج را شدت بخشیده است. چنین وضعیتی از حمایت افکار عمومی جهانی، مسلماً شرایط مساعدی را برای جنبش دادخواهی در ایران، برای پیگیری پرونده‌های جنایات این رژیم و از جمله قربانیان سرکوب و کشتار در این جنبش سراسری در مراجع بین‌المللی و یا تشکیل هیأت‌های مستقل بررسی و حقیقت یابی، فراهم می‌آورد.

واکنش حاکمیت استبداد مذهبی - نظامی به حرکت اعتراضی مسالمت آمیز مردم طبق معمول، چیزی جز توسل به سرکوب و کشتار و دروغ‌پردازی‌های مرسوم نبوده است. رهبر رژیم، که خود آماج وسیع‌ترین شعارهای نفرت و بی‌زاری و براندازی است، دو هفته بعد از شروع جنبش سراسری گفت: «این اغتشاش‌ها و ناامنی‌ها، طراحی آمریکا و رژیم غاصب و جعلی صهیونیستی بود و حقوق بگیران آنها و برخی از ایرانی‌های خائن در خارج به آنها کمک کردند» و ضمن تمجید از پلیس و بسیج، بر تقویت نیروهای مسلح تأکید کرد. دیگر سردمداران حکومتی و فرماندهان نظامی نیز قبل یا بعد از او، اینگونه حرف‌ها را تکرار کرده و معترضان را «اغتشاشگر»، «فتنه‌گر» و «محراب» خواندند. «پزشکی قانونی» حکومت نیز با گزارش فرمایشی و تحریف آمیزش در باره مرگ (ژینا) مهسا امینی، سه هفته پس از قتل او، آشکارا نشان داد که نه در «پزشکی» سررشته‌ای دارد و نه از «قانون» چیزی می‌داند! حکومت اسلامی بی‌آبروتر از آنست که این گونه حرف‌ها و فریبکاری‌هایش را کسی باور کند و اساساً این رژیم از سال‌ها پیش، بازی رسانه‌ای را باخته است. به قول شاعر «بر هر طرف که روی کنند این سیه دلان - در آبروی ریخته خود شنا کنند». این قبیل قلب واقعیت‌ها، برعکس موجب تقویت روحیه معترضان و گسترش جنبش اعتراضی شده است. قطع و یا ایجاد اختلالات شدید در ارتباطات اینترنتی، که این بار هم نقش بسیار مهمی در آغاز و گسترش اعتراضات جوانان و دیگر

نرسیده و یا بعضاً نتایج معکوس به بار آورده، در این دوره، به سیاست «چرخش به شرق» خود سرعت و وسعت افزونتری داده است. به دنبال لشکرکشی و تجاوز روسیه به اوکراین و الحاق بخشی از مناطق این کشور به خاک خود، و موضعگیری پنهان و آشکار سردمداران رژیم در حمایت از دولت روسیه و سفر پوتین به تهران و امضای «تفاهم نامه‌های راهبردی»، روابط دو کشور در زمینه‌های تجاری، انرژی، هواپیمایی، فضائی و نظامی گسترش چشمگیری یافته است. در حالی که هشت ماه از جنگ ویرانگر در اوکراین سپری شده و هر دو طرف، یعنی دولت روسیه از یک سو و دولت اوکراین و حامیانش آمریکا و اروپا و «ناتو» از سوی دیگر، اصرار بر ادامه این جنگ و خونریزی دهشتناک دارند، گزارش‌های متعددی هم در رسانه‌های بین‌المللی در باره فروش و تحویل سلاح و از جمله پهپاد از سوی رژیم ایران به روسیه منتشر شده است. با تصویب تفاهم نامه الحاق رسمی ایران به «سازمان همکاری‌های شانگهای» در شهریور گذشته، گام دیگر در جهت این «چرخش» برداشته شده است. در همان حال که گفتگوهای مقامات حکومتی با دولت چین پیرامون تدارک اجرای «برنامه همکاری‌های جامع ۲۵ ساله» (که در عمل با وجود تحریم‌های گسترده آمریکا و محدودیت‌های بانکی، با موانع زیادی روبروست) جریان دارد، در دیدارهای دیگر با مسئولان چینی نیز صحبت از همکاری‌های «دفاعی» و «امنیتی و پلیسی» در میان است. هرچند که دولت روسیه، همچون اکثر همسایگان ایران، از اظهار نظر رسمی و علنی در باره خیزش اعتراضی جاری در ایران، خودداری کرده، سخنگوی وزارت خارجه چین ضمن اظهار «مخالفت با تحریم‌های یکجانبه و غیرقانونی آمریکا»، مخالفت آن با «مداخله در امور داخلی کشورها» و با «ایجاد انقلاب‌های رنگی در کشورها» را نیز ابراز کرده است.

طی ماه‌های اخیر و همراه با کش و قوس مذاکرات پیرامون «احیای برجام»، نغمه تازه‌ای نیز از جانب برخی سخنگویان و عناصر حکومتی به صورت علنی در مورد «آستانه اتمی» و یا پی گرفتن «الگوی کره شمالی» از سوی رژیم، ساز شده است. کمال خرازی، وزیر اسبق امور خارجه و از مشاوران رهبر رژیم، طی مصاحبه‌ای در تیرماه گذشته گفت: «برکسی پوشیده نیست که ما توانایی فنی ساخت بمب هسته‌ای را داریم، اما تصمیم به انجام چنین کاری نداریم. فقط در عرض چند روز غنی سازی اورانیوم را از ۲۰ درصد به ۶۰ درصد رساندیم و به راحتی می‌توانیم آن را تا ۹۰ درصد برسانیم». بعد از او، کسان دیگری، از جناح‌های مختلف حکومتی، همین مضمون را علناً بر زبان آورده‌اند. هنوز معلوم نیست که این قبیل قدرت نمائی‌ها و رجزخوانی‌ها در ارتباط با چانه‌زنی‌ها پیرامون «برجام» و یا مخاطبان منطقه‌ای است و یا اینکه مسئولان رژیم بواقع می‌خواهند مسیر «آستانه اتمی» را با همه تبعات خطرناک آن، در پیش گیرند. لکن همین قدر معلوم است که افراد و دستجاتی که از سالیان پیش طرفدار «الگوی کره شمالی» بوده‌اند، اکنون صدای خود را بلند کرده‌اند.

استبداد مذهبی - نظامی حاکم است ولی این بار علاوه بر مسئله «حجاب» و سرکوب حرکات و فعالیت‌های صنفی، مدنی، اجتماعی و سیاسی جاری، مسئله حذف یارانه کالاهای اساسی نیز مطرح بوده که این هم یکی دیگر از مأموریت‌های دولت رئیسی، گماشته رهبر رژیم، بوده است. طرح حذف تخصیص ارز ترجیحی (۴۲۰۰ تومانی) به کالاهای اساسی (به غیر از آرد نانوائی‌ها و بخشی از داروها و تجهیزات پزشکی) و پرداخت یارانه مستقیم به خانوارها، که از سوی طراحان آن «جراحی اقتصادی» نامیده شده و مورد «اتفاق نظر و هماهنگی همه ارکان نظام» بود از اردیبهشت گذشته به اجرا درآمد و برای پیاده کردن «بی سروصدای» آن هم رژیم تمامی توان تبلیغاتی، اجرائی و امنیتی خود را بسیج کرده بود. با حذف ارز ترجیحی، بهای بسیاری از اجناس و ارزاق عمومی، دو، سه و یا حتی پنج برابر شد و بواقع یک «سونامی» افزایش قیمت‌ها به راه افتاد که امواج سهمگین آن باقی مانده سفره خانوارهای زحمتکش و کم درآمد را بلیعه و با خود می‌برد. کاملاً آشکار است که در چنین شرایطی، یارانه نقدی پرداختی به هیچوجه جبران سقوط قدرت خرید مزد و حقوق بگیران و قشرهای متوسط جامعه را نکرده و تأمین زیست‌مایه آنان را بسیار دشوار و یا غیر ممکن ساخته است. نرخ تورم، طبق ارقام رسمی، اکنون بالای ۵۰ درصد است و بیم آن می‌رود که بزودی به نرخ سه رقمی برسد. این نیز روشن است که اجرای این سیاست هم که در واقع محکوم کردن بخش بزرگی از جامعه به فقر و مسکنت و سیه روزی است، با تعطیلی بسیاری از واحدهای کوچک و بزرگ تولیدی و گسترش بیکاری، به بحران عمیق و ساختاری اقتصادی و رکود- تورم مزمن هرچه بیشتر دامن زده است.

مقاومت توده‌ها در برابر این تعرض جدید حکومت اسلامی به گذران زندگی‌شان، از همان اردیبهشت ماه، نخست در برخی از شهرهای خوزستان و سپس در ده‌ها شهر در مناطق دیگر به وقوع پیوست، اما در برابر یورش سبعمه مأموران امنیتی و انتظامی رژیم، نتوانست استمرار و گسترش یابد. در همین حال، اعتصابات و تظاهرات کارگران، حرکت‌های اعتراضی معلمان، بازنشستگان، کشاورزان و کسبه و اصناف، در ابعاد مختلف، طی ماه‌های گذشته ادامه داشته است که در این میان پیگیری تظاهرات بازنشستگان تأمین اجتماعی، سرانجام دولت را ناگزیر به عقب نشینی و پذیرش افزایش مستمری آنان کرد. جنبش دادخواهی در ایران نیز که در پی محاکمه و محکومیت حمید نوری، از عاملان کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، در سوئد، نیروی تازه‌ای گرفته به فعالیت‌های خود در داخل و خارج ادامه داده است.

حکومت اسلامی که آبرو و اعتبارش را اساساً در داخل از دست داده و دخالتگری‌ها و ماجراجویی‌های آن در منطقه نیز با وجود تحمیل هزینه‌های گزاف به جامعه به مقاصد مورد نظرش

تناقضات درونی خود و در گرداب عمیق بحرانهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فرو رفته است، هنوز می‌تواند با «نرمش قهرمانانه» دیگری به عقب‌نشینی در برابر قدرت‌های غربی دست یازیده و از این طریق شاید چند صباحی بر عمر شوم خویش بیفزاید. اما این رژیم چپاولگری و فساد و استبداد، به واسطه ساختار سیاسی و قالب ایدئولوژیک منجمدش نمی‌تواند در داخل، در برابر مردم عقب‌نشینی کند، مگر آنکه وقوع کودتای احتمالی در درون رژیم و به قصد حفظ آن، جا به جایی‌هایی در رأس هرم انجام داده و آن قالب را تغییر دهد.

در این رویارویی بزرگ با مردمان پیا خاسته، رژیم مذهبی - نظامی حاکم تمامی توان سرکوب و کشتار خود را به میدان نیاورده است، زیرا که از بروز آسیب‌پذیری‌های درونی آن هراسان است. هرگاه حکومت بخواهد با وسعت و شدت بیشتری به کشت و کشتار و خونریزی ادامه دهد، دور از انتظار نیست که شکاف و تفرقه در صفوف خود نیروهای سرکوبگر نمایان شده و در ماندگی حاکمان را بیش از پیش، آشکار کند.

جنبش اعتراضی نیز تاکنون همه نیروهای خود را به میدان نیاورده است در حالی که، با توجه به دامنه و ژرفای ناراضیاتی و نفرت در میان قشرهای گسترده تهیدستان، محرومان، حاشیه‌نشینان، زحمتکشان و دیگر گروه‌های اجتماعی پائین و متوسط، در شهر و روستا، از پتانسیل عظیمی برخوردار است. این جنبش باید با تکیه به نقاط قوت خود، بر کمبودها و ضعف‌های موجود فائق آمده و با آوردن نیروهای افزونتری به صحنه‌های مقاومت و مبارزه، توازن قوا را به صورت قطعی به سود مردم تغییر دهد.

پیوستن جنبش‌های اجتماعی موجود از جمله جنبش کارگران و معلمان که طی سال‌های گذشته در شرایط سرکوب و اختناق به مبارزات صنفی، اجتماعی و دموکراتیک‌شان ادامه داده‌اند، به جنبش سراسری جوانان، دانشجویان و دانش‌آموزان، زنان و مردان، و جنبش ملیت‌ها، نه تنها این جنبش را بسیار نیرومندتر می‌سازد بلکه استمرار آن را نیز تا اندازه زیادی تضمین می‌نماید.

با گسترش مبارزه از خیابان‌ها به محل‌های کار و با ورود کارگران، خصوصاً شاغلان در واحدهای بزرگ صنعتی، تولیدی و خدماتی به صورت جمعی به عرصه مبارزات حقیقت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جاری، طبقه کارگرایران می‌تواند نقش ضروری و شایسته خود را در این جنبش ایفا کند. تلفیق و ترکیب شعارهای پراکنده و رسیدن به شعارهای مشخص و مشترک در زمینه خواست‌های اساسی آزادی، رفع ستم و تبعیض، معیشت انسانی، دموکراسی و عدالت اجتماعی می‌تواند همگرایی و همبستگی را در صحنه عمل و مبارزه تقویت کرده و راه را برای تظاهرات توده‌ای و اعتصابات عمومی سراسری بگشاید.

پس از یک سال و نیم مذاکره مستقیم با سه دولت اروپائی، اتحادیه اروپا و چین و روسیه و مذاکره غیر مستقیم با دولت آمریکا، درباره «برجام» تا کنون هیچ توافق قطعی و نهائی حاصل نشده است. جمهوری اسلامی غالباً در مورد موقعیت و قدرت خود دچار توهم بوده و این توهمات به دنبال حمله روسیه به اوکراین و صفبندی‌های متعاقب آن در صحنه جهانی، تشدید شده است. این رژیم که به واسطه درماندگی‌ها و بحران‌های حاد مالی، اقتصادی و سیاسی خود، نیازمند نیل به توافقی در مورد پرونده هسته‌ای خود است، به موازات ادامه مذاکرات و برخلاف توافقنامه موجود، فعالیت‌های اتمی خود را گسترش داده و بر سرعت و شدت غنی‌سازی اورانیوم می‌افزاید و از «همکاری کامل» با «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی»، طفره می‌رود. دولت آمریکا، از سوی دیگر، اگرچه مایل به بازگشت به «برجام» و مهار فعالیت‌های هسته‌ای ایران است، اما با اختلاف شدید در درون هیأت حاکمه آمریکا و در حزب دموکرات در این زمینه روبروست و از این رو نیز «فشار حداکثری» را کاهش نداده و بلکه تحریم‌های تازه‌ای وضع و اعمال می‌کند. اتحادیه اروپا نیز که هم از دستیابی رژیم به سلاح هسته‌ای و وقوع جنگ بزرگ دیگری در خاورمیانه بیمناک و هم در وضعیت بحران انرژی فعلی، به نفت و گاز ایران و همچنین بازار بزرگ آن نیازمند است، می‌خواهد نقش میانجیگرانه‌ای بازی کند ولی تلاش‌های آن به جایی نرسیده و پیش‌نویس توافقنامه‌ای که دو ماه پیش عرضه کرده تا کنون مورد پذیرش هر دو طرف، ایران و آمریکا، قرار نگرفته است. در این میان رژیم اسرائیل نیز به انحراف مختلف در ایجاد تشنج و جلوگیری از احیای «برجام» کوشیده و می‌کوشد. شورای حکام «آژانس» که چند ماه پیش حکومت اسلامی را به دلیل پاسخ ندادن به سوالات و کاهش سطح همکاری با «آژانس» محکوم کرده است، هنوز پرونده اتمی ایران را در دستور کار خود دارد و بنابر این احتمال ارجاع آن به «شورای امنیت»، همچنان مطرح است. تا چند هفته پیش، مسائل باقی مانده ایران با «آژانس» و همچنین انتخابات میان دوره‌ای آمریکا در ماه نوامبر، از جمله عوامل توقف و تعویق مذاکرات «برجام» عنوان می‌شد. اما اکنون با خیزش اعتراضی سراسری مردمان در ایران و حمایت افکار عمومی جهان از آن، تردیدهای بیشتری در درون دولت‌های آمریکا و اروپا در این باره بروز کرده است.

جمع‌بندی و چشم‌انداز

مبارزه مردم با رژیم حاکم برای رسیدن به آزادی و دموکراسی وارد مرحله تازه‌ای شده است. این جنبش حتی اگر در این مرحله خاموش هم شود، اما رابطه مردم با حکومت و امور جامعه دیگر آنی نخواهد بود که پیش از قتل «مهسا امینی» بود. حکومت اسلامی که بیش از هر زمان دیگری در چنبره

پیوند خود با جنبش‌های اجتماعی و بویژه جنبش کارگری را توسعه داده و تحکیم کرده، به برآمدگفتمان و تقویت موقعیت چپ در جامعه و در درون ائتلاف دموکراتیک گسترده، یاری رساند.

آلترناتیو

فقدان آلترناتیو جمهوری دموکراتیک، لائیک و غیر متمرکز، معضل اساسی جنبش جاری است. بدیلی که بتواند اعتماد توده‌ها را جلب کند، چشم‌انداز روشنی برای آینده جنبش حقلطلبانه مردم بگشاید و خیزش اعتراضی کنونی را به یک انقلاب سیاسی برای آزادی، دموکراسی و برابری هدایت کند. چنین آلترناتیوی نه یک شبهه شکل می‌گیرد و نه اراده گرایانه و نه بیرون از جنبش مردم، بلکه با گسترش و استمرار وارتقاء جنبش مردم می‌توان انتظار داشت که یک ائتلاف دموکراتیک، لائیک و ترقیخواه گسترده شکل گیرد و پایه‌ای برای ایجاد آلترناتیو جمهوری خواه، دموکراتیک، لائیک و مردمی شود. آلترناتیو طبعاً باید پاسخگوی نیاز تحول جامعه‌ایران، تحول دموکراتیک، در حال حاضر باشد.

در صورت عدم شکل‌گیری این بدلیل مستقل مردمی، این خطر جدی وجود دارد که برخی جریان‌ات اپوزیسیون غیردموکراتیک و وابسته به قدرتهای خارجی، خیزش آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه مردم را به انحراف و ناکامی بکشانند. از این رو نیز، هشیاری در برابر مانورهای فریبکارانه این گونه جریان‌ات ضرورت کامل دارد.

در جهت راهیابی برای مسئله اساسی و عاجل سازماندهی و هماهنگی پیشبرد جنبش، تشکیل کمیته‌های سازمانگری و اقدام در سطح محلات، در محل‌های کار و تحصیل و برقراری ارتباط بین آنها در سطح شهر، ناحیه و منطقه کاملاً ضروری به نظر می‌رسد. گسترش کمیته‌های محلی نه فقط می‌تواند اختلال و قطع ارتباطات اینترنتی از جانب رژیم را تا حدودی خنثی کند، بلکه در استمرار فعالیتهایشان، شکل‌گیری هسته‌های آلترناتیو از «پائین» را نیز میسر نماید.

ائتلاف دموکراتیک

در راه مبارزه با استبداد حاکم و به منظور تعیین تکلیف قطعی با رژیم اسلامی تبهکار و جنایت‌پیشه، جنبش جاری باید بتواند همه نیروهایی را که خواستار آزادی، جدائی دین و دولت، برچیدن ستم ملی و جنسیتی، تأمین عدالت اجتماعی، استقرار دموکراسی، حفظ استقلال و صلح و همزیستی میان ملیت‌ها، و نظام جمهوری مبنی بر اراده مردم هستند، گرد هم آورد. تحقق این امر، از راه تلاش برای سامان دادن به یک ائتلاف دموکراتیک همه نیروهای چپ، دموکرات، سکولار، لائیک و ترقیخواه میسر می‌شود. هر چند که پیشبرد این کار اکنون و در شرایط حاکم با موانع و دشواریهای زیادی در داخل مواجه است، اما دور از انتظار هم نیست که با پیشرفت جنبش، زمینه‌های مساعدی برای پایه‌ریزی چنین ائتلافی در داخل و خارج فراهم گردد. تلاش برای شکل‌گیری ائتلاف دموکراتیک وسیع، از جمله الزامات گسترش و تداوم جنبش سراسری مردم محسوب می‌شود. در این زمینه در سال‌های گذشته تلاش‌هایی در خارج از کشور صورت گرفته است که ائتلاف «همبستگی برای آزادی و برابری در ایران» حاصل تلاش بخشی از احزاب و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون می‌باشد. طبعاً این تلاشها باید اکنون با توجه به جنبش جاری مردم در داخل کشور، ابعاد وسیعتری پیدا کند.

همگرایی و اتحاد چپ

غلبه بر پراکندگی و همگرایی و اتحاد بین نیروهای چپ سوسیالیست، در جهت ایجاد و گسترش دموکراسی و عدالت اجتماعی و استقرار سوسیالیسم، ضرورتی است که امروزه با خیزش اعتراضی مردم در شهرهای ایران، فقدان آن بیش از هر زمان دیگری محسوس است. نیروهای چپ که طبیعتاً از جنبش توده‌ها استقبال کرده و خودشان را جزئی از آن می‌دانند، تنها از طریق همگرایی و تقویت نیروهایشان، حضور در مبارزه جاری مردم، همگامی و همراهی با آنان و مبارزه در صف مقدم، با طرح شعارها و دیدگاه‌های چپ در مورد خواسته‌های این جنبش و همچنین دیگر مسائل سیاسی اجتماعی و اقتصادی و



بیانیه هیئت سیاسی-اجرایی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) تحوّل و تغییر در ایران صرفاً وظیفه ملی مردم ایران است!

برای معترضین داخل کشور سودمند باشد نیز زیر سؤال رفت. البته بدون شک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از بدو شکل‌گیری خود در سرکوب نیروهای آزادی‌خواه، برابری طلب و عدالت‌پژوه ایران نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. این نقش پس از فراکشاندن سپاه به یکی از ارکان اصلی قدرت در دوران رهبری علی خامنه‌ای، به نقشی نهادینه بدل شد. سازمان ما سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را یکی از ارکان سرکوب در حکومت ولایسی می‌داند. با این وجود قرار دادن نیروی نظامی یک کشور مستقل در لیست تروریستی کشورهای دیگر سابقه ندارد. سپاه پاسداران بدون شک بخشی از نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران است. این‌که اقدامات یا حوزه عمل آن متفاوت از ارتش جمهوری اسلامی است، آن را به یک واحد غیررسمی کشور تبدیل نمی‌کند. سپاه قدس که بخش خارجی سپاه پاسداران را پوشش می‌دهد مدت‌هاست که از طرف بسیاری کشورهای خارجی در این لیست قرار داشته است. از سوی دیگر آن‌چه دولت‌تایالات متحده آمریکا در زمان ریاست جمهوری دونالد ترامپ انجام داد، و دنباله‌روی دولت جاستین ترودو در کانادا از آن، اساساً با سیاست کشورهای اتحادیه اروپا که همه ۲۷ کشور عضو آن با ایران رابطه دیپلماتیک دارند، قابل مقایسه نیست.

قطع‌نامه ۶۰/۴۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (مصوب ۹ دسامبر ۱۹۹۴)، تروریسم را «اعمال با هدف جنایت‌کارانه یا محاسبه‌شده برای برانگیختن وحشت در عموم مردم، یک گروه

«جنبش زن، زندگی، آزادی» ماه‌های حساسی را پشت سر گذاشته است. رژیم ولایی با خشونت فوق‌العاده، با اعدام‌های پی‌درپی و با دست‌گیری‌های بسیار گسترده ثابت کرد قصد شنیدن صدای مردم را ندارد و حاضر نیست به فریادهای آزادی‌خواهانه، برابری‌طلبانه و عدالت‌پژوهانه زنان و جوانان ایران گوش فرادهد. هرچند بالاگرفتن خشونت بر محدود کردن و کاهش اعتراضات خیابانی بی‌تأثیر نیست و کاربست خشونت در کنار عوامل دیگری مانند کنترل ارتباطات اینترنتی، عملاً باعث شده تظاهر شور انقلابی و برآمد خیابانی معترضان محدود گردد، اما نتوانسته و نمی‌تواند جنبش را خاموش کند.

در چنین فضایی، گروه‌هایی از کنش‌گران و برگزارکنندگان اعتراضات در خارج کشور کارزار تازه‌ای را با فراخوان حضور در مقابل پارلمان اروپا در استراسبورگ آغاز کردند. این تجمع به‌دعوت یک نم‌اینده ایرانی تبار پارلمان سوئد کلید خورد و به سرعت با حمایت برخی از احزاب و تشکل‌های سیاسی ایرانی در غرب شکل قابل‌اعتنایی به خود گرفت. درخواست‌های پیش‌نهاد شده برای این تجمع عمدتاً بر ادامه درخواست‌هایی مشابه با راهپیمایی برلین و سایر اجتماعات خارج‌کشوری برقطع روابط دیپلماتیک و ختم مذاکرات کشورهای اروپایی با جمهوری اسلامی متمرکز بود، با این تفاوت که این‌بار تبلیغات بیشتر بر قرار دادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در لیست سازمان‌های تروریستی اتحادیه اروپا متمرکز شده بود. در سایه این امر، عملاً بسیاری از مفاد مثبت و حقوق بشری بیانیه‌ای که می‌توانست

مسئولیت قانونی و طبیعی دارد. متأسفانه اما مداخلات نظام ولایی باعث شده است سپاه پاسداران به اموری ورود کند که مطلقاً در حیطه وظایف نیروهای نظامی یک کشور نیست. مشارکت در اقتصاد رانتی که به‌ویژه با گسترش تحریم‌ها امتیاز ویژه‌ای برای سپاه و مجموعه واحدهای تحت امر آن به‌وجود آورده، عملاً بخش عمده‌ای از اقتصاد رانتی کشور را به خود اختصاص داده است. قابل توجه این‌که در اثر تحریم‌های اعمال شده بر ایران، بخش خصوصی سرمایه‌گذاری در ایران بسیار تضعیف شد و برعکس سپاه پاسداران توانست در سایه امتیازهای ویژه به‌طور مستقیم وارد بازار فروش نفت بشود و از طریق دور زدن تحریم‌ها به مافیای بزرگ اقتصادی تبدیل گردد. هادی کحالزاده در مقاله‌ای در فارین پالیسی می‌نویسد که در فاصله سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۱ که تحریم‌های حداکثری ترامپ اعمال می‌شد، دوازده کمپانی بزرگ مهندسی از ۱۴ شرکت مجری پروژه‌های بزرگ در ایران دچار ورشکستگی شده و جای همه‌شان را قرارگاه خاتم الانبیاء، وابسته به سپاه پاسداران گرفت.

نکته مهمی که عمدتاً از گفتمان موجود حذف شده، این واقعیت است که سپاه بخشی از سیستم «نظام‌وظیفه» جمهوری اسلامی است و هزاران نفر به اجبار موظف به خدمت در سپاه هستند بدون آن‌که حق انتخاب داشته باشند. هم‌اکنون هم قرار گرفتن سپاه در آمریکا و کانادا در لیست تروریستی، برای بسیاری از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ایرانی و به‌ویژه پزشکان که پس از خدمت سربازی به غرب مهاجرت کرده و هنوز تابعیت ندارند، اشکالات عدیده ایجاد کرده و آنان در خطر اخراج قرار دارند. تعداد دانشجویان و مهاجران ایرانی در اروپا به‌دلیل روابط دیپلماتیک به‌مراتب بیشتر از آمریکا و کانادا است.

از سوی دیگر صنایع نظامی ایران نیز که از دوران رژیم سابق یکی از بخش‌های مهم ارتش را تشکیل می‌داد اکنون مسئول تولید تسلیحات دفاعی ایران و بخشی از سپاه پاسداران است. این نکات به قضاوت در باره قرار گرفتن سپاه در لیست سازمان‌های تروریستی وجوه دیگری را می‌افزاید. تجربه‌های منطقه‌ای نشان می‌دهند که اتحادیه اروپا و ناتو در مورد لیبی توانستند، حتی در زمانی که ایالات متحده و بریتانیا تحت فشار افکار عمومی خود از استفاده از امکانات نظامی پرهیز کردند، برای مداخله در آن کشور و تأمین اهداف امپریالیستی تا نابودی رژیم معمر قذافی پیش بروند.

بنابر این قرارگرفتن سپاه در لیست سازمان‌های تروریستی تبعات ویژه‌ای را برای امنیت ملی ایجاد می‌کند. از جمله می‌توان در مقابل این پرسش قرار گرفت که ارتباط این فراخوان و پیش‌برد آن در مقابل اتحادیه اروپا که در شرایط ویژه جنگ اوکراین قرار دارد چیست؟ از کجا با چنین سرعتی تصویب می‌شود و پیام آن به ایران در حمایت رهبری رژیم و سپاه از روسیه در آن جنگ چیست؟ ایران تاکنون در منطقه‌

از افراد یا اشخاص خاص برای مقاصد سیاسی ...» توصیف می‌کند. کشورهای عضو سازمان ملل اما هنوز هیچ تعریف مورد توافقی از تروریسم ندارند و این واقعیت مانع بزرگی بر سر راه اقدامات متقابل معنادار بین‌المللی بوده است.

اتحادیه اروپا تروریسم را برای اهداف قانونی-رسمی در ماده یک تصمیم چارچوب مبارزه با تروریسم (۲۰۰۲) تعریف می‌کند. این ماده تصریح می‌کند که «جرائم تروریستی جرایم کیفری خاصی هستند که در فهرستی شامل عمدتاً جرایم جدی علیه افراد و دارایی‌ها که با توجه به ماهیت یا زمینه آن‌ها، ممکن است به یک کشور یا سازمان بین‌المللی آسیب جدی وارد کند، جایی که با هدف ارعاب جدی جمعیت یک کشور انجام می‌شود؛ یا مجبور کردن بی‌رویه یک دولت یا سازمان بین‌المللی به انجام یا خودداری از انجام هر عملی؛ یا ای‌جاد بی‌ثباتی یا تخریب جدی ساختارهای اساسی سیاسی، قانون اساسی، اقتصادی یا اجتماعی یک کشور یا یک سازمان بین‌المللی.»

هرچند در مدارک و اسناد موجود اعلان جنگ و فرستادن ارتش برای مبارزه با دیگر نظامیان، تروریسم تعریف نشده است، اما بسیاری استدلال می‌کنند که دولت‌های به اصطلاح «دموکراتیک» نیز قادر به اعمال تروریسم هستند. اسرائیل به‌طور مثال برای سال‌ها توسط منتقدان، به‌ویژه در جهان عرب، و براساس قطع‌نامه‌های سازمان ملل متحد و سازمان‌های حقوق بشری، به ارتکاب تروریسم علیه جمعیت سرزمین‌هایی که از سال ۱۹۶۷ اشغال کرده، متهم می‌شود.

منتقدان هم‌چنین ایالات متحده را متهم به تروریسم می‌کنند که نه تنها از اشغال‌گری اسرائیل، بلکه از دیگر رژیم‌های سرکوب‌گری حمایت می‌کند که مایلند شهروندان خود را برای حفظ قدرت ارعاب کنند و به وحشت بیندازند. رزم‌جویان فلسطینی اسرائیل را، شبه‌نظامیان کرد ترکیه را و شبه‌نظامیان تامیل سریلانکا را و البته دولت‌ها نیز شبه‌نظامیان مخالف رژیم‌های‌شان را تروریست می‌خوانند. در کل مانند «زیبایی»، «تروریسم» نیز در چشم بیننده معنا می‌یابد. مبارز راه آزادی در چشم یک فرد، تروریست برای یک نفر دیگر است.

با توجه به عدم توافق بر سر یک تعریف معین در باره ترور و تروریست است که اطلاق این نام در بسیاری کشورها و به‌ویژه در سپهر دیپلماتیک نیاز به نگاه قضایی به مسئله دارد. آقای ژوزف بورل مسئول روابط خارجی اتحادیه اروپا با عنایت به همین مسئله تصمیم پارلمان اروپا را صرفاً نظر مشورتی و اعمال آن در مورد سپاه پاسداران را حتی در صورت تصویب شورای اروپایی متشکل از وزرای خارجه و رؤسای دولت‌های ۲۷ گانه، منوط به طی روند قضایی کرده است.

از نظر امنیت کشور و منطقه، سپاه به عنوان بخشی از نیروهای

به باور ما مجموعه سیاسی، قضایی، انتظامی و نظامی جمهوری اسلامی ایران، به شمول سپاه پاسداران، ارکان سرکوب و تحمیل عقاید و روابط غیردموکراتیک رژیم ولایی بر مردم ما است. ما قاطعانه برای گذار از جمهوری اسلامی به یک جمهوری مردم‌سالار و مبتنی بر مبانی جهان‌شمول حقوق بشر، با تمامی مردمی که در چند ماه گذشته جان خود به دست گرفته و به مبارزه مستقیم با رژیم پرداخته‌اند هم‌سو و همراهیم، ده‌ها بیانیه و اطلاعیه صادر شده از طرف سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) گواه این یگانگی با مردم است. به باور ما هرگونه تحول و تغییر در ایران صرفاً یک وظیفه ملی مردم ماست و ما برای حصول به آن متوسل به هیچ دولت خارجی و نیروی نظامی و امنیتی که امتحان خود را بارها پس داده و خود مرتکب تروریسم دولتی، جنایات جنگی و جنایات عدیده علیه بشریت شده‌اند، نخواهیم شد.

تلاش‌های یادشده، تحت‌الشعاع قرار دادن و از راه به‌در بردن جایگاه جنبش و مبارزه دامن‌دار داخلی است که در میهن‌مان برای گذار از جمهوری اسلامی و برقراری دموکراسی جاریست.

دست بیگانگان از امور داخلی کشورمان کوتاه!

تعیین تکلیف با ارکان حکومت ولایی تنها به دستان مردم آزاده ایران متحقق خواهد شد!

چهارشنبه، ۵ بهمن ۱۴۰۱ (۵۴ ژانویه ۲۰۲۳ میلادی)
هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

از ثبات امنیتی نسبی برخوردار بوده و بسیاری از مرزبانی‌ها و نیروهای مستقر در مرزهای بی‌ثبات کشور عملاً از تجهیزات و عوامل سپاه تغذیه می‌کنند.

درحالی‌که مذاکرات برجام در بدترین بن‌بست دوساله اخیر قرار دارد، این مسئله موضوع بزرگ‌تری را بر سر راه هر نوع توافق قرار می‌دهد، موضوعی که در تضاد کامل با قطع‌نامه مصوب پارلمان اروپاست که مدعی می‌شود هم‌چنان خواستار پیش‌برد مذاکرات است. توقف مذاکرات تاکنون به مسئله تحریم سپاه از سوی آمریکا مربوط بود، و افزودن آن به لیست اروپایی هیچ کمکی نمی‌تواند به پیشرفت مذاکرات و ادعای ارجحیت توافق بکند. می‌توان گمانه‌زنی کرد متن این بیانیه را کسانی دیکته کرده‌اند و بعد برخی از دیپلمات‌های خود اتحادیه در آن دست برده‌اند و در نتیجه به ملغمه‌ای تبدیل شده است که شانس جلو رفتن در شورای اروپا را نداشته باشد. این مشکلی است که کلاً جنبش خارج کشوری با آن روبه‌روست و نتیجه آن است که حتی دستاوردهای حقوق‌بشری مندرج در این بیانیه که می‌توانست در پذیرش مهاجرین و پناهندگان تحت پیگرد رژیم و حمایت از آنان در کشورهای همسایه مؤثر باشد نیز هم‌اکنون در بن‌بست بین پارلمان و شورای اروپا متوقف شود.

قطع نظر از تمام جزئیات فنی و قضایی درگیر با این مسئله، باور ما طی بیش از نیم قرن مبارزه برای آبادی و آزادی ایران این بوده که تعیین سرنوشت میهن ما تنها به دست توانای خود مردم ایران متحقق خواهد شد. ما در سند چارچوب سیاست‌گذاری سازمان در کنگره نوزدهم با عنوان «در خدمت مردم و میهن! در راستای تحقق منافع کارگران و زحمت‌کشان!» نیز، به صراحت مراجعه به دول خارجی را برای تغییرات دموکراتیک در کشور فاقد جاهت دانسته و گفته‌ایم «سازمان در مبارزه سیاسی خود و در مخالفت با جمهوری اسلامی تنها به مردم ایران اتکاء دارد، با هرگونه مداخله نیروهای بیگانه در امور سیاسی ایران مقابله و توسل به هرگونه کمک حکومت‌ها و محافل خارجی و مشارکت در ائتلاف‌ها و آلترناتیوهای ساخته و پرداخته بیگانگان را قاطعانه رد می‌کند».